

# افغانستان در مسیر تاریخ

میر غلام محمد غبار

فصل دوازدهم

افغانستان از قرن هژده تا قرن بیستم

یکم

## دولت ابدالی و تشکیل مجدد افغانستان



احمد شاه ابدالی

(۱۷۴۷-۱۷۷۳)

سیر تکامل فیودالیزم در بین اهالی قندهار و مبارزه دوام دار مردم علیه استیلای خارجی، زمینه تشکیل یک دولت مرکزی قوی را در افغانستان مهیا کرده بود. این است که دولت ابدالی بقیادت احمد شاه تاسیس شد. احمد شاه در سال مرگ پدرش زمان خان شهر هرات متولد شد (۱۷۲۲). چون محمد خان ابدالی رقیب پدرش بحکومت هرات منتخب گردید، مادر احمد شاه با طفل خود به شهر

فراه نقل مکان نمود. از آن بعد تا استیلای نادرشاه خراسانی در هرات و فراه، احمد شاه در هیچ گونه فعالیت سیاسی و نظامی برادرش ذوالفقار خان شرکت نداشت. از آن بعد او با برادرش به دربار پادشاه غلجائی قندهار (شاه حسین) پناهنده شده و در آن جا محبوس سیاسی گردید. وقتیکه نادرشاه در سال ۱۷۳۸ شهر قندهار را فتح نمود، ذوالفقار خان را در مازندران ایران تبعید و در آن جا مسموم کرد. **احمد شاه** در مازندران باقیماند و این وقت ۲۰ ساله بود که به دربار نادرشاه رسید. نادر او را در زمره افسران نظامی افغانی خود قبول کرد و بعد از آنکه **اخلاق و کفایت** او را بدید، قوماندانی قطعات **ابدالی** و **ازبکی** را به او داد. پس از این **احمد شاه** تا زمان مرگ نادر در دربار و اردوی او باقیماند.

در طی این مدت رفتار و گفتار **احمد شاه** طرف اعتماد نادرشاه و سپاه افغانی او قرار گرفت. در وقت کشته شدن نادرشاه، **احمد شاه** ۲۵ سال عمر داشت و در این مدت او صفحات مختلف حیات را دیده و با ذلت تبعید و اسارت و هم با عزت و فرمان دهی بسر برد او با طبقات مختلف اجتماعی محشور گردید و عروج و سقوط دولت افغانی و نادری را در هرات و قندهار و خراسان و ایران به چشم دید. تمام این حادثه ها در هوش و قضاوت او تاثیر برانگیزنده نموده و در طبع و اخلاقش توازن و پخته گی ایجاد کرد. در عین زمان **احمد شاه** از تحصیل دریغ ننمود و در زبان های دری و پشتو صاحب سواد گردید. حتی در پشتو شعر میسرانید. او از نظر فیزیکی قوی و متناسب الاعضا و سوار مقاوم و سپه کش دلیری بود.

همینکه نادرشاه خراسانی کشته شد و اختلال در اردوی بزرگ او پدید آمد، قشون افغانی که مرکب از چهار هزار **غلجائی** و دوازده هزار **ابدالی** و **ازبک** بود، بصوابدید قوماندان عمومی نورمحمد غلجائی و **احمد خان ابدالی** بطرف قندهار حرکت کردند. در **قندهار** که مرکز بین الاقوامی افغانستان بود، **نورمحمد خان** به خان های **غلجائی** و **ازبک** و **ابدالی** و **هزاره** و **بلوچ** و **تاجیک** پیشنهاد کرد که جرگه ئی تشکیل و پادشاهی انتخاب شود. این جرگه در اکتوبر سال ۱۷۴۷ در عمارت «مزار شیر سرخ» در داخل قلعه نظامی نادر آباد منعقد گردید و نه روز دوام نمود. در طی این جلسات اتفاق آرا ممکن نمیشد، زیرا موضوع مهم و هر خان مقتدر طالب سلطنت بود، در حالیکه خانهای رقیب (از قبیل نورمحمد خان غلجائی، محبت خان پوپلزائی، موسی خان اسحق زائی، نصرالله خان نورزائی و غیره) همدیگر را رد میکردند. **تنها کسیکه** در این جرگه راجع بخود حرف نمیزد **احمدخان ابدالی** بود، زیرا عشیره او سدوزائی، از حیث کمیت خورندترین از سایر عشایر بود. گرچه جد او **دولت خان** وقتی رئیس ابدالی های ارغستان و پدرش **زمان خان** رئیس حکومت ابدالی هرات بودند، ولی اختلاف خانهای غلجائی و ابدالی که همدیگر را نفی میکردند، خلائی تولید کرد که بایستی حتماً پُر میشد. پس

در روز نهم جرگه، طرفین یکنفر عضو جرگه را حکم تعیین کردند که هرکه را او به سلطنت انتخاب کند، همه بوی بیعت نمایند. شخص حکم یکمرد روحانی بود که به هیچ قبیله، حتی قندهار، تعلق نداشت و او همان صابر شاه نام کابلی پسر متصوف استاد «لایخوار» از اهل کابل بود که طبقات مختلف قندهار به او ارادت و اعتماد داشتند. این صوفی سیاستمدار برخاست و احمد ابدالی را به حیث پادشاه معرفی کرد و هم خوشه گندمی را در عوض تاج به کلاه او نصب نمود. فیودالهای بزرگ اگر خواستند یا نخواستند، مجبور به بیعت و تصدیق سلطنت این مرد جوان گردیدند. این است که احمد خان ابدالی به عنوان «احمد شاه» به پادشاهی کشور اعلان شد.

احمد شاه بعد از پادشاه شدن، ثابت کرد که آگاه از اوضاع داخلی کشور و همچنان مطلع از اوضاع سیاسی و نظامی ممالک همجوار افغانستان است، و هم قادر است که از این اوضاع بنفع افغانستان عملاً استفاده کند. شرایط داخلی و اوضاع ممالک همجوار نیز برای تشکیل یک دولت مستقل در افغانستان مساعد بود. در داخل کشور طبقه دهقان و مالدار یعنی اکثریت ملت با طبقه شهری و پیشه ور، همه سالهای متمادی در زیر اداره ملوک الطوائف و لشکر کشی های داخلی و خارجی و مالیات و عوارض و گمرکات گوناگون، کوفته شده و طالب یکدولت مقتدر مرکزی و امنیت بودند. در غرب و شرق و جنوب کشور نیز، سالها مردم برضد استیلای خارجی و برای حصول آزادی ملی مبارزه کرده و اینک برای حفظ و تقویۀ یکدولت ملی در برابر خارجی ها آماده و حاضر بودند. قسمت مرکزی کشور، هزاره جات بیشتر از هر جای دیگر تحت نظام فیودالی و مطلق العنانی ملوک طوائف سائیده میشد و فیودالهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقان و مالدار و رعیت دارای اختیارات نامحدود بودند. لهذا بیشتر از یک ملیون نفوس زحمتکش و کارکن هزاره- که از هجوم چنگیزخان به این طرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده بودند- برای اعاشه و تفریح عده انگشت شمار ارباب و میر و بیگ و روحانی، جان میکنند. فیودالهای مسلط این منطقه، با اطاعت و تادیبه مالیات بدولت های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطقوی خود تا اواخر قرن نهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت سرسختی نشان دادند و هم مردم خود را از سیر متوازی با انکشاف بطی سایر حصص کشور باز داشتند. بعدها عوامل دیگر اقتصادی و فقر و فشار سیاسی دولت مرکزی، عمر این توقف و انجماد را تا اوایل قرن بیستم بدرازا کشاند. در حالیکه همین مردم سرسخت و کاری افغانستان بودند که قوت بشری چنگیزخان را در خود فرو برده و با وجود جذب خون مغل، دیگر از مغل خالص و زبان مغلی در مرکز افغانستان اثری نگذاشتند. همچنین بدرجه دوم مردم ولایات شمالی افغانستان نیز در مضیقه نظام فیودالی سخت فشرده میشدند.

و اما در جوار افغانستان ایران بعد از مرگ نادرشاه خراسانی، در گرداب هرج و مرج داخلی و ملوک الطوائفی فرو رفته، دیگر قادر به تجاوز در ممالک همسایه نبود. در بخارا و ماورالنهر نیز دولت جنیدی روبه انحطاط نهاده و اشراف فیودال در مناطق مختلفه کشور حتی پایتخت بخارا مستقل شده بودند، دربار جنیدی بخارا با مدعیان تازه تاج و تخت دست و گریبان بود، تا جائیکه شش سال از جلوس **احمدشاه** نگذشته بود که محمد رحیم خان مدعی در جای عبدالله خان ثانی جنیدی نشست و پنجسال بعد عبدالعزیز آخرین پادشاه جنیدی توانست که پادشاهی سلسله خود را اعاده کند. اوضاع سیاسی خوارزم بدتر از ماورالنهر و بازیچه اغراض اشراف بود و تا قبل از ظهور **احمدشاه**، خان ها یکی پی دیگری می آمد و میرفت و در مدت کمتر از چهل سال، ده پادشاه در خوارزم کشته و یا تبدیل شده بودند، لهذا فرصت حمله به کشور دیگری را نداشتند. در **هندوستان جنوبی**، در عهد سلطنت اورنگزیب «حکومت مرتهه» برهبری «سیواجی» تأسیس شده بود، که بعد از مرگ **اورنگزیب** قوی شده و در ۳۰ سال مالک تقریباً تمام شبهه جزیره جنوبی هند گردیده بود. از این رو **دولت بابری هند** دیگر قادر نبود که در افغانستان مثل سابق فشار وارد کند. خصوصاً که در جبهه شمال هم یک قوه جدیدالظهور و مخالف بنام «سکبه» بوجود آمده بود. محمد شاه برای نام شهنشاه هندوستان بود، والیان بزرگ او در اوده و بنگال و حیدرآباد دکن و کرناटक و غیره همه مستقل بوده و تنها خراجی به پایتخت میپرداختند. نواب ها نیز اسما خود را مادون والیان بزرگ (صوبه دار) میدانستند و بس.

در **هند** در عمق این اوضاع یک قوه نهانی و خطرناک دیگر وجود داشت که مثل اختاپوتی (هشت پا) از ماورای بحار غوطه زده و در سواحل **هند** سرکشیده بود. این قوت ناآشنا که با اسلحه علم و فن و تخنیک عالیتری و هم با حرص و خشونت مجهز بود، بشکل تدریجی، اما عمیقاً در عروق و شرائین **هند** جسیم و غنی سیر میکرد، در حالیکه **هندی ها** ایشان را از سوداگری هنوز بیشتر نمیدانستند، و **افغانها** آنان را «بساری و دکاندار» مینامیدند، و این همان **استعمارگران غربی** بودند که تجزیه و تقسیم و نفاق تمام قوتهای ملی **هند** را با ثروت آن میخواستند.

همچنین یک قوت دیگری هم در **هند** وجود داشت که عبارت بود از نفوذ سیاسی و نظامی **افغانها** در دربار **هند** و در ولایت **هند**. در دربار دهلی مثل نجیب الدوله افغان (نجیب خان یوسفزائی) افسر مقتدری، و در ولایت کترا و فرخ آباد و ملتان سلسله های حکمران روهیله و بنگش و ابدالی افغان (سعدالله خان روهیله احمدخان بنگش و زائد خان ابدالی) با قوای زیادی قرار داشتند. تمام این اوضاع **احمدشاه** را از طرف **هنوستان مطمئن** میساخت، و در تأسیس و **تحکیم دولت سرتاسری افغانستان**،



زمینه مساعد بدست میداد. این است که احمدشاه در اندک مدتی به آسانی توانست از جیخون تا عمان و از ولایات خراسان و سیستان تا رودبار سند، افغانستان را وحدت سیاسی بخشد.

در طی ۲۵ سال سلطنت احمدشاه، مرکزیت دولت و امنیت عمومی، طوری قائم شد که فیودال و ملاک در رفتار خود نسبت بدهقان، مسئولیت خود را در برابر دولت احساس کرد. طبقه متوسط و شهری و تاجر نیز ساحة آزادتر فعالیت بدست آوردند. این اوضاع در داخل سیستم فیودالی متمرکز اسباب استحکام دولت را فراهم نمود. از دیگر طرف احمدشاه، فیودالهای مقتدر را بواسطه اشتراک در امور مسلکی و نظامی ارضا نمود، و بنظریات آنان در جرگه های موقوف اعتنا نمود، و هم آنان را بیشتر در سفر های جنگی مشغول نگهداشت. این است که بدون یکی دوبر، با عصیان آنها دچار نگردید. شدیدترین این مخالفت ها از طرف مقتدر ترین فیودالهای قندهار (چون نورمحمدخان میرافغان، عثمان خان تویچی باشی، کدوخان و محبت خان یویلزائی و غیره) بعمل آمد. این ها که در روز انتخاب احمدشاه به پادشاهی، تصور میکردند تنهائی احمدشاه و ضعف قبیله اش مانع مطلق العنانی ایشان نخواهد شد، وقتیکه دیدند احمدشاه سیطره دولت را در تمام شئون اجتماعی پهن کرده و در دهن فیودالهای قوی و قدیم لگام زده است، برآشفتنند و هنگامیکه احمدشاه در سال ۱۷۴۹ مشغول سفر بخارج بود، توطئه قتل او و انهدام دولت مرکزی نمودند. ولی احمدشاه که استخبارات مفصلی داشت، تمام آن دسته بزرگ را در قندهار اعدام نمود. این حرکت احمدشاه حساب آینده دولت را با فیودالهای بزرگ روشن نمود. از آن بعد گرچه احمدشاه فیودالهای طرفدار دولت را آرام نگهمیداشت و عناوین و منصب و گاهی هم اقطاعی به آنها میداد، و حتی بعد از مرگ فیودال، پسرش را بجای او میشناخت، معذا فیودالهای بزرگ قبایل را دور از قبیله شان، در دربار نگهمیداشت و در جنگ ها سوق مینمود، اما نمیکذاشت که در پایتخت قطعات مسلح قبیله ای داشته باشند. احمدشاه فوج های قبایلی را از مرکز دور کرد، و جای شانرا به سپاه تنخواه خوار داد. این سپاه که معاش معین از دولت میگرفت، نمیتوانست که مثل عساکر قبیله ای با مردم و رعایا در تماس باشد. همچنین احمدشاه حتی المقدور فیودال را در منطقه قبیله ای او به حکومت مقرر نمیکرد، بلکه حکام تنخواه خوار دولت را که از طبقه متوسط بودند، در علاقه های قبایلی میگماشت. قشر روحانی هم از احمدشاه راضی بود، زیرا احمدشاه به آنها احترام میگذاشت، و تمام محاکم قضائی و مساجد در دست آنان بود.

احمدشاه را بواسطه خدمات و اخلاق و تقوای شخصی او پدر میخواندند و غازی خطاب میکردند. زیرا احمدشاه تنها پادشاهی بود که در افغانستان تاج بر سر نمینهاد، دستار میبست و چین و موزه میپوشید و در عوض تخت بر زمین مفروش می نشست. او مستقیماً با مردم در تماس میشد، با

تواضع و پیشانی گشاده سخن میزد، در حل و فصل قضایا انصاف را مدنظر میگرفت، و در عین حال از قوانینی که خود گذاشته بود، جداً پیروی مینمود. احمدشاه در طول سلطنت خود به عیاشی و تجمل نپرداخت و حریص نبود. او در هیچ جنگی از مقابل دشمن فرار نکرده بود، و در برابر اهالی کشور متواضع و ملایم بود. مثله (قطع اعضای انسانی) را در مجازات، و خشوع و خمیدن را در تشریفات، تحریم نمود. او خانواده و اقارب خود را از مداخله و اشتراک در امور دولت دور نگهداشت، تنها تیمور ولیعهد خود را در زیر هدایت جهان خان یوئلزانی، در حواشی غربی و شرقی مملکت در حالت مشق و تمرین امور سیاسی و نظامی میگذاشت. این تجرید خانواده او تا جایی بود که تاریخ و مردم، غیر از تیمور و سلیمان، دیگر اولاد احمدشاه را پوره نمیشناختند، درحالیکه او هشت پسر داشت (چون سلیمان، تیمور، شهاب، سنجر، یزدان بخش، سکندر، داراب و پرویز).

احمدشاه مصارف دربار را کمتر کرد و معاش کارکنان دولت و سپاه را در سر وقت میپرداخت. دفاتر مالی و معاش و دخل و خرج دولت وسیع و منظم بود. او همچنین در پایتخت دوایری تشکیل کرد. از قبیل وزارت (در منزله صدارت)، دیوان اعلی (وزارت مالیه)، خزانه داری، دفتر ضبط بیگی (امنیه و کوتوالی)، نسقچی باشی گری (تطبیق کننده مجازات)، داروغه گی، دفتر اخبار و هرکاری باشی (ضبط احوالات و استخبارات)، میرآخور باشی (حمل و نقل حیوانی)، و چند دایره کوچک دیگر مانند باجگیر، میراب، خالصه جات، کلانتر شهری و غیره. همچنین در ولایات دوایر زیر مشغول کار شد: حاکم، پیشکار (معاون)، امیر لشکر، مستوفی، قاضی، قلعه دار، باجگیر، مامور ثالثات، میرآخور، میراب و کلانتر. همچنین در دربار دیوان انشاء، عوض بیگی، مهماندار باشی، پیشخانه چی باشی، ناظر کارخانه طعام - و در اردو، لشکر نویس، (دفتری نظام)، اردو باشی، جارچی باشی، سیورسات چی و قورخانه موجود بود. محاکم شرعی در پایتخت و ولایات در منزلت قوه قضائی کشور بود و هم جرگه ئی از روسای قبایل بزرگ و افسران و مامورین عالی رتبه، وقتاً فوقتاً در پایتخت منعقد شده، در مسایل مهم نظامی و سیاسی و اداری غور کرده، نظر خود را به پادشاه میدادند.

شخص پادشاه با اختیارات فوق العاده در سر تمام این تشکیلات اجرائی و قضائی و نظامی قرار داشت و رای او قاطع بود. معهذ احمدشاه در اقدامات مهم نظامی و سیاسی، به واسطه اخذ آرای جرگه، اعضای متنفذ دولت را در مسوولیت شریک میساخت. با احتیاطی که احمدشاه در سیاست خارجی افغانستان داشت، بیشتر بر اردوی قوی تکیه میکرد. این اردو مرکب از شانزده هزار عسکر منظم، سواره و پیاده، با توپخانه ثقیل و خفیف (زنبورک یا شهنک) و نقلیات اسب و استر و اشتر و فیل بود. افسران اردو عبارت بودند از ده باشی، صدباشی، مینگباشی قللر اقاسی، کشیک چی باشی (قوماندان گارد محافظ)، جزایر چی باشی (شهنک چی یا زنبورک چی)، توپچی باشی، امیر لشکر و

سپهسالار. بیشتر از سی هزار عسکر گشاده (غیر منظم) در پایتخت و ولایات و سرحدات کشور هم موجود بود، و در ایام جنگ قطعات جلیبی از مناطق و طوایف متعدد به این ارقام افزوده میشد. به طور مثال از یک منطقه کوچک در شرق کشور (عشیره مروت) دوصد سواره بی معاش، و از یک ولایت بزرگ (بلوچستان) شش هزار جمازه سوار (اشتر دار) داخل اردوی احمدشاه میگردید. احمدشاه در جنگهای بزرگ (پنجاب و هند) تا چهل هزار عسکر سواره و پیاده، و هفتصد اشتر زنبورک دار با توپخانه بزرگ به کار می انداخت. تخمین میشود که معاش سواره این اردو ماهانه دوازده روپیه و معاش پیاده شش روپیه نقدی و جنسی بود. مالیات نقدی و جنسی سالانه افغانستان در زمان احمدشاه- اعم از مالیات مستقیم و اراضی و مالیات غیر مستقیم- تقریباً در حدود ۳۱ ملیون روپیه بود. که ثلث آن به مصرف امور نظامی و ملکی میرسید، و ثلث آن ذخیره و پس انداز خزائن دولت میشد.

روی همرفته احمدشاه در تشکیل مجدد افغانستان، مرهون خط مشی موسس و پیش قدم خود، میرویس خان هوتکی است. البته احمدشاه آن طرح ناتمام را تکمیل نمود. همچنین احمدشاه در لیاقت سیاسی و نظامی، مانند نادرشاه خراسانی از امتحان در یک مرحله معین تاریخی، کامیابانه عبور نمود، با یک تفاوت بسیار برجسته و آن اینکه اساس او محکم تر بود و ملت او رضامند تر، در حالیکه اساس نادرشاه بعد از خودش فرو ریخت و اتباع او از ظلمش بسیارتر رنجید.

احمدشاه در اداره افغانستان، تحکیم بنیان وحدت سیاسی را اساس قرار داد. برای تحقق بخشیدن این نصب العین، مساوات حقوقی را بین اهالی افغانستان در نظر گرفت و از لحاظ مذهب و زبان و نژاد و منطقه و قبیله، تبعیض و تفاوت کمتر شناخت، در حالیکه خودش خالی از تعصبات قبیله‌ای و دینی نبود، چنانکه او به مجرد گرفتن عنوان "در دوران" از طرف صابرشاه فوراً این لقب را به شکل "دران" در قالب قبیله‌ای درآورد و مجموع قبایل ابدالی را "درانی" نام نهاد. این تنها نبود، او در سفر به جانب شرق، قبیله بزرگ یوسفزائی را هم عنوان "بر درانی" داد. لهذا ملت افغانستان، خصوصاً قبایل غیر ابدالی پشتون و اخصاً قبایل غلجائی، این عناوین را نوعی از ترجیح قبیله شاهی نسبت به سائرین دانستند. اما در عمل احمدشاه را عادلتر از قول یافتند، و دیدند که اشخاص با کفایت بدون تبعیض از لحاظ نژاد و زبان و مذهب، در امور دولت شریک هستند. مثلاً والیان مقتدر احمدشاه در قلمرو او این ها بودند: در ولایت هرات درویش علی خان هزاره، در ولایات نیشاپور عباس قلی خان بیات، در ولایت قلات اشرف خان غلجائی، در شکار پور دوست محمد خان کاکر، در ولایات مشهد شهرخ افشار، در ولایت کشمیر خواجه عبدالله خواجه زاده، در پتیاله امیر سنگه سیک، در ولایت بلوچستان نصیرخان بلوچ، در پنجاب زین خان مهمند، در ولایت سند نورمحمد ملقب به شهنواز خان سندی، در دیره اسمعیل موسی خان، در ولایت ملتان شجاع خان ابدالی. در پایتخت افغانستان هم رئیس

دارالانشای احمدشاه میرزا هادی خان قزلباش، مستوفی دیوان اعلی میرزا علی رضا خان قزلباش و خزانه دار کل هم یکنفر هندی بنام یوسف علی ملقب به التفات خان بود.

البته این روش اداری احمدشاه، امتیاز مخصوص او نی، بلکه روش عمومی اکثر دولت های اسلامی مشرق زمین بود. زیرا تا قرن هژدهم هنوز استعمار مغرب زمین در کشورهای مشرق زمین عمیق رخنه نکرده بود، و برای ایجاد نفاق و اختراع اقلیت و تجزیه و تقسیم ملل و ممالک شرقی کاری نشده بود. این پسانتر بود که کشورهای شرق از این زهر خطرناک چشیدند و در نفس هریک انشعاباتی از نظر نژاد یا دین یا مذهب و یا زبان خلق شده، تمامیت ارضی و هویت ملی و استقلال سیاسی و اقتصادی آنان در معرض تجزیه و انهدام قرار گرفت، و هنوز این زهر قاتل در شرائین اجتماعی قسمتی از این ممالک جریان دارد.

دولت احمدشاه در داخل شرایط خاص تاریخی، توانست که برای تشکیل مجدد افغانستان خدمت مهم سیاسی نماید. ولی نمیتوانست بکلی از اشتباهات و اعمال نادرست برکنار بماند. مثلاً یکی از کارهای عجیب و بی فایده و حتی مضر او این بود که در امور داخلی هندوستان مداخله منفی نمود. به این معنی که دولت بابری هندوستان مضمحل و عاجز تر از آن شده بود که بتواند کشور بزرگی را اداره کند. در حالیکه گرگ استعمار در گوشه ئی از خانه او کمین گرفته بود. در چنین وقتی دو قوت بزرگ و کوچک ملی در جنوب و شمال هند تشکیل کرد. که آن یکی دولت مرتهه، و این دیگری قوای سکه بود. البته احمدشاه از نظر حفظ حوزه سند حق داشت که تمامیت کشور خود را تالب دریای سند در برابر قوای توسعه طلب سکه دفاع نماید، ولی حمله در قلب هند با مصرف خون هزاران نفر افغان و هندوستانی، برای درهم شکستن قوای ملی مرتهه، کار خطرناکی بود و هیچ گونه ارتباطی با منافع افغانستان یا هندوستان نداشت. نتیجه این فتح درخشان در واقع عجله برای برداشتن سنگی بزرگ از دم راه استعمار انگلیس بود. احمدشاه خواست این خلی بزرگ را در هندوستان بنام دین و توسط تقویه یک دولت فاسد شده که به حکم تاریخ محکوم به مرگ بود- پُر کند. در حالیکه چنین نشد، مرتهه کوفته شد و دولت بابری زنده نگردید. پس راه برای نفوذ استعمار بازتر شد. زیرا نه دولت افغانستان جانشین دولت مرده هند گردید و نه کدام قوت بزرگتری ملی هند. شاید در این جا توان گفت احمدشاه در زمان و مکانی بسر میبرد که پیشبینی از خطرات آینده استعمار برای او ناممکن بود.

همچنین احمدشاه که ۲۵ سال عمر خود را (به استثنای سالهای عسکر کشی) در تنظیم امور اداری و سیاسی داخل کشور به مصرف رسانده، دولت حساسی و اردوی منظمی تشکیل کرد، در صدد آن نشد که در راه انکشاف اقتصادیات و تمدن و فرهنگ از دست رفته افغانستان (بعد از تجزیه و تقسیم دونیم

قرنه کشور) صرف مساعی کند. در حالیکه جهان غرب تا این وقت در علوم و اقتصادیات آنقدر پیشرفته بود که انقلاب بورژوازی انگلستان و بعداً فرانسه مرحله جدیدی را در تاریخ اروپا- یعنی پیروزی نظام سرمایه داری را بر نظام فیودالی قرون وسطائی- اعلام نمود. گرچه نتیجه این انکشاف بزرگ غرب برای مشرق زمین بسیار گران تمام شد، زیرا اژدهای استعمار غرب دم جنبانید و دهن باز کرد تا آسیا و افریقا را بلع نماید. البته احمدشاه در داخل دایره فیودالی افغانستان، دولت مقتدر و متمرکزی تشکیل کرد و تجزیه طلبی ملوک طوایف را شدیداً سرکوب نمود. در هر حال احمدشاه در سال ۱۷۶۱ شهر موجوده قندهار را به حیث پایتخت افغانستان بساخت، که در داخل آن عمارت مقبره خودش نمونه کامل معماری آنروز افغانستان است. همچنین او در صنایع مخصوص نظامی چون باروت سازی و اسلحه ناریه و جارحه توجه کرد. در مسکوکات احمدشاه علامه رسمی بیشتر به اشکال شمشیر و ستاره و خوشه گندم نقر شده بود، و مسکوکات نقره (بنام روپیه قندهاری) در وزن دو مثقال و چند نخود، به ارزش پنجاه فلوس مسی، رایج نمود. در سکه های طلا و نقره احمدشاه این بیت منقور بود:

حکم شد از قادر بیچون به احمد پادشاه سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا بماء

در شهرهای کابل، قندهار، هرات، مشهد، اتک، پشاور، دیره جات، بهکر، سند، کشمیر، انواله، روهل کند، لاهور، ملتان و سرهند، مسکوکات احمدشاهی ضرب میشد.

**سفر های نظامی احمدشاه :** همینکه احمدشاه پادشاه سد و برای تنظیم اردو و امور دولت دچار مشکلات مالی بود، کاروان مالیات چندساله افغانستان شرقی و ملتان و پنجاب (معادل يك مليون و سه صد و شصت هزار طلا نقد و جنس) بقصد دربار نادر شاه افشار، از راه دره بولان داخل ولایت قندهار گردیده و سر راست بحضور احمد شاه آورده شد. این کمک بزرگی برای مقاصد احمدشاه بود. همینکه احمدشاه از تنظیم پایتخت خلاص شد، بلافاصله (ماه سوم جلوس) برای توحید تمام خاک های طبیعی و تاریخی افغانستان به سوقیات شروع کرد، و باز قدم فراتر حتی در خاک دیگران گذاشت.

**سفر اول دوشرق (۱۷۴۷ - ۱۷۴۸) :** در سال ۱۷۴۷ جهان خان پوپلزانی سپهسالار و پیشدار احمدشاه براه غزنی و کابل و جلال آباد و پشاور تالاب دریای سند رسید، و احمدشاه به تعقیب او حرکت میکرد. این وقت والی کابل و پشاور ناصر خان



عامل قدیم دولت بابری هند بود که به نادر شاه تسلیم شده بود. او در کابل نجواست به مدد قشون هزاره وایماق بمقابله برخیزد ولی سپاه نپذیرفتند که برضد پادشاه هموطن خود بجنگند. ناصر به جلال آباد رفت و چون حمایت مردم را حاصل نکرد به پشاور گریخت. جهان خان از قندهار تاپشاور به آرامی رسید و تنها حاکم ناصر خان را در غزنی کوفته بود. جهان خان در جلال آباد عبدالصمد خان حاکم اشغری را به استقبال خود یافت و در پشاور ناصر خان را محاصره کرد. ناصر خان از راه راولپندی به لاهور گریخت و سردار جهان خان در کنار اٹک به انتظار احمدشاه نشست.

احمدشاه بحیث پادشاه افغانستان از طرف اهالی از قندهار تاپشاور استقبال کردید. او بامردم ملاقات کرده و خان هارا جلب و عساکر جدید از مردم تشکیل نموده و حکامی از طرف خود به علاقه ها مقرر کرد. در همین سفر احمد شاه، قبایل یوسفزانی را در پشاور «برداری» خواند. تمام قبایل و مردمی که در سواحل راست دریای سند سکونت داشتند، بزودی انقیاد و الحاق خود را بدولت ابدالی پذیرفتند، بدون آنکه بینی يك آدم خون شده باشد، در حالیکه هیچ قوت خارجی قادر نشده بود که بدون جنگ و خون ریزی از تنگه خیبر به آسانی عبور کند، و این نماینده خواسته های ملت افغانستان برای طرد اجنبی و تأمین استقلال ملی بود. احمدشاه که از قندهار تاپشاور استقبال گرم میلیون ها نفوس افغانستان را دید، دل گرفت و قوی شد و به هند گذشت. والی بابری پنجاب شهنواز خان در ساحل چناب بمداخله پیش آمد. احمدشاه شبی باهشت هزار سواره چندین میل بالاتر از محاذ، چناب را عبور و شهر لاهور را ناگهانی تسخیر کرد. شهنواز بطرف دهلی فرار نمود و از طرف قوای افغانی تعقیب و مغلوب شد.

شهنشاه هندوستان «ابوالفتح ناصرالدین محمدشاه خجسته اختر پادشاه غازی شاه جهان» به عجله اردوی بیشتر از صد هزار نفر در تحت قیادت شهزاده احمدشاه ولیعهد و صدر اعظم هند اعتمادالدوله قمرالدین خان، در مقابل احمدشاه افغان سوق نمود. جنرال های این اردو توابع ولایت اوده ابوالمنصور خان صفدر جنگ قوماندان توپخانه، مهاراجای راجپوت ایسری سنگه، والی پتیاله سنگه جیت، ووالی سرهند جمال الدین تالپوری بود. این اردو باروبنه خود را در قلعه سرهند گذاشته و خود در ساحل ستلج در محل «ماچی واره» به انتظار قشون افغانی نشست. اما احمدشاه برخلاف انتظار دشمن با ۳۰ هزار عسکر خود از راه مامول منحرف و بیک حرکت جناحی از لودهیانه دریا را عبور و قلعه سرهند را با اموال دشمن متصرف گردید. سپاه هند به «مالوپور» برگشت و قشون افغانی جلو آنرا گرفت. در جنوری ۱۷۴۸ هفتصد توپ اشتری زنبورک و هفت توپ جلوی افغانی باتوپ خانه بزرگ هند مقابل شد. در طی این جنگ صدر اعظم هند کشته شد. سردار جهان خان قوماندان جناح راست با سپاهش میزمنو پسر صدر اعظم را باجناح چپ هند از پیش برداشت، و قوای جنگنده راجپوت را تا داخل سنگرهای شان بروفت. اما جناح راست هند و صفدر جنگ مردانه کوشید و جناح چپ افغانی را با شاه پسند خان امیر لشکر درهم کوفت. تاریکی شب مانع ادامه جنگ بود و قشون افغانی در سنگرهای دست چپ هند بواسطه احتراق اراکه های «بان» (تیرهای آتشین هوایی) تلفات بسیاری برداشت.

این بود که احمدشاه افغان مجبور بود که شرط دولت هند را پذیرفته و قبول

کند که ولایت پنجاب متعلق به میرمنو والی هندی خواهد بود. پس هردو سپاه در مراجعت خویش عجله کردند. احمدشاه اطلاع گرفته بود که در غیاب او، مخالفین برادر زاده او لقمان خان ابدالی را در قندهار تحریک و تقویه مینماید و هندی‌هانیز از بیماری شاه هندوستان شنیده و متعاقباً خبر مرگ او را گرفتند. احمدشاه از راه دیره‌جات به قندهار مراجعت کرد و در عرض راه زاهد خان ابدالی والی سابق بآبري ملتان را به استقبال خود یافت و او را مجدداً والی ملتان مقرر نمود.

زاهدخان مرد دانشمندی بود که از پیشه کراهه کشی اشتران باربر، به تجارت وسیع در ملتان رسید و آنگاه با حکومت بآبري لاهور آشنا شد و با دربار هند تماس گرفت، تا نظامت ملتان از محمدشاه یافت. پسر او شجاع خان که بعد از مرگ پدر از طرف احمدشاه ابدالی والی ملتان شد نیز شخص دانشمند بود. جانشین او در ملتان مظفرخان بود که در مجاهدت و عدالت و مردم پروری شهرت داشت. همین شخص بود که در زمان فتور دولت افغانستان و ظهور قوه روزافزون سکبه، در برابر سوقيات رنجیت سنگ آنقدر مقاومت مردانه نمود، تا پادو فرزندش در جنگ کشته شد.

و قتی که احمدشاه ابدالی به قندهار رسید، لقمان خان که از طرف رفقای خود تنها مانده بود، گرفتار و محبوس شد تا در محبس بمرد. اما رفقای فیودال او عملی کردن توطئه خود را بر ضد احمدشاه برای آینده گذاشتند و یکسال بعد همه گرفتار و اعدام شدند. یکی از همدستان لقمان خان سردار و حاکم بلوچستان حاجی خان بلوچ برادر محبت خان والی نادری بلوچستان بود که بعد از این توطئه احمدشاه او را از ولایت بلوچستان معزول نمود و جایش را به برادرش نصیرخان داد. نصیر خان یکی از اعضای «جرگه شیر سرخ» در وقت انتخابات احمدشاه به پادشاهی و هم دوست احمدشاه بود.

**سفر دوم در غرب (۱۷۴۹) :** احمدشاه در اوایل سال ۱۷۴۹ به استقامت غرب حرکت کرد و به هرات رسید. حاکم نادری امیر خان عرب بابیهودخان مروی برخلاف تمایل مردم تسلیم نشده و قلعه بندی اختیار کردند. در حالیکه خان بزرگ دیگر (درویش علی خان هزاره) بطرفداری احمدشاه قیام کرد. همینکه حملات عسکری احمد شاه آغاز شد، مردم شهر برج خاکستر را بقتشون احمدشاه داده و به مدافعین هرات حمله نمودند. احمدشاه شهر را گرفته، امیرخان را اعدام و حکومت را بدرویش علی خان هزاره داد. احمدشاه از شهر هرات شاه ولی خان بامیزانی صدر اعظم خود را بایک قطعه سپاهی بولایات شمالی افغانستان سوق نمود تا امرای محلی از یکی را منقلا دولت مرکزی نماید. این وقت در تمام ولایات مرو، فاریاب، جوزجان، بلخ، خلم، بدخشان و تخارستان خان‌های محلی از یکی در بالا حصارها و شهرها و قصبیات بزرگ بحیث حکام محلی نشسته و مالیات می‌گرفتند و بعضاً به خان بزرگتری باج پرداخته و اطاعت می‌کردند. این خان‌ها مفت نبود که دیگر دولت جنیدی بخارارا که در حالت تجزیه افتاده بود، نمیشناختند و هر یک در علاقه خود مطلق العنان بودند. سپاهیان این‌ها در قلعه های فیض آباد، رستاق، تالقان، خان آباد، قندز، اندراب، سمنگان، خلم، بلخ، شبرغان، اندخوی، میمنه، مرو، و غیره مقیم بودند، و گله‌ها و رمله‌هایشان در مراتع سرسبز چرا میکرد؛ مردم هر علاقه در تحت مطلق العنانی خان خود زندگی بسیط داشته و از هرگونه حرکت انکشافی محروم بودند. همینکه شاه ولی خان وارد این مناطق گردید اهالی و خان‌های محلی یکی بیه دیگری، انقیاد خود را بدولت مرکزی



اظهار کردند. شاه ولی خان از مرو تا بلخ و بدخشان و تخارستان و بامیان در هر جا مامورین تعیین کرد، وقراری درباره مالیات بگذاشت، و خود از راه اندراب به عبور هندوکش از پنجشیر و گلپهار و کاپیسا و کابل و غزنین در سال ۱۷۵۰ به قندهار رفت .

اما احمد شاه خود بعد از الحاق هرات به استقامت مشهد حرکت کرد و در حدود تربت شیخ جام، قشون مدافع میر علم نایب شهرخ را درهم شکست. میر علم فرار کرد و شهرخ که در دست او اسیر بود بدستیاری فرزند خود نصراله مرزارهائی یافت. و قتیکه احمد شاه به مشهد رسید شهرخ تسلیم شد. احمد شاه او را اعزاز نمود و از طرف خود به حکومت مشهد گماشت و نیابت او را به نور محمد زن افغان داد. همچنین احمد شاه علاقه های جام، باخزر، خاف، تربت و ترشیز را از ولایت خراسان منفک و بولایت هرات مربوط نمود. احمد شاه از مشهد به نیشاپور گذشت و در عرض راه قلعه تون را از میر معصوم (برادر میر علم نایب شهرخ در ولایت خراسان) بگرفت. ولی جعفر خان بیات حاکم نیشاپور و عباس قلی خان برادر زاده اش مقاومت کردند. گرچه جعفر خان در جنگ زخمی شد ولی احمد شاه که زمستان را پیشتر رسن دید، و هم خبر فعالیت فیودالهای مخالف را در قندهار بگرفت، کار نیشاپور را ناتمام گذاشته به قندهار برگشت، و دسته توطئه کنندگان خان های بزرگ را اعدام نمود. احمد شاه در آخر همین سال باز به پنجاب کشید ولی میرمنو والی پنجاب از در مصالحه پیش آمد و تادیبه مالیات علاقه های چهارگانه (سیالکوٹ، اورنگ آباد، گجرات و سیر سرور) را که سالانه بربیک ملیون و چهار صد هزار روپیه بالغ میشد، بدولت افغانستان پذیرفت. احمد شاه به قندهار برگشت .

**سفر سوم در شمال مغرب (۱۷۵۰) :** احمد شاه در بهار سال ۱۷۵۰ بار دیگر به نیشاپور رفت و در آنجا توپ مشهور خودش را از چودن بساخت، که گفته میشد دوازده و نیم سیر بوزن کابل کله خیزورد. عباس قلی خان بیات بمداغه برخاست، ولی دیوار شهر به کله توپ خراب شد و عباس قلی در میدان جنگ اسیر گردید. احمد شاه این مرد دلیر را احترام کرد و بحیث حاکم خود در نیشاپور باقی گذاشت، اما طایفه بیات او را به غزنی منتقل ساخت. هینکه احمد شاه به هرات برگشت، شنید که میر علم خان خزیمه مجددا در مشهد تاخته و بر شهرخ ناپینا مسلط شده است. احمد شاه به مشهد کشیده، میر علم را مقلوب و حکومت شهرخ را تأمین کرد. خودش در سال ۱۷۵۱- از راه هرات به قندهار آمد، در خلایک در مدت چهار سال توانسته بود وحدت سیاسی افغانستان را از آمو تا عمان و از رود سند تا دشت های ایران تکمیل کند .

**سفر چهارم در شرق (۱۷۵۱-۱۷۵۲) :** احمد شاه بعد از آنکه به قندهار رسید متوجه شد که میرمنو والی پنجاب در تادیبه مالیات (که قبلا متعهد شده بود) تعلل میورزد و در دو سال از جمله دو ملیون و هشتصد هزار روپیه، فقط چهار صد هزار روپیه پرداخته است. پس توسط اعزام نماینده پیام هارون خان او را به ایفای وعده دعوت کرد. میرمنو در جواب معاذیری پیش کرد. احمد شاه مجددا توسط دستکچون مل، اصرار کرد و این بار میرمنو نهصد هزار روپیه فرستاد و بس. احمد شاه در اخیر سال ۱۷۵۱ به پنجاب عسکر کشید و از پشاور بقرض الحاق ولایت کشمیر، سپاهی به قیادت خواجه عبدالله کوچک از رفاک و صبه حسن ابدال سوق نمود. خواجه کشمیر



را از اعمال بابری تصفیه کرد و خود بنام دولت افغانستان به حکومت نشست. مستوفی اونیژ سکھجیون بود. احمدشاه خود از پشاور بطرف لاهور حرکت و در شاهده، سپهسالار پنجاب «گورامل» را با قشونش درهم شکست. میرمنو بعد از کشته شدن گورامل در ۱۷۵۲ تسلیم شد و در عوض باقی ماندن به حکومت پنجاب، دوملیون روپیه پرداخت، و عهدهی بیست که ولایات پنجاب و ملتان جزء افغانستان خواهد بود. احمدشاه این عهد نامه را توسط نماینده خود قلندر خان بدربار دهلی فرستاد، تا پادشاه دهلی بر آن مهر و امضا گذاشت. به این صورت ولایات اینطرف ستلج (کشمیر، پنجاب، ملتان و سند) داخل قلمرو افغانستان گردید.

احمدشاه در عودت از پنجاب، علاقه های سواحل راست دریای سند را معاینه و قرار های تازه بنهاد. از آن جمله مردان قابل حمل سلاح گنداپور و افریدی را شمار کرد، و معلوم شد که سلاحداران دسته اول دوازده هزار نفر و از دسته دوم نوزده هزار نفر است. بعدها نیز احمدشاه در طی سفرهای نظامی خود دوبار از این علاقه هادیدن کرد و در طی این بازدیدها، مالیات سالیانه «میانوالی» را فی قلیه زمین یک روپیه و مالیات قبیله مروت را دو صد اشتر مہاری و در ایام جنگ دو صد سوارہ بی معاش - معین نمود. مالیات سالانه «بنون» دوازده هزار روپیه با اضافه سیورسات و مصرف لشکر، معادل ششسہزار روپیه تعیین شد. احمدشاه در سال ۱۷۵۲ به قندهار مراجعت کرد.

**سفر پنجم دو شرق (۱۷۵۶ - ۱۷۵۷):** در سال ۱۷۵۳ میرمنو والی پنجاب بمرد واحد شاه جای اورا به پسر نابالغش محمد امین بداد. مادر محمد امین «مغلانی بیگم» بنیابت پسر به اداره امور مشغول گردید، ولی فیودالهای رقیب از ضعف اداره استفاده کرده و در سر حصول اقتدار وارد میدان مبارزه شدند. این وقت دربار دهلی اله دست عبدالملک غازی الدین صدر اعظم، مرد ماجراجوئی بود که بمجرد بافتن فرصت مساعد در سال ۱۷۵۳ پادشاه هند احمد شاه ابن محمدشاه را خلع کرد و عالمگیر ثانی را بجایش نشاند. بلاخره این شاه دست نشاندہ را هم در سال ۱۷۶۰ بکشت و بادولت مرتہ بساخت و به اتفاق آنان دهلی را گرفت. غازی الدین در مارچ ۱۷۵۶ با سپاهی قوی به پنجاب تاخته لاهور را اشغال و مغلانی بیگم را محبوس نمود و حکومت آنجا را بیکي از مامورین قدیمی خود «آدینه بیگ» در بدل مالیات سالانه (سه ملیون روپیه) بداد. سکھجیون مستوفی کشمیر نیز از جا برخاست و خواجه عبدالله والی افغانی کشمیر را بکشت و حکومت را بنام دهلی در دست خود گرفت.

احمدشاه در ۱۷۵۶ به عجله از قندهار براه بلوچستان و سند به پنجاب کشید و داخل لاهور شد، در حالیکه آدینه بیگ قبلا فرار کرده بود. همچنین قشون اعزامی احمدشاه بقیادت نورالدین خان، کشمیر را تامین و سکھجیون را محبوس نمود. احمد شاه ستلج را به قصد پایتخت هندوستان عبور نمود. عالمگیر ثانی پادشاه هند قشونی بقیادت نواب نجیب الدوله افغان والی سہارنپور، در مقابل احمدشاه سوق نمود. ولی نجیب الدوله با سپاه خود در محل کرنال به احمد شاه پیوست، احمدشاه نیز بدون معارض بدہلی پیش شد و درسی میلی پایتخت از طرف غازی الدین و در پانزده میلی دهلی از طرف خود عزیزالدین عالمگیر ثانی استقبال گردید، و در جنوری ۱۷۵۷ داخل دهلی شد و قسما شہر دچار تاراج افراد بیلگام سپاہ گردید. احمدشاه توسط جهان

خان سپهسالار خود، جاتنها را که مخالف دولت هند بودند تا آگره تنبیه کرد، و غازی الدین را برای اخذ مالیات علاقه های روهیله و اوده فرستاد. احمدخان افغان بنگش زمامدار فرخ آباد، مرد و مال بنام احمدشاه تقدیم کرد، و سعداله خان روهیله و شجاع الدوله حکمدار اوده را بامشوره دوستانه واداشت که پنجمصد هزار روپیه برای احمد شاه بفرستد. عالمگیر ثانی دختر برادر خود را به شهبزاده تیمور بزنی داد، و صاحبه محل زوجه محمدشاه بابری، دختر خود را به احمدشاه نکاح کرد و باملکه زمانی انباق خود یکجا خواهش رفتن به قندهار کرد، زیرا اوهرج و مرج هندوستان و زوال شهنشاهی بابریان را به چشم میدید. احمدشاه وزارت هند را بنظام الدوله پسر قمرالدین خان مشهور و سپهسالاری اردو را به نجیب الدوله یوسفزائی داد، و خود مراجعت به کشور نمود.

احمدشاه در وقت مراجعت، حکومت سرهند را به عبدالصمد خان ممن زائی اشنغری و در عبور ازستلج حکومت علاقه میان دوابه اول را (بین ستلج و بیاه) به سر فرازخان افغان داد، و شجاع خان ابدالی پسر زاهد خان را بجای پدر بحکومت ملتان گماشت. همچنین شهبزاده تیمور را باوزارت سردار جانخان پوپلزائی بحکومت ولایات پنجاب و سند مقرر نمود، باندهان سدوزائی را بحکومت کشمیر فرستاد و نورالدین را احضار نمود، و خود به قندهار عودت کرد.

**سفر ششم در جنوب (۱۷۵۸):** همینکه احمد شاه از هند به افغانستان عودت نمود، درولایت پنجاب اغتشاش پیدا شد، زیرا سرداران ابدالی که در سایه فتوحات و قدرت دولت ابدالی درعلاقه های پنجاب نفوذ کرده و بشکل يك قوت فاتح درآمده بودند، بر دهقان و زارع تحمیلات زیاد مینمودند، و این رفتار آنها مردم را بقیام واداشت. قوت سکه های جنگ آور که با اسلحه و تمصب مذهبی مجهز بودند، توانستند بزودی رهبری شورشیان را در دست بگیرند. این ها از سطوح مرتفع به میدان ها ریختند و در امرتسر به تشکیلات پرداختند. پس زد و خورد بین آنها و قوای افغانی شروع شد. در چنین وقتی غازی الدین وزیر معزول هند هم برای حصول اقتدار با قوای مرته همکار شد و هر دو دهلی و دولت ضعیف هند را مورد حمله و انهدام قرار دادند. نجیب الدوله یوسفزائی سپهسالار هند به جانب سهارنپور فراری و توسط غازی الدین تعقیب گردید. دهلی هم سقوط نمود. پس جاتنها و راجپوت های هند متوسط نیز بامرته ها از در اطاعت و همکاری داخل شدند، و به این صورت میرفت که هندوستان بآردیگر بحیث يك قوت تقریباً واحد ملی در آید.

غازی الدین قوای سکه را در پنجاب هم تحریک برضد دولت افغانی نمود. آدینه بیگ مامور قدیمی او به اتفاق سکه در جلندر افغانان بسیاری را از تیغ گذشتاند. چون قضیه جدی و مهم شد، سکه و آدینه از ترس حمله متقابل احمدشاه بمرته و غازی الدین مراجعه و ایشان را به حمله و اشغال پنجاب ترغیب نمودند. در حالیکه پیشوای سوم مرته «بالاجی باجی» خود تصمیم راندن افغان ها را از پنجاب داشت، زیرا او میدید که تسلط دولت افغانستان در هند شمالی عواید مالیاتی این مناطق را از دهن مرته ربوده است. البته مردم هند آماده قیلم بودند تا نفوذ خارجی را از کشور خود معدوم سازند. این است که دو صد هزار سپاهی مرته به قیادت «راگونات راو» برادر بالاجی باجی در سر هند ریخته و در مارچ ۱۷۵۸ قوای افغانی را معدوم و عبدالصمد ممن زائی را اسیر



نمودند و در اپریل بلاهور تاختند. شهبزاده تیمور و سردار جهانخان که طاقت مقاومت نداشتند، تا آنکه عقب نشستند، و آدینه بیگ با قبول مالیات سالانه هفت و نیم ملیون روپیه جای حکومت افغانی را در پنجاب گرفت. اکنون دولت مرته تقریباً مالک کل هندوستان (به استثنای کشور اوده) گردیده و همسایه بلافصل افغانستان شده بود. قوای مرته بغرض خاتمه دادن به حکومت اوده، از پنجاب به آنطرف بسوقیات آغاز کرد. اخبار این حادثات و قتیکه در داخل افغانستان طنین انداخت، فیودال های گریزنده از مرکز را به هوس استقلال منطقوی انداخت، زیرا احمدشاه را در برابر پیشروی دولت مرته زبون احساس میکردند. از همه پیشتر نصیر خان والی بلوچستان به این فکر افتاد و استقلال خودش را اعلان کرد.

احمدشاه عجلتاً قضیه هندوستان را به آینده گذاشته، متوجه تحکیم جبهه داخلی شد. این است که شاه ولیخان صدر اعظم با سپاهی بغرض تأمین بلوچستان سوق شد، ولی او در مقابل دفاع شدیدی که نصیرخان نمود در «مستون» مغلوب و منهزم گردید. پس احمدشاه شخصاً بالشکری به استقامت جنوب حرکت کرده و بسرعت در مستون بالای قرارگاه نصیرخان فرو ریخت. نصیرخان منهزما تا قلات رفته، قلعه بندی اختیار نمود. احمدشاه تعقیب کرد و قلعه را در محاصره کشید. بالاخره نصیرخان توسط اعزام قاصد و شفاعت شاه ولیخان، خواهش مصالحه نمود و قبول کرد که مثل سابق تابع دولت ابدالی بوده و در جنگهای احمدشاه باشش هزار رساله های بلوچی خدمت نماید، و مصارف اسلحه و آذوقه آنان را از مالیات بلوچستان بپردازد. احمد شاه که از جبهه شرق هراسان بود، این رفیق قدیمی و دلیر خود را عفو کرد و یک نفر از دختران خانواده او را به خویشن تزویج نمود. چون تاحال مرته ها پنجاب را بقوای سکه سپرده و خود به هندوستان کشیده بودند، احمدشاه بکقطعه عسکر بقیادت نورالدین خان در پنجاب اعزام کرد، که بمبور دریای تاو زیر آباد رسیده و فروکش کرد. احمدشاه به قندهار برگشت تا برای تصفیه قوای سکه و مرته، سپاهی قوی تنظیم نماید.

**سفر هفتم در هند و جنگ با مرته (۱۷۶۰ - ۶۱) :** در سال ۱۷۵۸، حوادث مهمی در هندوستان واقع شد. سکه ها در پنجاب قیام دند و مرته ها در هند متوسط و شمالی فرو ریختند. پس حکومت افغانی در پنجاب و دوت هند در هلی سقوط کرد، در حالیکه احمدشاه مشغول تنبیه نصیرخان بود. این سوقیات و فتوحات مرته بسیار بزرگ بود. سند یادتا و هولکر با سپاه گوالیار و اندور جزء این اردو بودند، و در ورود به هند متوسط، تمام قوای راجپوت و جات را بمد و معاون خود یافتند. راگونات راو (یاراگوبا) قاید اردوی مرته با چنین قوتی، مثل سیل در دهلی فرو ریخت و راگوبا مغرزه ئی بقیادت غازی الدین به تعقیب نجیب الدوله فراری فرساده. ولی نجیب الدوله با کمک روسای افغانی روهلکند بدفاع ایستاد و مدت ها در سکرताल در نهایت دلیری مقاومت نمود. همچنین سندیاد تاباقشون خود پنجاب را هدف گرفت. آدینه بیگ و مبارزین سکه در این جا به سپاه سندیا پیوسته و متفقاً بمبور سند داخل پنجاب شدند. سندیا باقوت، تیمور و جهان خان را از موضع چهار محل وزین آباد تا پشاور عقب راند، و خود برای تسخیر سهانپور و اوده و روهلکند (حکومت های اسلامی هند شمالی) دوباره ستلج را عبور نمود. غازی الدین و قوای مرته که تا هنوز سمروف جنگ بانجیب الدوله

افغان بودند، از رسیدن سندیا فاتح پنجاب دل گرفتند و بر فشار خود افزودند، و اما شجاع الدوله زمامدار اوده بدمدد نجیب الدوله و قوای روهيله رسیده و جنگ را ادامه دادند .

راگوبا که از فتح دهلی و پنجاب مطمئن و از غلبه سندیا بر زمامداران اسلامی امیدوار بود، هولکر را باقشونش درمکندره (ساحل چپ جه۱) بحیث قوت الظهر سپاه مرته گذاشته و خود بنزد پیشوا باخبر این فتوحات بزرگ برگشت . احمدشاه تا این وقت از تأمین بلوچستان و تهیه يك اردوی ۳۰ هزار نفری درقندهار فارغ شده بود و اینک از راه دره بولان داخل سند شده و رو به پشاور حرکت میکرد. تیمور و جهان خان از اتک به اردوی احمدشاه پیوستند . «سپاه حاکم و قوماندان مرته در پنجاب (جانشین آدینه بیگ متوفی در ۱۷۵۸) همینکه از حرکت احمدشاه خبر گرفت، پنجاب را تخلیه و باقشون خود بجانب اردوی سندیا در سهارنپور عقب نشست .

احمدشاه داخل پنجاب شد، در حالیکه قوای سکه در هر جا که بود، سردر گریبان سکوت و سکون کشیدند. احمدشاه در ساحل چناب باقوه مختصر نورالدین مقیم وزیر آباد، یکجا شده از راه قطب دره، دریا راعبور و به استقامت سهارنپور بحرکت افتاد .

سندیا و غازی الدین که از حرکت احمد شاه خبر گرفتند به عجله باشجاع الدوله و نجیب الدوله در سهارنپور مصالحه و بطرف دهلی حرکت کردند. سندیا در عرض راه دهلی بغرض جلوگیری از تعرض احمدشاه ، سنگر گرفت و غازی الدین در دهلی عالمگیر ثانی و نظام الدوله وزیر اورا از بین برده محی السنه نواسه نورنگریپ را اسما پادشاه ساخت و خود به عنوان وزارت زمام امور را در دست گرفت. در این وقت سه قوت مرته درهند متوسط ، مقابل احمدشاه قرار داشت، یکی سندیا در سر راه دهلی، دیگر قوه هولکر در ساحل چپ جمنا، سومی قوه جنگور او و غازی الدین در پایتخت دهلی، و در عقب اینها هم دولت مرته دکن باقوای نظامی پیشماری قرار داشت. احمدشاه با سپاه ۳۰ هزار نفری خود، در سهارنپور نجیب الدوله و سرداران روهيله افغان را (سعداله خان ، جافظ رحمت خان ، عنایت خان، دوندی خان و قطب خان) باده هزار سپاهی به استقبال خود یافت ، در حالیکه نواب شجاع الدوله برای تجدید قوا به اوده مراجعت کرده بود. احمدشاه با سرداران روهيله و چهل هزار سپاهی روهيله حرکت کرد. تیمور و جهان خان باده هزار عسکر بحیث پیشدار احمدشاه منزل میزدند. سندیا که ستون سپاه مرته و مرد دلیری بود، در حدود (بدنی) نزدیک دهلی جلو پیشدار افغانی را گرفت و جنگ شدیدی رخ داد. احمدشاه بسرعت رسید و بالای دشمن ریخت. قلب مرته شکاف خورد و صفوف سپاه آن درهم شکست، اما سندیا از اسب پیاده شد و با گارد فداکار خود بدفاع پرداخت. فشار قشون افغانی آنقدر شدید بود که سندیا با اکثریت سپاه خود در میدان جنگ کشته افتاد و بقیه سپاه منهزم و تا ۲۵ میل تعقیب گردیدند .

خبر این شکست بزرگ ، مثل صاعقه بر سر دهلی فرود آمد و جنگور او مرته و غازی الدین بدون درنگ به اراضی جات فرار کردند، اما هولکر هنوز در مکندره استوار بود . احمدشاه از بدنی به نالینول گذشت و پانزده هزار سواره او بقیادت شاه پسندخان اسحق زانی ، در تاریکی شب بدلی کشیده و باز هم در تاریکی شب دوم



جمنا را عبور و ناگهانی شباخونی بر سر اردوی نیمه غافل هولکر فرود آوردند. هولکر هر قدر کوشید پایداری نتوانسته، اردویش تباه شد و خودش مجبور گردید باسواری چندصد، به مالوا فرار نماید. احمدشاه داخل دهلی شد متعاقبا روسای راجپوت اطاعت خود را تقدیم کردند. جات هائیز دیگر دم از رفاقت مرته نمیزدند. ولی احمد شاه برای اشغال قلعه های نظامی آنان یکقطعه عسکر سوق نمود، که تا قلعه مستحکم «آرامگده» فاتحانه پیش رفتند. سورج مل جات وغازی الدین هردو بشفاعت حافظ رحمت خان روهيله عفو گردیدند. احمدشاه دو هزار سپاهی به قیادت یعقوب علی افغان و نواب محسن الملك برای حفظ شهر دهلی گذاشته و خود جمنا را عبور و در فاصله ۷۲ میل در «انوپ شهر» قرارگاه اتخاذ کرد، و در انتظار عکس العمل دولت مرته بنشست. در همین جا بود که احمدخان افغان بنگش از فرخ آباد، و شجاع الدوله از اوده باده هزار عسکر امدادی به احمدشاه پیوستند. متعاقبا ده هزار عسکر امدادی دیگر از قندهار در تحت قیادت عطا محمد خان و کریمداد خان رسید. حالا مجموع سپاه احمدشاه به «شصت هزار نفر» و یک توپ خانه قوی میرسید.

بالاجی باجی پیشوای مرته و قتیکه از سوقیات احمدشاه افغان درهند و شکست قوای مرته آگاه شد، به تمام روسای مرته امر کرد که عساکر تازه دم خود را جمع کرده و برای طرد افغان ها ازهند حاضر شوند. همچنین او بروسای راجپوت خبر داد که باسپاه خود به اردوی مرته بپیوندند. چهار ماه طول کشید تا اردوی عظیمی از مرته و هندو و راجپوت تشکیل شد و روبه شمال حرکت کرد. پیشوا قیادت اردو را به برادر خود «سداشیو بهار» داد و پسر خود «ویسواس راو» را بغرض جلوس در تخت هندوستان بالاین اردو همراه نمود. افسران مشهور این اردو ملهاراو، هولکر، ماجی، سندیا، شمشیر راو و چندین نفر دیگر بودند. در پهلوی این ها یکنفر از اعظم مسلمانان دکن «ابراهیم خان گاردی» با چهل هزار عسکر سواره و پیاده حرکت میکرد. دوازده هزار سپاهی منظم باتفنگ های چقمقی، یک هزار نفر توپچی با ۲۰ توپ بزرگ و دوصد توپ کوچک جزء این اردو بود. مجموع سپاه سواره به ۱۳۰ هزار نفر و عسکر پیاده به ۷۰ هزار نفر میرسید. دو هزار و پنجصد فیل جنگی و باربر و ۲۰۰ هزار گاو و چندین هزار اشتر داخل این اردو بود. همچنین اردو بازار سیاری باخود داشت که با اردو یکجا حرکت میکرد.

وقتی که اردوی مرته نزدیک دهلی رسید، چون قوای احمدشاه را دور دید، بشهر دهلی هجوم و با شمشیر تسخیر و تاراج نمود، در حالیکه آب خیزی جمنا مانع قشون افغان بود. پس مرته باخاطر جمع قلعه نظامی «گنجپوره» را در شصت میلی دهلی مورد حمله قرار داد. عبدالصمد ممزانی مدافع افغانی باتمام جنگ جویان خود در میدان جنگ کشته شد و گنجپوره سقوط کرد. به این صورت پایگاه های نظامی احمد شاه در ساحل راست جمنا از بین رفت و احمدشاه مجبور شد که خواهی نخواهی جمنا را عبور کند. - ۱۴۰۰ فیل مشغول انتقال لوازم اردو گردید و احمدشاه شخصا در آب زد. محافظین ساحلی مرته به تیراندازی شروع کردند، و احمدخان قوماندان دوهزار سپاهی خیبری با افراد خود قسما در آب غرق شدند و قسما از تیر باران دشمن کشته شدند. معینا اردوی افغانی جمنا را در موضع «پاکیت» (نزدیک های دهلی) عبور و به تعقیب دشمن به استقامت گنجپوره حرکت کرد. مرته ها که فقط میدان «پانی پت» را



مساعده حرکات اردوی جسیم خود میدانستند، قبلا از گنجپوره به آنطرف کشیده ، سنگرها و استحکامات خود را در شمال میدان آماده کرده بودند و ۲۵ هزار سواره آنان در سرای «سنبالک» سر راه ورود دشمن قرار داشتند .

شاه پسند خان امیر لشکر و پیشدا احمدشاه بمجرد تماس با سنبالک، در طی يك جنگ شدیدی ، پیشقراول دشمن را در ۴۰ شمسکست . متعاقبا احمدشاه وارد پانی پت گردید و در مقابل مرته موضع گرفت . سه ماه این دو اردوی متخاصم، مقابل همدیگر در دشت پانی پت قرار داشتند، و در جنگهای فرعی همدیگر را میکوفتند. در طی این مدت قابلیت نظامی احمد شاه تبارز نمود، و او که در کشور بی گانه با قوت سه برابر خود میجنگید ، توانست که خطوط ارتباط دشمن را در داخل دایره نئی بقطر ۳۰ میل از هر طرف قطع نماید، و هم تمام اشیا و خوراکی و نقود امدادی را که به اردوی مرته میرسید ، ضبط کند. لهذا به تدریج خطر قحط غلا در اردوی مرته پدیدار و سبب هراس ایشان گردید. این است که مرته هم برای تصفیه حساب و جنگ قاطع و عمومی بر خاستند .

این جنگ بتاريخ ۱۶ جولائی ۱۷۶۱ در میدان پانی پت اتفاق افتاد. نخست جناحین مرته به پیشروی آغاز کرد . جناح راست افغانی در مقابل این پیشروی به سختی مقاومت نمود، زیرا میدانست که این جنگ برای افغان هاحیات و ممات است، و اگر شکسته شوند متنفسی زنده به افغانستان نخواهد رسید. ولی جناح چپ افغانی زیر خطر جدی قرار گرفت. میمنه دشمن را شخص ویسواس راو پسر پیشوا فرمان میداد که پیشاپیش او چهل هزار سواره مرته و گاردی، در عقب ۲۴۰۰ فیل جنگی، به هجوم پرداخته بود. این هجوم بقدری سریع و شدید بود که ده هزار عسکر روهیله های پیشرو بانجیب الدوله و سردار عنایت خان، در بین دریای دشمن محصور گردید، و پنجهزار عسکر امدادی با قوماندان خود عطا محمد خان قندهاری یکجا در این دریا معدوم گردید. متعاقبا شجاع الدوله باده هزار عسکر دیگر به جلوگیری دشمن شتافت، ولی نتوانست مانع سرازیر شدن سیل مرته گردد، در حالیکه توپخانه بزرگ آنان بدون وقفه سپاه افغانی را میکوفت و خطر شکست عمومی را نزدیکتر میساخت . احمد شاه که از بالای بلندی جریان جنگ و پیشروی لاینقطع دشمن را مشاهده میکرد، دل از دست نداد و به دوازده هزار سواره زره پوش معین خود امر کرد که هزار ، هزار در عقب همدیگر تاخته و قلب میمنه دشمن را متناوبا زیر گلوله باری تفنگ قرار دهند. این امر عملی شد و ویسواس راو با افسران معینی خود در زیر آتش گل ناشدنی سواره زره پوش افغانی از بین رفت. کشته شدن پسر پیشوا، میمنه مرته را متزلزل ساخت و به عقب نشینی واداشت. در چنین فرصتی توپ خانه افغانی، فیلان جنگی دشمن را تحت آتش قرار داده بود و فیل های دشمن از میدان برگشته و سپاه خود را پامال میکرد. در طی این آشوب تمام قشون افغانی از جا درآمد و بر سر صفوف دشمن ریخت. اردوی مرته در کمال رشادت و دلیری میجنگید، ولی سرداران بزرگ کشته شده و هولگر و شمشیر راو و ماجی سندیا، فرار کرده بودند، پس سپاه بی سردار سر بفرار برداشتند و تا چهل میل از طرف رساله های افغانی تعقیب شدند. تلفات اردوی مرته در این جنگ بسیار سنگین بود و بعلاوه کشته شدگان، ۲۲ هزار اسیر ، ۵۰۰ فیل، چند هزار اشتر، ۵۰ هزار اسب و ۲۰۰ هزار گاو در میدان گذاشتند .

تلفات افغان ها کمتر بود و شاید از ۱۰ یا ۱۵ هزار نفر تجاوز نمی کرد .  
 به این صورت جنگ تاریخی پانی پت به پایان رسید. احمدشاه از جمله اسرای مرته آنکه را مسلمان برد، بشمول ابراهیم خان گاردی دکنی اعدام نمود، و هندو و راجپوت و مرته را آزاد کرد. احمدشاه به پایتخت دهلی برگشت . کمپنی شرق الهند انگلیسی که با چهار چشم اوضاع هند را مراقبت و تعقیب میکرد، در عین حالیکه از شکست عمیق دولت و قوای متحد مرته و راجپوت دریانی پت بی نهایت خوش بود، از آینده بسیار دور مشوش و نگران بود. زیرا میدانست اگر احمد شاه افغان بر تخت هندوستان جلوس نماید، هیچ قوتی در هند بمقابل او سربالا نمی کند، بزرگترین قوت ملی هند (مرته) معدوم شده بود، سکه های پنجاب توان استیلا بر کل هندوستان نداشتند، نواب های مسلمان و راجا های هندو در سرتاسر کشور دست نگر قدرت احمدشاه گردیده بودند، راجپوت ها و جات ها نیز قبلا از در تسلیم داخل شده بودند. پس احمد شاه میتواند وحدت سیاسی و قدرت دولت مرکزی سرتاسری هندوستان را مجددا احیا کند ، آنوقت البته انگلیسی های انگشت شمار کمپنی نمیتوانستند قطعه بزرگی را چون هند به آسانی بلع کنند، خصوصا که احمد شاه در دوماء میتواند از افغانستان و هندوستان يك ملیون عسکر تجهیز کند، در حالیکه در آن روزگاران قوت الظهر انگلیس ها از انگلستان تا سواحل هندوستان در طی يك سال مسافرت براه دماغه افریقا میتواند برسد. ولی این تشویش انگلیس ها بزودی از بین رفت، زیرا احمد شاه در معامله که با هندوستان داشت، ابتدا اروپائی ها و خطر استعمار آنان را در حساب خود نمی گرفت. احمد شاه وقتیکه در دهلی رسید، امپراتوری متزلزل هند را بیک شهزاده نیمه جان بابری (عالی گوهر پسر عالمگیر ثانی) بخشید، و چون او در بنگال بود، پسرش (مرزا جوان بخت) را در غیاب پدر نایب السلطنه مقرر کرد، با آنکه احمد شاه خود میدانست که این پدر و این پسر شهنشاهی مغشوش هند را نمیتواند اداره کنند، پس برای دفع الوقت، نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده را بوزارت هند بگماشت، و سپهسالاری هند را به نجیب الدوله افغان بداد .  
 از این بعد احمد شاه به عجله راه افغانستان در پیش گرفت، گویانکه آخرین وظیفه خودش را در هند انجام داده است . معلوم نیست این شخص مقتدر و مدبر تحت چگونه تلقینی واقع شده بود، که امور هند را چنین مهمل گذاشت . در هر حال چون احمدشاه به پنجاب رسید حکومت پنجاب را به «زین خان» مهمنده داده و خود براه پشاور و کابل به قندهار رفت. در همین سال بود، که احمد شاه شهر قندهار کنونی را تهداب گذاشت و شهزاده تیمور را به حکومت هرات مقرر کرد (۱۷۶۱) .  
 انگلیس های هند که چنین دیدند به فتوحات آینده خود بیشتر امیدوار گردیده و سال ۱۷۶۱ را در نوشته های خود بنام «سال مهم» نامیدند زیرا حوادث به فائده ایشان بود: دولت قوی مرته که در راه پیشرفت قوای اروپائی سدی بود، در این سال از هم شکست، پیشوای بزرگ مرته چشم از جهان پوشید و پیشوای چهارم باقوای کمی باقی ماند ، تسلط قوای فرانسه در جنوب هند در مقابل انگلیس ها خاتمه یافت. صلابت جنگ طرفدار فرانسه نیز در دکن از طرف نظام علی «نظام» جدید دکن کشته شد . تمام این چیز ها راه پیشرفت استعمار انگلیس را در هندوستان هموار مینمود. تنها راقعه که در این سال به نفع کمپنی اتفاق نیفتاد عبارت بود از سلطان شدن حیدر علی



در میسور و این همان مجاهد مشهوریست که مبارزات مردم میسور برهبری او فصل درخشانی در تاریخ هندوستان دارد.

**سفر هفتم در پنجاب (۱۷۶۲ - ۱۷۶۳):** همینکه احمد شاه از هند به افغانستان برگشت، سببه های پنجاب مجدداً قیام کردند. این بار یکنفر سبکه متنفذ بنام «جیساسنگ» رهبری قیام را بدست گرفت، و امرتسر را بشکل يك كانون نظامی و اسلحه های خود قرار داد. تبلیغات ضد افغانی آنها در کشمیر و سوزیات نظامی شان در میدان های سهرند همه موثر افتاد. آنگاه شهر لاهور را با اسلحه تسخیر و زین خان مهمند والی افغانی را در قصبه کوت محاصره کردند - بعدها این مرد در جنگ با سبکه کشته شد - سبکه های کشمیر نیز بر حکومت افغانی تاختند. احمدشاه به عجله به پنجاب کشید و در موضع چنداله و کوپ قوای سبکه را به سختی درهم شکست، و دشمن را در سرهند که ۷۰ هزار سواره و پیاده بودند تار و مار نمود. احمدشاه برای تأمین و تنظیم سرهند، نجیب الدوله افغان سپه دار دهلی را اجبار کرد و موظف ساخت که در سرهند مشغول تأمینات آن علاقه گردد. همچنین برای اسكات سبکه ها، حکومت پتیاله و سرهند را بیک نفر سردار سبکه «امیر سنگ» داد. تا این وقت افسر اعزامی احمد شاه در کشمیر (نورالدین) قوای شورشی را از بین برده و کشمیر را تأمین کرده بود.

احمد شاه که بواسطه نامساعد بودن هوا و تحمل مشقات سفری بیمار شده و همچنین گرفتار دانه های در رخسار گردیده بود، از راه ملتان و دیره اسمعیل و دره گومل و غزنی در ۱۷۶۳ به قندهار بازگشت. احتمال میشود که او به سلطان بینی مبتلا شده بود. او نتوانست تا سال ۱۷۶۷ دیگر سفری در داخل و خارج نماید. تا این وقت قوای روز افزون سبکه که درخفا تحریک میشدند، مجدداً جان گرفته و در پنجاب و سرهند حملات شدیدی کرده و بآبیشتر از ۴۰ هزار عسکر در تمام مناطق حکام و قوای افغانی را از بین برده بودند. قدرت سبکه تاجانی رسید که عزیمت محاصره و استیلای دهلی را نمود. مرته و جات ها نیز با سبکه از در همکاری و اتحاد داخل شدند. این است که احمدشاه در سال ۱۷۶۷ لشکر کشی نیم خویش را در پنجاب نمود. احمدشاه در این بار نیز توانست که قوای سبکه را در تمام علاقه های پنجاب از بین برده و قسماً ایشان را مجبور بفرار در کوهستانات نماید، و خود به قندهار مراجعه کند. احمد شاه میدانست که قوای سبکه در پنجاب رو به توسعه است، ولی نمیتوانست که در پنجاب اقامت طولانی یا دائمی نماید. در همین سال بود که شاه ولیخان وزیر به بلخ اعزام گردید و با عبدالعزیز خان آخرین پادشاه سلسله جنیدی بخارا قرار دادی ببست، که رودامو کما فی السابق حدفاصل افغانستان و بخارا خواهد بود. از آن بعد شاه ولیخان به بدخشان رفت و در عودت «خرقه» منسوب بنام حضرت پیغمبر اسلام را از شهر فیض آباد بدخشان با خود برداشت و به شهر قندهار آورد، که تا امروز در عمارت مخصوصی در آن شهر موجود است.

**سفر دهم در داخل کشور (۱۷۶۹):** احمد شاه در سال ۱۷۶۹ خبر گرفت که امور ولایت خراسان خاص مغشوش گردیده است. نصراله مرزا و نادر مرزا پسران شهرخ نابینا در سر حصول اقتدار داخل میجاده بودند و فیودالهای مقتدر و مامورین عالی رتبه حکومت از این جدال نیز استفاده میکردند. احمدشاه با گرفتن این خبر



بطرف مشهد حرکت کرد. نصراله مرزا که قبلاً بادر بار کریم خان زند پادشاه ایران داخل ارتباط شده بود، در شهر مشهد بمقابله برخاست و علیمردان خان حاکم تون و طبس تمرّد آغاز کرد، در حالیکه مرزا نادر را در دست داشت. احمدشاه شهر مشهد را محاصره کرد و جهان خان سپهسالار و نصیرخان والی بلوچستان را بغرض سرکوب علیمردان خان فرستاد. نصراله مرزا که غلبه احمدشاه را به چشم دید، تسلیم شد و شهرخ دختر خویش را (گوهرشاد) به تیمور پسر احمدشاه بزنی داد، و هم یزدان بخش پسر خود را به گروگان سپرد. همچنین جهان خان و نصیرخان بعد از تأمین تون و طبس و کشتن علیمردان خان بازگشتند، احمدشاه به پاس نادر شاه افشار باز حکومت ولایات خراسان را اسماً به شهرخ گذاشت و در سال ۱۷۷۰ به قندهار بازگشت. این آخرین سفر احمد شاه بود.

مرض احمدشاه شدت کرد و در سال ۱۷۷۳ از شهر قندهار به موضع «کوه توبه» در علاقه «معروف» برفت، زیرا هوای گوارتر داشت. احمدشاه قبل از این سفر در مجلس بزرگی، تیمور پسر دوم خود را بولایت عهدی و جانشینی خود معرفی کرد. این روش او مخالف عئنه آنوقت بود، زیرا تیمور برادر بزرگتری از خود داشت که عادتاً جانشین پدر شمرده میشد. ولی احمدشاه نمیخواست رعایت رسوم را بر منافع دولت ترجیح دهد، زیرا بنظر او تیمور عاقلتر از سلیمان بود. شاه ولیخان وزیر که خسر سلیمان بود چنین چیزی نمیخواست و داماد خودش را به سلطنت مستحق ترمینداشت. به همین سبب، هنگامیکه شهزاده تیمور از شدت بیماری پدر و ولیعهدی خود خبر گرفت و از هرات به قندهار آمد، شاه ولیخان او را از بین راه هلمند و قندهار بنام احمدشاه مریض امر بازگشت به هرات داد. احمدشاه در کوه توبه در ماه رجب ۱۱۸۷ (چون ۱۷۷۳) به عمر ۵۰ سالگی چشم از جهان پوشید، و جسدش در شهر قندهار در مقبره مشهورش تدفین گردید.

#### در زمان سلطنت تیمور شاه (۱۷۷۳ - ۱۷۹۳):

تیمور شاه (متولد در مشهد در ۱۷۴۲) هنگام فوت پدر والی هرات بود. او مرد تحصیل کرده و شاعر در زبان دری بود، چنانیکه احمدشاه پدرش شاعر در زبان پشتو، و پسرانش (شه شجاع و نادر مرزا) شاعر و نویسنده در زبان دری بودند. تیمور شاه تصمیم گرفت که خوانین مقتدر قبایل را تابع نظام سلطنتی مستقلاً نماید. لهندوزرا و حکامش در اجرای امور نمیتوانستند از فیودالهای قبایل استمداد کنند و یا خود بیشتر از خدمتین، محافظین مسلح نگهدارند. او در انتصاب مامورین دولت بیشتر بر جلال طبقه متوسط تکیه میکرد، و قوای نظامی را در دست خود داشت. تیمور شاه به تجمل و عشرت دل بسته بود. زنان ده گانه تیمور شاه منسوب بقبایل پشتون و افشار و هندی و کشمیری بود. او از این زنان خود ۳۳ پسر و ۱۳ دختر داشت. پسران مهمش در تاریخ افغانستان (دارای سهم مثبت یا منفی) عبارت بودند از همایون، محمود، فیروزالدین، عباس، زمان شاه و شجاع الملک.

تیمور شاه در عصری زمامداری میکرد که یکی از بزرگترین حوادث تاریخی در اروپا واقع شده و دنیای کهنه آنرا تکان داد، و آن عبارت از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۵) بود که کاخ سلطنت استبدادی فیودالی را درهم ریخت و بروی خرابه های آن پرچم دیموکراسی سرمایه داری را برافراشت و حقوق بشر را اعلام نمود. اما

شرایط تاریخی و اجتماعی بین افغانستان و فرانسه آنقدر تفاوت داشت که در فرانسه انقلاب برضد استبداد و سلطنت مطلقه قدم فراخ و مترقی بود، ولی در افغانستان تحکیم سلطنت مرکزی قدمی به پیش حساب میشد.

بعد از مرگ احمد شاه چون تیمور شاه ولیعهد پدر بود، اهالی او را تأیید کردند و قشونی از مردم هرات و هزاره و اویماق فراهم شد، و تیمور شاه بقصد قندهار حرکت کرد. تا اینوقت شاه ولیخان وزیر، داماد خودش شهزاده سلیمان را در قندهار به سلطنت افغانستان برداشته و پسران خود دوست محمد و شیر محمد را در قلات غلجائی و بلوچستان بغرض حصول بیعت و کمک نظامی مردم فرستاده بود. اما همینکه اهالی از حرکت ولیعهد بجانب قندهار خبر گرفتند، طرف او را التزام کردند. شهزاده سلیمان که چنین دید از دعوی پادشاهی دست کشید و بیطرفانه در انتظار ورود تیمور نشست. اشراف در باری نیز به عجله دم از حمایت و اطاعت ولیعهد زدند (از قبیل مددخان اسحق زائی، برخوردار خان و سردار جهان و غیره). شاه ولیخان وزیر در بین طوفان رقابت های درباری تنها ماند، خصوصاً که دوست محمد خان پسرش در مراجعت از قلات، بخانه عبدالله خان دیوان بیگی فرود آمد و از طرف او محبوس گردید. شاه ولیخان برای ترضیه دیوان بیگی که خودش را طرفدار سلطنت تیمور شاه اعلام کرده بود، شخصاً بآدم پسر دیگر خود شکراله و آزادخان بخانه او برفت. ولی عبدالله خان دیوان بیگی آنها را نظر بند نگه داشت و باخود بنزد تیمور برد. کاروان این ها در ولایت فراه به اردوی تیمور پیوست. تیمور شاه که موجودیت تاج بخشان داخلی را منافی قدرت سلطنتی میدانست، غیابا امر اعدام شاه ولیخان و فرزندان او را صادر کرد، و انکو خان بامیزائی و اسلام خان پوپلزائی، این امر را فوراً در معرض تطبیق گذاشتند. این اقدام تیمور شاه اولین جرقه بود که در خرمن خانهای بزرگ در افتاد، وصف دولت مرکزی را در برابر اقتدارخان و فیودال محلی بیاراست. این نظر به شرایط اجتماعی يك امر طبیعی بود، زیرا از زمان احمدشاه در طی ربع قرن، رشد زمین داری فیودالی ابدالی ها بجائی رسیده بود که فیودال های بزرگ برای توسیع اراضی خود، مخالف بسط سیطره دولت مرکزی شده و آماده افروختن آتش جنگهای داخلی بودند. مگر احمدشاه مانع این تمایلات ملوک طوایفی فیودالی میکردید. همینکه احمدشاه بمرد و هنوز تیمور شاه آن تسلط معنوی را در بین توده ها نداشت، روح خفته ملوک الطوایفی بیدار شد و به طغیان آغاز کرد. این است که تفاوت فیودالهای مقتدر از یکطرف و قیام اهالی مناطق مفتوحه دولت ابدالی از طرف دیگر، باعث ضعف دولت ابدالی در دوران زمامداری اولاده احمدشاه گردید. از همه اولتر شاه ولیخان، شاه دست نشاندۀ بمیان آورد و سایر خانهای مقتدر با او موافقت کردند، بجز خانهای رقیب مثل عبدالله خان دیوان بیگی و غیره.

تیمور شاه که خودش را پادشاه با استحقاق افغانستان میدانست، نمیخواست با سازش با فیودالها، قدرت و مرکزیت دولت را متزلزل سازد. لهذا شاه ولیخان که مقتدرترین شخصیت دربار و قبیلۀ ابدالی بود، معلوم و شیر محمدخان (مختار الدوله) پسرش از خدمات رسمی طرد گردید، و سردار جهان خان سپهسالار مصادره و بیکار شد (این همان جنرال مشهوریست که چهار سال بعد در ۱۷۷۷ در دلارام فراه در حالت 'نزوا' بمرد و پسرش کریم خان در ساحل سند محکوم به بودوباش شد). چون



خان های بزرگ ابدالی در شهر قندهار بر امور دولت مسلط بوده و به قوای قبیلوی خود نزدیک بودند، در حالیکه خویشتن را هنوز «دولت شریک» پادشاه میدانستند، تیمور شاه در سال اول جلوس خود شهر قندهار را ترک کرده، کابل را که از قیود قبیلوی آزاد بود، به پایتختی اتخاذ کرد. تیمور شاه وزارت خودش را به شیخ عبداللطیف جامی هروی و امور خزائن را به التفات خان هندی و دیوان استیفا را به ملا عبدالغفار هند و مسلمان داده، قاضی فیض اله خان دولتشاهی را که مرد شاه پرستی بود، به مشاوره خود نگهداشت، و هم دوازده هزار عسکر تحت السلاح و محافظ خویش را در تحت قوماندانی محمدخان بیات گذاشت. از خان های بزرگ فقط اشخاصی را در خدمت دولت پذیرفت که بی چون و چرا از شخص پادشاه اطاعت میکردند (چون نورمحمد خان بابری امین الملك، میر هزارخان الکوزانی، فتح اله خان سدوزانی و غیره).

روش مستقل و مطلق العنان تیمور شاه، فعالیت های مخالفانه فیودالها را تسریع و تشدید نمود. چنانیکه خان های بزرگ و ذینفع ابدالی در قندهار در همان سال اول جلوس تیمور بطرح يك نقشه خطرناك مشغول شدند و خواستند تیمور شاه را با قوت سلاح معدوم نموده و سلطنت را بیک پادشاه دست نشانده منتقل سازند. برای این کار هم يك نفریش سفید سدوزانی (عبدالخالق) را که مالیات ولایت سند را در اجاره داشته و ثروت هنگفتی اندوخته بود، به پادشاهی برداشته و شهر قندهار را اشغال نمودند. خان های غلجانی نیز با خان های ابدالی عقد اتفاق کرده و جمعاً در حدود ۲۵ هزار نفر مسلح تهیه و در سال ۱۷۷۴ بطرف کابل حرکت کردند. در این وقت قسمتی از سپاه تیمور مشغول سرکوبی قبادخان والی متمرّد ولایت بلخ بود، گرچه قبادخان از قشون دولت مغلوب و از طرف همراهان خود کشته شد، ولی عیالتا قوای پایتخت برای دفاع از هجوم فیودالهای قندهار کافی نبود. معیناً تیمور شاه شخصاً باده هزار عسکر شاهی و يك توپ خانه قوی بمقابله شتافت و در موضع شش گاو (بین کابل و غزنی) شورشیان ابدالی و غلجانی را درهم کوفت. از جمله خان های مخالف دلاورخان و پاینده خان که جزء اردوی عبدالخالق خدمت میکردند، به تیمور شاه پیوسته و القاب «مددخان و سرفراز خان» گرفتند. سرفراز خان همان آدم است که بعد ها مورت خاندان محمدزانی گردید. تیمور شاه در جنگ ششگاو دوهزار نفر از سپاه مقابل را کشته بقیه را منهزم نمود و تعقیب کرد. عبدالخالق در میدان جنگ اسیر و کور کرده شد و همراهانش اعدام گردیدند. همچنین خان های ابدالی که خود در کابل بودند و خاندان های شان در قندهار با شورشیان هم دست گردیده بودند، بشمول عبدالله خان دیوان بیگی همه محبوس و مصادره شدند، و مالیات اراضی آنها که قبلاً معاف بود، حواله گردید.

تیمور شاه بعد از فتح ششگاو برای ریشه کن کردن فیودالهای مخالف، به قندهار کشید و بعد از جستجو هر مخالفی را که بیافت بکشت، و رحیم دادخان برادر پاینده خان بارکزانی را در ولایت ننگرهار تبعید نمود. تیمور بعد از تصفیه قندهار بکابل برگشت و مددخان اسحق زانی را برکشید و رتبه امیرالامرائی (سپهسالاری) داد. او دوبار قیام بی دربی فیودالهای ولایت خراسان کنونی (مشهد و نیشاپور) را سرکوب کرد، و مثل دوره احمد شاه شهرخ نایب ارا به کرسی ولایت مستقر ساخت، و دربار دوم فیودالهای متمرّد را در قلعه «چناران» محصور و مجبور به تسلیم نمود.



عصیان سوم فیودالی را در این ولایت احمدخان نورزانی، جنرال اعزامی تیمورشاه، به سختی سرکوب و خاموش نمود.

در سال ۱۷۷۹ یکنفر زمین دار و ملاک بزرگ پشاور «فیض اله خان» که ریاست عشیره «خلیل» را در دست داشت بایکنفر روحانی بزرگ و زمین دار آن بنام پیرزاده میان محمد، عقد اتفاقی نمود که تیمورشاه را غفلتا از بین بردارند. پس در زمستانی که تیمور شاه از کابل در پشاور آمد و در بالا حصار آنجا مسکن گزید، فیض اله از قیام مردم سکبه استفاده کرده، اجازه تشکیل یک قشون قبیلوی گرفت. روزی ناگهانی با این قشون بنام عرض سلام داخل حصار پشاور گردید و با شمشیر گارد محافظ بالا حصار را از پا درآورد. محافظین غریو کردند و تیمورشاه بیدار شده در بام عمارت برآمد، و از آنجا امر احضار گارد شاهی را صادر کرد. دردمی عسکر ریختن گرفت و جنگ شدید تن به تن در داخل حصار شروع شد. شورشیان شش هزار کشته از خود گذاشته و بقیه فرار کردند. تیمورشاه امر تعقیب داد و فیض اله و پسرش را که اسیر شده بودند اعدام نمود. اما پیرزاده میان محمد بواسطه شفاعت درباریان متنفذ از کشته شدن نجات یافت. همدست دیگر فیض اله (ارسلان خان مهمند) که انسداد معبر خیبر و قطع خط مواصله با کابل را عملی ساخته بود موفق بفرار در باجور گردید. ولی بعدها در سال ۱۷۹۱ قاضی فیض اله خان توانست که او را وادار به تسلیم و حاضر شدن در دربار نماید، تیمورشاه به عجله ارسلان خان را اعدام نمود. همچنین اوفتخ خان یوسف زانی را که در سواحل سند و مظفرآباد بغاوت کرده بود، توسط فیض طلب خان، بدربار احضار و اعدام نمود. تیمورشاه به این صورت قدرت دولت مرکزی را حفظ کرد، از آن بعد بکابل برگشت و دو سال دیگر آرام ماند. در این جنگ ها فیودالهای مخالف برای مبارزه با قدرت دولت مرکزی، از نارضایتی عمومی مردم در برابر فشار دولت فیودالی استفاده میکردند و قیادت دهقانان را بدست میگرفتند.

تیمور شاه هر سال چهارماه سرمارا در پشاور بسر میبرد. در سال ۱۷۸۱ هنگامیکه در پشاور بود، خبر گرفت که مردم سکبه باردیگر قیام کرده و به ملتان حمله و اشغال کرده اند. تیمور شاه به قصد ملتان حرکت کرد. پیشدار او زنگی خان چارچی باشی قوای مقاوم سکبه را درهم شکست. تیمورشاه حکومت ملتان را به شجاع خان ابدالی داد، مددخان سپهسالار را برای تأمین ولایت سند اعزام نمود و خود بکابل برگشت. در سند فیودالهای محلی از قبیل، میرفتح علی خان تالپوری، محمد بهاول خان و حافظ الملك داود پوتره، هر یک دم از استقلال زده، از تادیه مالیات بدولت سر باز میکشیدند. مددخان تالپوری ها را سرکوب کرد و خود بکابل برگشت. ولی تأمینات عارضی بود و مجددا اهالی و خان های سند در ۱۷۸۶ سر کشیدند. این بار احمد خان نورزانی جنرال تیمور به سختی آنها را بکوفت تا تسلیم شدند و تادیه مالیات پذیرفتند. تیمور شاه که خود به سند رفته بود، حکومت سند را به میرفتح علی خان تالبوره گذاشت و به کابل مراجعت کرد. هنوز تیمور شاه در کابل دم راست نکرده بود، که در همین سال (۱۷۸۶) حادثه تازه در ولایت کشمیر بمیان آمد. حاکم کشمیر آزاد خان (پسر کریم دادخان عرض بیگی والی احمدشاهی در کشمیر) از اطاعت دولت مرکزی سر پیچید، و مالیات سلاطه را عوض ارسال بکابل، در تشکیل یک لشکر تلزه سه هزار نفری بمصرف رساند. مددخان سپهسالار داخل کشمیر شد و در پی او تیمور شاه وارد

پشاور گردید. آزادخان بادفای دلیرانه‌ای که نمود درهم شکست و در قلعه رستم‌خان خسر خود پناهنده شد، ولی احساس کرد که رستم او را به تیمور تسلیم خواهد نمود، لهذا باتفنگچه انتحار نمود. از آن بعد تیمورشاه برای قیامهای مخالفین در داخل افغانستان مجالی نگذاشت و قدرت دولتی مرکزی را حفظ نمود.

و اما در جوار افغانستان: در ایران بعد از مرگ کریم خان زند هرج و مرج ملوک الطوائفی دولت مرکزی را از بین برده و مملکت را از پا درانداخته بود. لهذا افغانستان بان کشور کدام معامله خوب یا بد سیاسی نداشت. در هندوستان شرقی و جنوبی انگلیس‌ها شدیداً مصروف پیشروی بوده، فرصت مداخله مستقیم در پنجاب نداشتند. عجلالتا تیمورشاه مثل ایران از جانب هندوستان هم تشویش نداشت. گرچه این در معنی آن نبود که انگلیس‌ها از پنجاب و افغانستان غافل بوده و در سر و خفا با آن کار نداشتند و یا هیچگونه فعالیتی نمینمودند. اما در همسایه‌گی شمال افغانستان سلسله امرای جدید بخارا منسوب به مانفیت‌ها بمیان آمده بود. سر سلسله آنها میر معصوم شاه مراد (۱۷۸۵ - ۱۸۰۰) مرد توسعه جویی بود که در سال ۱۷۹۵ تاشکند را فتح نمود، گرچه سالی بعد یونس خواجه تاشکند را در تحت اداره مختار خود قرار داد. از آن بعد تاشکند بین بخارا و خوقند در معرض کشمکش قرار گرفت، تا دولت زاری روسیه در رسید همه را از بین برد. شاه مراد میتوانست برای دولت افغانستان ایجاد دردسری نماید، چنانکه او در ۱۷۸۸ باقشون قوی در ولایت مرو افغانستان تجاوز و اشغال کرد. این مرد متعصب عده‌ای از مردم مرو را که مذهب شیعه داشتند، محکوم به تبدیل مذهب و یا فرار در بخارا نمود. مرویان که در سایه مساوات مذهبی زمان تیمورشاه میزیستند، از این تحمیل امیر بخارا فغان برداشتند. تیمورشاه در سال ۱۷۸۹ بایک اردوی ۳۰ هزار نفری به بلخ رفت. شاه مراد خان از بخارا به عبور جیحون وارد «گلف» شد، برادرش عمر خان قوش بیگی بامفرزه‌ای به آقچه کشید، و علی وردی خان بارساله‌های خود ماموریت یافت که خطوط ارتباط و آذوقه رسانی اردوی تیمورشاه را قطع کند. اما سپاه تیمور شاه در هر جا که بادشمن مقابل شدند، آنها را به سختی کوفتند. شاه مراد آنقدر منززل شده بود که توسط فرستادن هیئتی از علمای مذهبی، خواهش تحریم جنگ و عقد عهدنامه‌ای مبنی بر تحدید حدود مملکتین نموده و مثل گذشته دریای آمورا حدفاصل افغانستان و بخارا قبول کرد. تیمور شاه پذیرفت و هر دو اردو از هم جدا شدند.

تیمور شاه در سال ۱۷۹۳ در پشاور بیمار شد و بکابل آمد و در ۱۲۰۷ قمری (۱۷۹۳ میلادی) وفات کرد، و بقول یکنفر انگلیس «مرگ تیمورشاه شاید در اثر زهر بوده باشد» (۱). با قبول این نظر، باید گفت این اولین مرگ سیاسی و سری بود که در زمان دولت ابدالی افغانستان واقع شد، و بعدها در مورد رجال بزرگ دیگری عملی گردید. چنانچه سید احمد بریلوی هنگامیکه در شرق افغانستان با قوای مجاهدین افغانی علیه دولت سکه پنجاب دوست انگلیس‌ها، مبارزه مسلح مینمود، مسموم شد ولی نمرود تا در جنگ کشته شد و بروزر اکبرخان دوبار سوء قصد بعمل آمد، که

(۱) کتاب «افغانستان» تألیف سرفریزر تنلر وزیر مختار برتانیه در کابل در سال ۱۹۴۱، چاپ سال ۱۹۵۰ لندن.



دربار دوم در اثر زهر بمرد و در افغانستان پرو پاگند شد که پدرش امیر دوست محمد خان او را «براذة الماس» خورانده است. در حالیکه چنین نبود و امیر دوست محمد خان او را علی الرغم برادر بزرگش (محمد افضل خان) ولیعهد تعیین کرد. بعد از مرگ وزیر علی الرغم برادر بزرگش محمد اکرم خان، سردار غلام حیدر خان برادر عینی وزیر اکبر خان را ولیعهد سلطنت تعیین کرد، و چون او هم بمرد، برادر عینی دیگرش سردار شیرعلی خان را بولیهدی معرفی کرد. اما امیر شیرعلی خان در مزار، هنگامیکه در انتظار مذاکره با دولت روسیه و در تهیه جنگ های قاطع برضد انگلیس بود، ناگهانی بمرد و همه گفتند که او مسموم شده است (البته این بار معالجات او طبیب روسی بود). شیر پادشاه اسلام پوری (صاحب جان) و قتیکه افغانستان در آتش اغتشاشات ارتجاعی میسوخت، آخرین وسیله مهم امیرامان اله خان برای اطفای این آتش در ولایت ننگرهار محسوب بود. لهذا شاه او را از محبس ارگ (که به تحریک دشمنان خود محبوس نموده بود) کشید و بجلال آباد فرستاد. اما همینکه شیر پادشاه شب به جلال آباد رسید، صبح مرده او را از بستر برآوردند، و آتش اغتشاش خاموش نشد، تا دولت از پا نیفتاد. بعید نیست نظیر این مرگها در هندوستان هم واقع شده باشد. سید جمال الدین افغان در اسلامبول نیز از این گونه مرگ بی نصیب نماند.

جسد تیمور شاه در چهار باغ کابل تدفین گردید و عمارت مقبره او در زمان پسرش زمانشاه اعمار گردید. در زمان ۲۰ سال سلطنت تیمور شاه، علی الرغم ملوک الطوائف و فیودالهای بزرگ، دولت مرکزی مقتدر گردید و سعی شد که نفوذ دولت، جانشین عنعنه و رسوم قبیلوی گردد. به همین سبب بود که تیمور شاه به مخالفت فیودالهای مقتدر مقابل شد، ولی آنان را با قوت در جای شان نشاند. تیمور شاه آزادی مذهبی را در قلمرو خود مراعات نمود، و در اداره سیاست رجال طبقه متوسط را، بدون تبعیض از نظر مذهب و نژاد و زبان، سهیم ساخت. حتی در گارد شاهی سپاهیان قزلباش بیشتر و افسران بزرگ آن از طائفه بیات بود. این هر دو طایفه همان هائی بودند، که از ولایت خراسان و هم از کشور ایران بواسطه نادر شاه افشار و احمد شاه ابدالی در قندهار و غزنی و کابل منتقل شده بودند. تیمور شاه با اعطای حقوق مساوی، اینان را در امور نظامی و کشوری و دفاتر دولتی پذیرفت. آنها با دولت های وقت صمیمانه همکاری نموده در جامعه افغانستان اختلاط و تمثیل کردند، و در مقدرات کشور شریک شدند.

تیمور شاه در سیاست خارجی مرد محتاط و مدبری بود. و با آنکه در آن طرف دریای سند ولایات ملتان و پنجاب و غیره را در دست داشت، در سایر مناطق هندوستان و کشور های ماورالنهر و ایران پیش قدمی نکرد، و بیشتر به امور داخلی افغانستان پرداخت. لهذا از جلوس احمد شاه تامرگ تیمور شاه فرصت تقریباً نیم قرن به دست افتاد، که افغانستان بعد از انحطاط تجزیه و تقسیم دونیم قرن، مجدداً در خط سیر انکشاف تدریجی قدم گذارد. امنیت داخلی و مرکزیت سیاسی و اقتصادی نیم قرن در افغانستان سبب شد تا زراعت از دستبرد قوای خارجی محفوظ بماند، و صنایع دستی (نساجی، چرمگری، فلزکاری و غیره) با معماری و نجاری و سوزن دوزی رونق گیرد. شهر های افغانستان با مبادلات مستقیم تجارتی به همدیگر متصل گردید و با وجود مشکلات منطقه ای از قبیل مالیات متعدد گمرکی و حصول سند عبور (خط راهداری) و



غیره، بازارهای داخلی غنی شد. این است که مدارس علوم قدیمی ولودر قالب کوچکترین بمیان آمد، وشعر وادب هم خریدار یافت. عاجز، میر هوتک راسخ، عیدی، وصفی، عبدالله (دیوان بیگی) وغیره، شعرای مربوط به همین دوره هستند. باآنها دهقانان کشور تحت فشار دوگانه فیودالهای مقتدر ودولت فیودالی بسر میبردند. چنانچه با آنکه درعهد تیمورشاه اصلا مالیات اراضی بسیار سنگین نبود، ولی مستاجرینیکه این مالیات اراضی مناطق مختلفه کشور را در اجاره میگرفتند در تحصیل مالیات وتحمیل بر زارع ودهقان دست آزاد داشتند. خصوصا اگر مستاجر از طبقه فیودال وملاك و مامور بزرگ دولت بود، هر يك از این درك ثروت بسیاری اندوخت، ودهقان مجبور به تحمیل بود.

فیودالی که در خدمت دولت بود ویا معاش مستمري داشت، مثل روحانیان بزرگ اگر اراضی مزروعه داشتند، مالیات سالانه آن اراضی در عوض معاش ومستمري ایشان حساب میشد. آن مامورین که اراضی در اقطاع وتیول خود نداشتند، معاش سالانه خود را از دفاتر مالی مملکت (در علاقه های مالیه ده قلمرو) بشکل غله گی حواله وبرات میگرفتند. معاش ومصارف دربار نیز درنواحی نزدیک پایتخت، عنوان مستاجرین مالیات حواله میشد. چنانیکه عزیزالدین اسناد این حواله را در کتاب تیمورشاه عکس برداری نموده است (۱). ازاین اسناد چنان استنباط میشود که مثلا معاش سالانه جارچی های دربار ۴۴ خروار غله بود، ویا خوراکه مادیان های طویله سرکاری در پایتخت سالانه ۴۸ خروار غله و ۷۲ خروار کاه بود.

بعد از مرگ تیمورشاه، وجود کثرت اولاد او ودخل دادن آنها درامور دولت، وتعیین نکردن ولیعهد، افغانستان را دريك حالت متشنج باقی گذاشت. خصوصا که عامل تازه وخارجی استعماری توانست ازاین شرایط حد اعظم سو استفاده نموده و مملکت را بیشتر در دریای هرج ومرج غرق نماید. وقتیکه تیمورشاه مرد، فرزند بزرگ او همایون والی ولایت قندهار، پسر دوم او محمود والی هرات، عباس فرزند دیگرش والی پشاور، شهزاده زمان حاکم کابل و شجاع الملك والی غزنه و زابلستان بودند، وهریک دعوی تاج وتخت افغانستان داشت، خصوصا آنانیکه درس از دیگران بزرگتر بودند. اشراف دریاری و فیودالهای بزرگ هر يك منافع شخصی خودش را در تعیین يك شاه دست نشانده، جستجو میکردند. به این ترتیب مصالح عمومی کشور بازیچه اغراض ومنافع شخصی عده مینی قرار گرفت، وخطر برهم خوردن مرکزیت پیش آمد. همایون پسر بزرگ تیمورشاه والی قندهار، خودش را وارث سلطنت دانسته، اهمیتی به فیصله پایتخت نداد. محمود پسر دوم تیمور از مرکز دور ودر هرات بود خودش را در آنجا مستحکم نگه داشته ومنظر اوضاع برادران بود، ثانویت دعوی سلطنت برای خود باید. فیروز ا-ین پسر سوم تیمورشاه (ازيك مادر بامحمود) بدون آنکه دعوی داشته باشد بشکل پادشاهی باقی ماند. عباس پسر چهارم تیمورشاه (والی پشاور) به عجله وارد کابل ودر صدد حصول مقام پادشاهی شد. برادر سکه او کهندل در کشمیر بود. شجاع الملك والی غزنه برادر کوچک وسکه شهزاده زمان (والی کابل) چشم به برادر بزرگ خود دوخته داشت.

(۱) کتاب تیمورشاه طبع کابل سال ۱۳۳۳ شمسی تالیف آقای عزیزالدین

فوفلزانی.

شهرزاده زمان از نظر سن پنجمین پسر تیمور شاه و از نظر لیاقت و کفایت بزرگترین پسر او بود. او بعد از تدفین پدر تمام شهزادگان خاندان شاهی را بفرض شمول در جرگه بزرگان، و انتخاب پادشاه جدید، دعوت کرد. به جز همایون و محمود، سایر شهزادگان در این جرگه شامل شدند و اشراف فیودال هریک طرفی را گرفتند. شهرزاده عباس خود را ندید سلطنت اعلان نمود و طرفداران بیشتری در جرگه پیدا کرد. شهرزاده زمان که دید اعضای جرگه به کبر سن اهمیت نمیدهند و همایون و محمود را در حساب نمیگیرند، خودش را نسبت به عباس و دیگران لایق مقام سلطنت دانست. او در این وقت ۲۴ سال عمر داشت. عده از رجال مقتدر دربار که از نزدیک به شخصیت و لیاقت او آشنا بودند در این ادعای شهرزاده زمان از او حمایت کردند. شهرزاده زمان به عجله تمام شهزادگان و طرفداران آنها را که عضویت جرگه داشتند، در داخل بالا حصار کابل محبوس و سلطنت خود را اعلان نمود. اما از طرف همایون و محمود تصدیق نشد.

#### در زمان سلطنت زمانشاه (۱۷۹۳ - ۱۸۰۱) :

دوره کوتاه سلطنت زمانشاه مصادف با حوادث عظیم سیاسی و اجتماعی در جهان بود. هم در همسایه‌گی افغانستان وقایع تازه سیاسی بوجود آمد و هم در جهان‌حادثات مهمی بوقوع پیوست چنانکه چهار سال پیشتر از جلوس او انقلاب کبیر فرانسه دنیای قدیم اروپا را تکان داده بود، شش سال بعدتر از جلوس او دولت جدید فرانسه بقیادت ناپلیون مشهور قد برافراشت و براعظم اروپا را بلرزه درآورد. در شرق افغانستان که مصادف با جلوس زمانشاه «سر جان شور» گورنر جنرال مقبوضات هندی انگلیس شده بود، دو سال بعد دولت مرته دولت نظام دکن را دوم شکست و نصف کشورش را مسخر نمود. ۳۰ سال بعدتر «مارکی ولسلی» گورنر جدید هند انگلیسی، اردوی بزرگ تشکیل و بفرض تسخیر هندوستان، برای انهدام دولت های هندی (مرته، نظام و میسور) برخاست، نظام دکن تسلیم، دولت مرته مغلوب و سلطان تپو پادشاه میسور کشته شد. شهزادگان راجپوت مطیع قدرت نظامی انگلیس گردید و آخرین قوای مدافع ملی هندوستان بقیادت «هولکر» سه سال بعدتر از زمانشاه (۱۸۰۴) منهدم و از برابر انگلیس عقب نشست، در حالیکه یکسال پیشتر (۱۸۰۳) قشون تجار انگلیسی، پایتخت هندوستان دهلی و اگره را اشغال کرده بود. دولت انگلیس مصمم بود که سیطره استعماری خود را در سرتاسر هندوستان بسط دهد. لهذا مارکویس ولسلی روش جدیدی در اغتصاب کشور هند بنام «اصول اعانه» (۱) ایجاد کرد، و بدینوسیله بر صغیر هندوستان را در معرض تاراج قرار داد. ماحصل این سیستم ولسلی آن بود که اول کشور در سایه خدعه یا شمشیر غصب شود، آنگاه قشونی برای سرکوبی مردم و حفظ تسلط انگلیس، در کشور منصوبه مقیم گردد، کشور منصوبه و زمامدار دست نشانده، مصادف این قشون را باهوق جبین بیردازد و در عوض گذاشتن اختیار مرده و زنده خود (در امور داخلی و خارجی) بدست انگلیس ها مادام العمر مشکورتیز باشد، بنام اینکه قشون دشمن «حافظه ملک و مال و جان و ناموس خاک و استقلال اوست». پس افغانستان و زمانشاه را قوت و سیاست انگلیس



های هندو نشین ، تهدید مینمود .

در غرب افغانستان (ایران) دوسال بعد از جلوس زمانشاه (۱۷۹۵) دولت قاجاریها تشکیل شد . موسس این دولت آقامحمد خان مرد بااراده ومدبری بود . اما این شخص خشک وسفاک که کرمانیان را کور وتقلیسیان را قتل عام ورقبای داخلی خود را (جعفرخان زند ولطف علیخان) منکوب نموده بود ، با افغانستان نظر خوبی نداشت ، حتی یکبار در ولایت خراسان بتاخت وباشیوه وشکنجه وحشیانهئی به تحصیل پول ومال پرداخت . شهرخ ناپینا والی منصوبه افغانی در مشهد ، دچار شکنجه وتیل داغ آقامحمدخان گردید تا تمام مایملک وجواهر وجان خود را از دست داد . گرچه آقا محمدخان بعد از چپاول وتاراج ولایت خراسان به ایران برگشت و بزودی در ۱۷۹۷ کشته شد ، اما جای او به شخصی رسید (فتح علیشاه) که در طی ۳۶ سال سلطنت او ایران بازبچه اغراض وسیاست استعماری اروپائی هافرار گرفت ، و در بساط شطرنج سیاست ، فتح علی شاه مثل مهره بیجانی در دست دیپلماسی انگلیس وروس وفرانس ، بازی های متضاد نمود . فتح علی شاه که مشغول چندصد نفر زن وفرزند خود بود ، توانائی آنرا نداشت که سعادت مردم ایران را تامین کند . او اول به انگلیس وکپتان مالکم ، باز بهفرانسه وجنرال گاردن وباز به انگلیس وسرهار فورد جونز تسلیم شد . این شخص ضعیف الاراده وعیاش نه اینکه در سیاست بین المللی کار ایران را تمام کرد وباقبول معاهدات گلستان وترکمانجای ، گرجستان وخاکهای ایران را باحق کشتی رانی در دریای خزر ازدست داده ، در قلاعه حق قضاوت کنسولی خارجی ها (کاپیتالاسیون) گردن نهاد ، بلکه گاه به تحریک دولت انگلیس وگاه به تحریک دولت روس در امور داخلی افغانستان نیز مداخله کرده وآتش جنگهای درونی کشور را مشتعل ساخت ، حتی در آخر عمر به امر دولت روسیه در هرات هم حمله کرد ، ولی ناکام شد وبرگشت وسال دیگر (۱۸۳۳) بمرد . پاداشی که فتح علی شاه در برابر این همه خدمت برای دولت روس گرفت بسیار ناچیز وشخصی بود ، یعنی روسیه قبول کرد که ولیعهد ایران عباس مرزا را برسمیت بشناسد .

واما زمانشاه جوان ، مرد با اراده وآهتین بود . در کتاب افغانستان فریر راجع به زمانشاه چنین گفته میشود : «زمانشاه شخصا مره ذکی ، شجاع وبصیر وفعال بود ، او دائما بروی زین بود ، وپس از ختم جنگی بهجنگ دیگر میشتافت (زیرا دسایس داخلی و خارجی او را مجبور بهجنگ مینمود ) . مردم افغانستان نسبت به سایر پسران تیمور شاه ، به شاه زمان احترام بیشتری دارند . » الفنستن سفیر انگلیس بدربار شاه شجاع (سال ۱۸۰۹) بعد از عودت از پشاور در لاهور پندی که مقر خانواده شاه شجاع بود ، زمانشاه را ملاقات کرده راجع به او چنین نوشت : «چون يك وقتی نام وشهرت زمانشاه از هندوستان تا ایران منتشر شده بود ، بسیار مشتاق دیدن او بودم ودردهم جولائی او را در خیمهئی برزبر چپرکتی نشسته دیدم که فرش اطاق قالین بود . من مقابل شاه آنقدر ایستاده ماندم تا بمن اجازه نشستن داد . لباس اوساده وعبارت بود از شال سیاهی در سر وجوخه سپیدی که با ابریشم گلدوزی شده بود ، دربر ، چهره اوبسیار شاهانه وسنین عمرش تخمینا چهل ساله بود وشکل واندامش بسیار زیبا بود وریش قشنگی داشت . نابینائیش آشکارا نمیشد ، هنوز سیاهی در چشمان او باقیمانده بود ، ودر صحبت متوجه چشمان مخاطب خود میشد . او از من اخبارجنگ



وشکست شه شجاع گرفت و راجع به واقعات افغانستان بحث کرد و در آخر گفت که امید است واقعات بطرف ما گردد. (۱)

زمانشاه که افغانستان را بعد از طی امنیت تقریباً نیم قرنه داخلی، بادولت مرکزی دریافت، تصمیم گرفت که در داخله این امنیت عمومی و مرکزیت سیاسی را تحکیم نماید، و در خارجه از پیشروی استعمار انگلیس در هند جلوگیری کند، خصوصاً که روش استعماری انگلیس در ۵۰ سال آخری، ملت، دولت، راجه‌ها و نواب‌های هندوستان را از خواب غفلت و حسن ظن نسبت به اروپائی‌ها بیدار کرده بود. آنها عملاً دیدند که انگلیس‌ها در راه استعمار و استثمار ملت هند از هیچ گونه فریب و زور و ظلم دریغ نمیکنند. چون قوای مشقت و متخالف فیودالی هند خود از مدافعه در برابر قوای منظم انگلیسی که بر سایر قوه‌های اروپائی تغلب جسته بود، عاجز بودند، لهذا چشم امید به افغانستان دوخته داشتند. سر ویلیام جان‌کی در این مورد خود چنین نوشت: «تمام دشمنان انگلیس در هند، چشم بسوی کابل داشتند... از اوده شمالی و ازمیسور جنوبی هندوستان، چهار بار از شاه افغانستان دعوت آمدن در هندوستان بعمل آمد، و به پادشاه افغانستان وعده هرگونه امداد نظامی و پولی داده شد، وزیر علی و سلطان تیبو پادشاه افغانستان را تشویق میکردند که با قوای خود در هند سرازیر گردد. راجای جوناگر متعهد شد که بمجرد رسیدن قشون افغانی در منطقه او، روزانه يك لك روپيه (صد هزار) مصارف قشون کشی افغانی را خواهد پرداخت. (۲)

حتی نواب رامپور غلام محمدخان روئيله شخصاً پدربار کابل و زمانشاه آمده، استدعای کمک و امداد نظامی نمود تا بتواند قلمرو ازدست رفته پدر خودش را مسترد نماید. زیرا پدرش فیض‌اله خان فرزند وجانشین سعداله خان پسر علی محمدخان روئيله زمامدار ایالت کترا (مراد آباد، بداون، بریلی و غیره) بود که با هجوم متحده کمپنی انگلیسی و قوای شجاع الدوله حکمدار کشور اوده در سال ۱۷۷۴ مقابل و مغلوب و منتهزم شد، و آبادی‌های کترا تخریب و ویران گردید. در همین جنگ بود که حافظ رحمت‌خان وزیر مشهور روئيله شهید شد و فیض‌اله خان مجبور به مصالحه با انگلیس گردید. در نتیجه مصالحه فیض‌اله خان به استثنای رامپور و چندعلاقه کوچک دیگر، تمام ولایت کترا را از دست داد. اینک غلام محمدخان پسر او تنها نواب رامپور شناخته میشد.

همچنین بعدها نماینده ناپلیون از راه ایران وارد کابل شده و بازمانشاه راجع به حمله در هند مذاکره نمود. ناپلیون طرح این حمله را با اتحاد اسکندر اول، امپراتور روسیه، ریخته بود که مطابق آن بایستی هفتاد هزار سپاهی فرانسه و روسیه در مدت پنجمه از رود تونه تا دریای سیاه و از استراخان تا استرآباد ایران برسند، و از آنجا

(۱) - قاضی عطالله خان صفحه ۱۹۰، جلد اول.

(۲) - کتاب دپشتنو تاریخ چاپ پشاور سال ۱۹۴۷ تألیف مرحوم قاضی

قاضی عطالله خان پشاورى.

بفرض حمله به هند به استقامت دریای سند مارش کنند. در حالیکه افغانستان در سر راه این خط سیر قرار داشت، پس فرانسه مجبور به جلب رضایت و همکاری زمانشاه بود. زمانشاه که خود دارای ۱۵۰ هزار سپاهی، و قبلاً در صدد نجات هندوستان از انگلیس بود، اعتنایی به قوای فرانسه و خواهش ناپلیون نکرده، آزادی عمل خود را حفظ نمود. چون ملت افغانستان برای تصفیه هندوستان از قوه های استعماری عیسوی مذهب، در پشت سر از ایستاده بود، لهذا خود را محتاج سازش با خارجی ها نمیدید. اما ناپلیون که قدرت افغانها را در حمله به هند خوب تشخیص کرده بود، از توجه به افغانستان منصرف نشد، و در سال ۱۸۰۷ که در «فینکنشتاین» بین نمایندگان او و ایران عهدنامه منعقد گردید، در ماده دهم آن گفته شد که: «شاه ایران سعی خواهد کرد تا افغان ها و مردم قندهار را، در حمله به متصرفات انگلیس در هند، با خود متحد بسازد».

زمانشاه در تصمیم خود (تحکیم مرکزیت دولت در داخل و نجات دادن هندوستان از تسلط استعمار انگلیسی در خارج) بادو قوه مخالف داخلی و خارجی مقابل بود. یکی فیودالهای مقتدر و رقیب داخلی، که خواهان ملوک الطوائفی بودند، مخصوصاً فیودالهای قبیله ابدالی. مناسبات فیودالی تا این وقت آنقدر در بین قسمتی از پشتو زبانان کشور انکشاف کرده بود که ارتباط منطقوی جای روابط خونی را گرفته بود. استعمار انگلیس از این رقابت فیودالهای مقتدر استفاده های زیادی نمود. قوه مخالف نوم اداره مستعمراتی انگلیسی در کشور هند بود که از همه دقیق تر و کاملتر اندازه قوت و تاثیر افغانستان را در سرنوشت خود و هندوستان میدانست. این است که ماشین دیپلماسی او با تمام قوت برضد زمانشاه و افغانستان بکار افتاد، زیرا در میدان نظامی و آنهم بری، خودش را در برابر قوای افغانستان که مثل سیلی از ارتفاعات کوه ها در زمین های نرم و هموار هند سرازیر شدنی بود، عاجز میدید. در هر حال فعالیت فیودالها در داخل افغانستان و فعالیت سیاسی انگلیس در جوار افغانستان، زمانشاه را در داخل يك حلقه آتشین محاصره نمود.

زمانشاه در نخستین سال جلوس خود، بعد از آنکه سوقيات مخالفانه همایون را در قلات غلجائی (بعد از تسلیم شدن مهرعلی اسحق زائی جنرال او) درهم شکسته و همایون را بفرار در بلوچستان مجبور نموده بود، از کابل بطرف سواحل سند مارش کرد و در دسمبر ۱۷۹۳ وارد پشاور گردید. ولی هنوز از رود سند عبور نکرده بود، که اطلاع گرفت همایون به کمک خان های سند (تالپورها) به قندهار حمله و فتح کرده و در میدان جنگ شخصا قیصر پسر هفت ساله زمانشاه را با شمشیر مجروح نموده است، و قشون شاه مراد امیر بخارا در بلخ هجوم و اشغال کرده است، سایر فیودالهای مخالف هم از مرکز فرار و بولایات کشور بفرض تولید اغتشاش رفته اند. گرچه در همین اوان میر های سند، سکه های پنجاب و والی کشمیر نیز سر به عصیان برداشته بودند، و در بلوچستان نصیر خان پیرو مجرب بمرده و برادران مفرض اوعلی الرغم جانشینی پسرش محمودخان، طرف شهزاده همایون را التزام کرده بودند، ولی زمانشاه تامین داخلی کشور را بر سایر امور حواشی مملکت مرجع میشمرد، لهذا به عجله از پشاور برگشت و به قندهار رفت.

همایون که بواسطه تسلیم شدن احمد خان نورزائی پیشدارش به زمانشاه، طاقت



مقابله نداشت به‌سند فرار کرد و چون دانست که زمانشاه او را تعقیب خواهد کرد، از سند به قصد هرات و پیوستن با قوه باغی شهزاده محمود حرکت کرد. ولی در حین حرکت از طرف محمد خان بلوچ در ریگستان لویه اسیر و به حکم زمانشاه در زندان بالاحصار کابل محبوس و کور کرد، شد. چون قشون بخاراهم بلخ را تخلیه کرد و به ماورای جیحون عقب نشستند، زمانشاه به سرعت از قندهار برای درهٔ بولان به‌سند کشید، در حالیکه یک مفرزه بقیادت شیر محمد خان مختار الدوله (مطروء تیمور شاه) در بلوچستان برادران شورشی نصیرخان را سرکوب و محمود پسرش را به حکومت ایالتی منصوب کرده بود. در همین حمله و فرار همایون از قندهار بود، که قبل از رسیدن زمانشاه به قندهار، مرتضی بارکزائی داماد پاینده خان بغرض تولید آشوب، بازارهای قندهار را تاراج نمود، و وقتیکه خانم پاینده خان او را توبیخ و محبوس نمود، برای بار اول یکمرد مشکوک و مشتبه بنام «میان عبدالستار شاه» در زیر نقاب روحانیت برخاست و از مرتضی حمایت نموده، او را از حبس نجات داد. بعدها نمونه این گونه هندوستانی‌ها در افغانستان بسیار شد، که در زیر ماسک مذهب و روحانیت، پوشیده و آشکارا در امور سیاسی کشور مداخله و تخریب نمودند.

زمانشاه که برای تأمین مجدد سواحل سند و پنجاب در ۱۷۹۴ وارد حوزه سند شده بود، هنوز داخل اقدامات جدی نشده بود، که شنید عوض همایون در هرات شهزاده محمود قذیه مخالفت دولت علم کرده است، و یکی از فیودالهای بزرگ قندهار (عطا محمدخان علیزائی) با پنج هزار خانوار عشیره خود، بغرض تقویه محمود به هرات پیوسته بود. پس زمانشاه به فوریت بامیر فتح‌علی تالپوری والی مخالف سندی، کار را به‌مدارا خاتمه داد. میرفتح‌علی قبول کرد که مالیات سالانه سند را (۳۰۰ هزار روپیه) بخزانه دولت بسپارد. زمانشاه هم او را برای دفع الوقت، به حکومت ایالتی سند باقی گذاشت، و خود به قندهار حرکت کرد. محمود با سپاه خود به قصد حمله در قندهار از هرات روان شده بود. شاه زمان او را در بین گرشک و زمین داور باقشون خود استقبال و در طی یک جنگ شدید پانزده ساعته چنان تباہ نمود، که محمود توانست فقط با صد سوار از میدان کارزار فرار و بفراہ پناهنده گردد. شاه زمان بدشمن مجال توقف نداد و تعقیب نمود. محمود در هرات عقب نشست و تحصن اختیار کرد. شاه زمان شهر مستحکم هرات را در محاصره کشید و محمود از در حیلہ پیش آمد. اومادر خودش را باتوبه نامه و تقدیم انقیاد و وعده دادن دختر خود به پسر زمانشاه، بدربار زمانشاه اعزام کرد. عاطفه زمانشاه مصالح سیاسی کشور را تحت الشعاع قرار داد. محمود عفو و باز حاکم هرات شد. این روش شاه زمان اولین خطای بزرگ او بود که دولت افغانستان را در سرآن گذاشت.

وقتیکه زمانشاه در کابل رسید، سفارت بخارا نزد او آمد و از تجاوز گذشته در بلخ، معذرت خواست، و طالب تجدید قرارداد ماضی، مبنی بر قبول دریای آمو به حیث حد فاصل مملکتین - گردید، و پذیرفته شد. زمانشاه در سال ۱۷۹۵ بعد از آنکه توانسته بود در مدت دو سال سرتاسر افغانستان را بشمول ملتان و سند و کشمیر و پنجاب مجدداً تأمین کند، بغرض داخل شدن در هندوستان، امر سفربری صادر کرد. اردوی نظامی زمانشاه اعم از سپاه و قشون گشاده قبایلی بیشتر از صد هزار نفر بود، که زیاده‌تر از ثلثان آنرا صف سواره تشکیل میکرد. این اردو بواسطه کثرت عدد و قلت



قشله ها دريك شهر نمی گنجید، لهذا متفرق میبود و در وقت احضار به جنگ هر قدریکه دريك نقطه مجتمع میگردید اگر فصل گرم بود، در فضای سر گشاده و هوای آزاد، زیر خیمه و خرگاه میزیستند، و اگر زمستان بود در خانه های مردم شهری و مساکن مردم دهاتی، در نزدیک شهر ها منقسم و مقیم میشدند. چون این روش اسباب اذیت مردم میگردید، پس در شهر کابل که بیشتر مرکز اجتماع اردو بود، مردم دروازه های حویلی و دالان های زیر کوچه خود را به نوعی عمیق و پست و کوچک و منحرف میساختند که قابل عبور اسب در صحن سرای نباشد، و سواره نظام مجبور به انصراف از اقامت در خانه ایشان گردد. نمونه این قبیل دروازه ها وزیر کوچه ها هنوز به کثرت، در شهر کهنه کابل موجود است. و اما دهات چنین مانعی در قلعه ها و خانه های خود ایجاد کرده نمیتوانستند، زیرا خود دارای اغیل و اسب و خر و گاو بودند. سپاه تحت السلاح زمانشاه در مرکز ۲۴ هزار سواره نظام و شش هزار پیاده بود. از آن جمله ۱۲ هزار سواره گارد شاهی ماهانه ۱۳ روپیه نقد معاش از خزانه دولت میگرفتند، و بقیه سپاه معاش سالانه خود را نیم نقد و نیم غله عوض مالیات مملکت حواله میگرفتند. پیاده اردو نصف معاش سواره داشته، و افسران بزرگ اردو مناطقی را عوض معاش خود به جاگیر از طرف دولت میگرفتند.

زمانشاه چنانیکه گفته شد در سال ۱۷۹۵ با ۳۰ هزار سپاهی دریای سند را عبور و در موضع «حسن ایدال» فروکش کرد. قشون او بسرعت قلعه «رهتاس» را اشغال و هم سکه های تحریک شده را سرکوب نمودند. سکه ها مثل آهو به کوه ها فرار کردند و تمام مسلمانان پنجاب به حمایت زمانشاه برخاستند. در چنین وقتی که کمپنی انگلیسی در همد بلرزه افتاده بود، زمانشاه اطلاع گرفت که شاه ایران (آقا محمدخان) به عنوان زیارت مرقد ثامن الائمه، داخل ولایت خراسان شده، شهرخ والی افغانی خراسان را اسیر و شهر مشهد را تاراج کرده است، و تنها دوپسر شهرخ (نادر و عباس) توانسته اند تاهرات خود را برسانند. زمانشاه با عبور از دریای سند به افغانستان باز گشت و در جنوری ۱۷۹۶ وارد پشاور شد. او هنوز از پشاور حرکت نکرده بود که خبر گرفت آقامحمد خان خراسان را تخلیه و به ایران برگشته است، گرچه آقا محمد در این بازگشت، شهرخ اسیر و نابینا را بانواع شکنجه و تیل داغ کشته و تمام دارای او را تاراج کرده بود، پسران او نیز پراکنده شده بودند، معینا زمانشاه قضیه هند را مقدم بر قضیه ایران شمرد و از پشاور مجدداً به استقامت لاهور حرکت کرده و در آغاز سال ۱۷۹۷ بدون مقابل شدن با هیچ مانع و منازعی داخل لاهور گردید، در حالیکه شیر محمدخان مختارالدوله پیشدار او با ۲۰ هزار سپاهی قبلاً مقاومت سکه را از مقابل خود ها جازوب کرده بود. این است که دوباره اضطراب عظیمی بین انگلیسی های هندوستان تولید شد، خصوصاً که در همین آوان نامه شاه عالم «عالی گوهر» پادشاه هندوستان از دهلی به زمانشاه رسید، که او را به پایتخت هندوستان دعوت کرده بود. زمانشاه کتبا به کمپنی انگلیسی خبر داد که عزم داخل شدن به هند و راندن قوای مرته را به اراضی جنوبی، دارد. متعاقباً از افغانستان خبر رسید که محمود بار دیگر در هرات بغاوت کرده است. اینست که زمانشاه از لاهور به قندهار برگشت، و هندوستان را در حیرت گذاشت. او از قندهار به هرات گذشت (سپتمبر ۱۷۹۷) و محمود را درهم شکست. این بار محمود با پسر خود کامران، بدولت

ایران که شکل آشیانه فساد استعماری را گرفته بود، پناهنده شد. این وقت آقا محمدخان قاجار کشته شده و فتح‌علی پادشاه شده بود. فتح‌علی شاه در تهران توسط ابراهیم اعتمادالدوله صدر اعظم خود، از محمود و برادرش فیروز الدین و پسرش کامران پذیرائی کرد، و موقتاً محمد به کاشان مقیم شد. زمانشاه حکومت هرات را به پسر خورشید سال خود قیصر و نیبیت اورا به‌زمان خان داد، و نادر مرزا پسر شهرخ را در معیت شیر محمدخان مختارالدوله در ولایت خراسان بفرستاد، تا مختارالدوله اورا از طرف زمانشاه به حکومت ولایت خراسان منسوب نماید. زمانشاه از هرات به کابل برگشت و هنوز بطرف هندوستان حرکت نکرده بود که محمود باده هزار عسکر امدادی ایران، از راه یزد و فراه به هرات حمله کرد، ولی از طرف مدافعین هرات (قیصر والی و زمان خان نایب او) کوفته و مجبور بفرار به بخارا گردید، برادر و پسرش مجدداً به ایران رفتند. زمانشاه خود از کابل به هرات رفت و توسط اعزام نماینده خود (ملا عبدالحق) کتبا از شاه مراد امیر بخارا، تقاضای تسلیم یا اخراج محمود نمود. حکومت بخارا پذیرفت و محمود براه خوارزم به ایران کشید. فتح‌علی او را گرم پذیرفت و در منزل مرزا محمد شفیع صدر اعظم جا داد.

و اما زمانشاه از هرات به کابل برگشت و به قصد هندوستان حرکت کرد. و قتیکه در پشاور رسید یکقطعه نظامی برای تأمین کشمیر اعزام کرد، و عبداله الکوزائی حاکم کشمیر را نظر به سوء اداره او احضار و محبوس نمود. خان های الکوزائی قندهار و قتیکه این خبر را گرفتند، آماده طرفداری شهزاده محمود فراری شدند. زمانشاه در اکتوبر ۱۷۹۸ از پشاور به لاهور رفت. این بار حتی قوای شورشی سکه نیز از در اطاعت پیشی آمدند. زمانشاه برای آنکه در داخل شدن به‌هند، از پشت سر مطمئن باشد، رنجیت سنگ را که مرد کاری بود برکشید و حکومت لاهور و پنجاب را به او داد. اما قوای پاشان سکه، مرکزیت حاصل و جلب توجه کمپنی انگلیسی را نمود، تا بجائیکه بزودی پنجاب مرکز تحریکات ضد افغانی گردید و انگلیس ها رنجیت سنگ را «شیر پنجاب» نامیدند. این وقت (۱۷۹۹) اضطراب انگلیس ها درهند از ترس حمله زمانشاه پایانی نداشت. نماینده کمپنی «مرزا مهدی‌علی خان» در دربار ایران دست و پا میزد، تا دولت ایران را عامل ویرانی زمانشاه و ایجاد مشغولیتی درافغانستان قرار بدهد، و افغان ها اقلاً تا سه سال دیگر چنان در داخل خود مشغول گردند که فرصت حمله به هند نیابند، و انگلیس ها بتوانند در طی این مدت پای خود را درهند مستحکم و برای مقابله آمادگی نمایند. این است که در اواخر سال ۱۷۹۸ هنگامیکه زمانشاه در لاهور بود و آمادگی عبور از ستلج داشت، باز از افغانستان خبر رسید که فتح‌علی شاه قاجار به اتفاق محمود بغرض حمله در افغانستان، داخل ولایت خراسان گردیده است.

زمانشاه هم برای حفظ افغانستان و راندن قاجاری ها و محمود از خراسان بدون تأمل هند را گذشته و در آغاز سال ۱۷۹۹ از لاهور وارد پشاور شد، در حالیکه قاجاری ها از نظر نظامی توانائی حمله را در افغانستان نداشتند. زیرا اردوی قاجاری مرکب از عساکر ایله جاری و در زیر اداره خان های محلی، با اسلحه و البسه و تربیه مختلف، و در جنگ های صحرا غیر مقاوم بودند، پیاده در نظام کثیف می‌جنگید، و صفوف عقبی از اسلحه فقط نیزه و تبرزین داشت، البته سواره این ها مهمتر بود ولی بیشتر هدف



شان تاراج بنه دشمن در عقب میبود. پیشرفت چنین اردوئی فقط به پیاده تفنگدار و توپ خانه و افسر مقتدری میتوانست تکیه کند و بس. اما این هرسه قلیل و غیر کافی بود. بیشترین قسمت توپخانه ایران را تفنگ های ثقیل (شاخدار) و توپ های کوچک (زنبورک) تشکیل میگرد که مرمی ۱۵۰ گرامی را میتوانست از مسافت ۶۰۰ قدم پرتاب نماید. در حالیکه ارهوی زمانشاه از حیث اسلحه و نظم و روحیه تفوق داشت. در ایران آنروز شمشیری به شش و نیم روپیه ساخته میشد، و یک تفنگ روسی مبلغ سی روپیه قیمت داشت.

در هر حال این پیش قدمی فتح علی شاه به تحریک انگلیسها، تنها یک مانوره سیاسی بود و بس. چنانیکه فتح علی فقط تاسبزواری و نیشاپور پیش آمد و در اثر مدافعه قوای افغانی و اخطار کتبی زمانشاه به ایران برگشت، بدون آنکه از این نمایش سودی برده باشد. اما همین نمایش خواسته های انگلیس را برآورد، و قبل از آنکه برسات هندوستان شروع و طغیان دریا های هند مانع حمله زمانشاه گردد، خود زمانشاه برگشت و انگلیس ها نفس راحت کشیدند. اما فعالیت های سری انگلیس ها در داخل افغانستان و در جوار افغانستان بشدت جریان داشت. در داخل افغانستان یکنفر هندوستانی مسلمان بنام «میا غلام محمد» در لباس زهد و تقوی از مدتی به این طرف در شهر قندهار مرکز گرفته و بتدریج فیودالهای بزرگ و درباریان بزرگ زمانشاه را جذب و جلب کرده بود، و بتدریج آنان را در یک توطئه خائنه سری برضد زمانشاه شریک و متحد ساخت. کامیابی این روحانی متقلب برپایه یکی از مختصات روحی مردم افغانستان قرار داشت، و آن اینکه این مردم بیشتر در زیر تاثیر سنگین «عاطفه» بوده و به «اخوت اسلامی» تکیه میکنند، در حالیکه دشمن از این عاطفه همیشه سوء استفاده کرده است. هدف این جمعیت کشتن و یا لااقل خلع کردن زمانشاه و کشتن وزیر صادق او «رحمت اله وفادارخان» و سپردن تاج و تخت افغانستان بیک شهزاده دست نشانده «محمود» بود. اعضای عمده این توطئه عبارت از ۱۳ نفر ذیل بودند:

میا غلام محمد هندی، پاینده خان بارکزی، محمد عظیم خان الکوزائی، محمد رحیم خان علیزائی، نوراله خان بابری، اسلام خان فوفلزائی، حکمت خان سرکائی، سلطان خان نورزائی، خضرخان علیزائی، زمان خان فوفلزائی رکاب باشی، امیر اصلانخان جوان شیر، جعفرخان جوان شیر و منشی محمد شریف خان قزلباش.

در همسایه گی افغانستان کپتان ملکم (۱) نماینده انگلیسی هند، دربار غافل و حریص قاجاری ایران را دست خوش اغراض سیاسی خود برضد زمان شاه قرارداد. فتح علی به حرص پول قبول کرد که هروقت زمانشاه از کابل به قصد هندوستان حرکت کند، او سپاهی از تهران به استقامت ولایت خراسان و هرات سوق نماید و هم محمود را برضد زمانشاه تجهیز و تحریک کند. در بار ایران در بدل پول و هدایا و نقره و طلای نماینده انگلیس بقرار دادی امضا گذاشت که طبق مواد آن: هر وقتی پادشاه افغانستان درصدد حمله به هندوستان برآید، شاه ایران باتمام قوای خود در افغانستان حمله کند، و بر معاهده صلحی امضا نکند تا پادشاه افغانستان متعهد شود که آینده برخلاف انگلیس اقدامی نخواهد نمود. همچنین فتح علی تعهد نمود که اگر بین افغانستان و



حکومت انگلیس جنگی واقع شود، دولت ایران سپاهی به کمک انگلیس اعزام نماید، مشروط بر آنکه پول مصارف سپاه ایران را دولت انگلیس بپردازد. در همین قرارداد بود که فتح علی تعهد کرد: فرانسویان را دشمن شناخته و بر علیه آنها داخل اقدام شود، و نگذارد فرانسه در سواحل خلیج فارس و سایر حصص ایران مستقر گردد. یکی از سیاستمداران ایرانی (پرنس ملکم خان ارمنی) در مورد این بازی حکومت قاجاری چنین نوشت: این مصیبت هایل که افغانستان را غرق خون ساخت، پیش نمیشد اگر ایران از چالهای سیاسی آگاه بوده و در پیشبرد مقاصد انگلیس این قدر عجله نمیکرد.

بعدها کپتان ملکم انگلیسی راجع به چنین فتح سیاسی و بزرگی که به بسیار سهولت فقط در سایه بذل پول در ایران حاصل کرده، و در نتیجه سیادت استعماری انگلیس را در هندوستان و شرق از دست دشمن بزرگی چون زمانشاه، که بمراتب از ناپلیون به هندوستان نزدیکتر و خطرناکتر بود، نجات داده بود، به ویلسلی گورنر جنرال انگلیسی چنین نوشت: «مطمئن باشید که قبل از شروع برسات، شاه زمان هیچ گونه اقدامی در هندوستان نخواهد توانست، گرچه زمانشاه قوت مداخله در هندوستان را داشته باشد هم فرصت این مداخله را نخواهد یافت. و به کمک خداوند» (آقای کپتان گویا یک عیسوی راسخ العقیده‌ئی بود) برای چند سال دیگر زمانشاه آنقدر بخود مشغول خواهد ماند که به هیچ چیزی دیگر مجال تفکر نخواهد یافت. (۱) مکاتیب مالکم به عنوان کمپنی انگلیس، اندازه ترس انگلیس ها را از دولت افغانستان، و همچنان فعالیت تخریبی ایشان را بر ضد افغانستان نشان میدهد، مثلاً او در دسامبر ۱۷۹۹ از ایران نسبت به کشته شدن روسای توطئه کننده قبایل قندهار بدست زمانشاه، اظهار خوشوقتی و امید میکند که در افغانستان شورش های داخلی مشتمل شده و زمانشاه فرصت حمله به هند نخواهد یافت. متعاقباً از سوقيات ایران بر خراسان و تولید شورش در افغانستان اظهار مسرت مینماید. برنامه دیگری مینویسد که: «برای مفاد انگلیس بایستی ولایت خراسان مستقل باشد، و گرنه گزیر است که تحت اثر یکی از دو کشور (افغانستان و ایران) باشد، در آنصورت بهتر است تحت اثر ایران قرار گیرد، زیرا قوت شاه ایران بمراتبی کمتر از قوت پادشاه افغانستان است.» در مکتوب دیگر مینویسد که «زمانشاه یکی از قویترین دشمنان قدرت انگلیس در هندوستان است، و اوست که میتواند بدون کمک خارجی، فقط با قوت خود در هندوستان سرازیر شود.» همچنین مینویسد که: «هیچ چیزی مانع کشور گشائی (دفع انگلیس از هندوستان) زمانشاه گردیده نمیتواند، بجز آنکه در مملکتش نفاق ایجاد گردد، و او را از جهانگیری باز دارد.» در جایی دیگر میگوید: «غرور و نخوت و کینه در افغانستان بیشتر از هر مملکت آسیائی است...»

کپتان در سال ۱۸۰۱ (آخرین سال سلطنت زمانشاه) باز چنین مینویسد: «چنانیکه از اوضاع جاریه برمی آید، برای امسال (۱۸۰۱) و حتی برای سال آینده خطری از ناحیه افغانستان متوجه هندوستان نخواهد بود، زیرا محمود از خراسان حرکت کرده و یقین است قندهار و نواحی آنرا اشغال کرده است. روسای ناراض به او

پیوسته و مشغول تجمع قوا برای جنگ سال آینده میباشند. زمانشاه در زمستان قادر به حمله در قندهار نیست زیرا راه ها مسدود است، تا آنوقت شاه ایران وعده داده که به خراسان حمله نماید. پس زمانشاه آنقدر مصروف خواهد شد که فرصت حمله به هندوستان نخواهد یافت. اگر (۱۹) سپاه زمانشاه به او خدمت نمایند، هم فقط خواهد توانست محمود را شکست بدهد. اختلاف و نفاق روسای درانی، بهترین فرصتی بدست داده است که ایران ولایت خراسان را بگیرد ....

سر ویلیام جان کی نیز در خصوص این کامیابی کپتان ملکم، و انهم بواسطه مصرف پول در ایران، چنین گفت: «هر مشکلی در مقابل طلای انگلیس معدوم میگردد». البته تجارب سرمایه انگلیس نه تنها در ایران بلکه در خود انگلستان هم باعث انشاد ضرب المثلی گردیده بود که میگفتند: «انسان خوکی است، که طلا میخورد». و این صادق ترین نمونه طرز تفکر طبقه تجار و صراف انگلیس و اروپا بود که در قالب وجیزه‌ئی درآمده بود، زیرا سرمایه داری غرب که در سایه سپاه، جهانگیری در شرق را مدنظر داشت، معبودی در جهان بجز پول نمیشناخت، لهذا کرامت بشری در نظر او یک شی موهوم و نامفهوم بود، پس انسان «خوکی» حساب میشد که طلا میخورد. هنگامیکه زمانشاه در سال ۱۷۹۹ از لاهور بدون داخل شدن به هندوستان، در پشاور بازگشت، از آن جا بفرض دفع تجاوز فتح علی شاه و محمود در ولایت خراسان، به قندهار و هرات رفت. تا این وقت فتح علی شاه و محمود بدون آنکه توانسته باشند کار مهمی نمایند، بادفاع حکام افغانی و سیاست زمانشاه مقابل و مجبور به بازگشت گردیدند. قبل از آنکه فتح علی شاه به این سفر بری در خراسان اقدام کند، وزیرش حاجی ابراهیم خان مکتوبی بر حمت‌اله خان وزیر زمانشاه ارسال و دران گفته بود که: بهتر است از جنگ بین طرفین جلوگیری شود، زیرا شاه ایران طالب آن نیست که شهزاده محمود پادشاه افغانستان باشد، بلکه از محمود که برادر بزرگ پادشاه افغانستان است آنقدر حمایت میکند که هرات و توابع آن به او داده شود. رحمت‌اله خان چنین جواب داده بود که: قضیه هرات بهانه‌ئی برای جنگ جوئی شاه ایران است، زیرا انگلیسهای بیدین او را به این جنگ تحریک کرده‌اند، و اگر ایران در این دو سال آخر مانع حملات افغانستان در هندوستان نیگردید، تا اکنون نصف مستملکات انگلیس در هند از بین برده شده بود، در حالیکه ایران برای جلب رضای کفار، مومنین را بالای همدیگر از بین میبرد. وزیر ایران در جواب خود نوشت که: با فرض اینکه اقدام شاه ایران از سبب دوستی با انگلیس باشد، در امور سیاسی مذهب کمتر قابل توجه است.

وزیر افغانستان که چنین دید، فوراً نماینده قابلی بایک مقدار هدایای معتنا و شالهای نفیسی برای وزیر ایران بفرستاد و گفت: اگر شاه ایران از حمایت شهزاده محمود منصرف گردد و بعلاقه‌های افغانستان حمله ننماید، تا پادشاه افغانستان بتواند که نقشه خود را در هندوستان تعقیب کند، البته زمانشاه از حمایت روسای خراسان دست خواهد کشید و آن ولایت را به ایران خواهد گذاشت. این بار فتح علی شاه روی رضا نشان داد و به شهزاده محمود گفت: شما بواسطه ناسازگاری هوا باید به طبرس و یا ترشیز اقامت نمائید و تا سال آینده نمیتوانید اقدام بر ضد زمانشاه کنید، البته در آینده بروسای عرب آن منطقه امر خواهد شد که در حمله در هرات باشما کمک



کنند. از آن بعد در یکروز زمانشاه ازهرات به قصد قندهار وفتح علی شاه از سبزوار به قصد تهران مراجعت کردند .

زمانشاه که ازطرف ایران عجلالتا مطمئن گردید ، در قندهار آمد و باقیماند. در طی همین اقامت بود که توطئه مشهور وخطرناک برضد او بعمل آمد. آن هندی نقابدار (میان غلام محمد) توانست که اشراف درباری و فیودالهای بزرگ قبایلی را درشهر قندهار به کشتن رحمت اله خان وزیر ودر قدم اول، خلع زمانشاه وادارد. اما قبل از آنکه این سوء قصد عملی گردد، منشی محمد شریف که خود شامل این دسته بود، اسرار جمعیت را بنزد وزیر وپادشاه افشا کرد. زمانشاه فوراً تمام اعضای جمعیت را یگان یگان درارگ قندهار احضار واعدام نمود. در حالیکه منشی محمد شریف تقدیر شد و میاغلام محمد هندی بامریدان خود قبلاً به قصد هندوستان فرار کرده بود، ولی رحمت اله خان وزیر او را درحین فرار دستگیر و به عجله اعدام نمود. البته همکاران سری او میخواستند که گور او را در بیرون دروازه هرات شهر قندهار، بانصب بیرق واشتبار شهادت ، مایه تشویق هم مسلکان او نمایند، ولی گذشت زمان مجال تقلب همیشه گمی نداد .

زمانشاه در سال ۱۸۰۰ درشهر قندهار بود که فعالیت سیاسی و سری مخالفانه انگلیس ها - چنانیکه کپتان مالکم به لاردولسلی گورنر جنرال هند وعده داده بود - شروع به ثمر دادن نمود. در خارج کشور حکومت قاجار در صدد تجهیز محمود و حمله در افغانستان و هم تملک ولایت خراسان بود، و در شرق کشور قوت های مختلفه سکه تشویق و تحریک بقیام در برابر دولت افغانستان میشد. در داخله هم تبلیغ شدید و ناگسستنی برضد شخص زمانشاه در بین توده های مردم، فیودالها، روحانیون و قشون بعمل می آمد، خصوصاً که زمانشاه با کشتن یازده نفر فیودالهای بزرگ تمام فیودالهای باقیمانده عشایر درانی را (از قبیل بارکزائی، الکوژائی، علیزائی، فوفلزائی، نورزائی ، سرکانی و بابیری) برضد خود انگیزته بود. از آن جمله فتح خان پسر پاینده خان بارکزائی بابرادران خود و مهراب خان، شهسوارخان، گدو خان و اله دادخان بارکزائی ، الو خان و تیمور خان انکوژائی، عبدالرسول خان، امام بخش خان، عبدالعزیز خان و محمد کریم خان علیزائی و منصور خان کرجی زائی و غیره در تعداد ۸۵ نفر، از قندهار فرار کرده و در ترشیز به اردوی محمود پیوستند . محمود که از ورود این اشخاص متنفذ، مخصوصاً فتح خان (که مرد جنگی و فعال و جاه طلب بود) تقویه شده بود، در صدد آمادگی حمله قاطع در افغانستان ، به امید انهدام سلطنت زمانشاه و تصاحب تاج و تخت برآمد. شاید اگر این فیودالها میتوانستند حدس بزنند که این اقدام آنان منجر به تباهی آینده افغانستان میگردد، تا این درجه در انهدام دولت مرکزی و تجزیه کشور بدست اجانب کوشش وعجله نمیکردند. ولی این گروه اغلب بیسواد و از مجاری سیاست اجانب نا آگاه بودند، لهذا زوال قدرت دولت مرکزی واعاده رژیم ملوک الطوائفی در افغانستان آمال یگانه ایشان بود، زیرا در این صورت بود که میتوانستند شاه ضعیف و دست نشانده را همیشه آله اغراض و منافع شخصی خود قرار داده، امتلاک اراضی وسیطره محلی خود را توسیع نموده باشند

در هر حال هنگامیکه زمانشاه در قندهار مقیم و به هرات نزدیک بود، فرصت حمله ایران و محمود در افغانستان به آسانی میسر نمیشد . پس طراحان این نقشه



تخریبی، برخلاف گذشته، که همیشه زمانشاه را از سواحل سند و جوار هند و پنجاب بواسطه دست اندازی ایران بغرب کشور عقب میراندند، اکنون برای دور کردن زمانشاه از قندهار، اغتشاش و قیام سکه را بقیادت مهابت سنگه در پنجاب دامن زدند، و زمانشاه برای خاموش کردن آتش (در ۱۸۰۱) از قندهار به کابل کشید و راه حمله محمود را از ترشیز، قاقندهار باز گذاشت، زیرا او فکر میکرد که اگر حمله از ایران صورت بگیرد، مثل سابق در ولایت خراسان و در مرتبه دوم در ولایت هرات خواهد بود، در حالیکه قوای مدافع او در خراسان و هرات زیر نظارت پسرش قیصر بنیابت میر افضل پسر مددخان اسحق زائی (درعوض زمان خان شکننده حمله آوران سابق ایرانی) موجود بود، اما میرافضل مرد خیانت پیشه بوده و مستحق جانشینی مرد فداکاری چون زمان خان نبود. والی و افسر نظامی قندهار مهر علی خان ملقب به «شاه پسند خان» بود که پنجهزار سپاهی در تحت فرمان خود داشت و مرد وظیفه شناسی بود.

شاه زمان در کابل بود که ناگهانی شنید محمود باتمام فیودال های گریزی درانی و کمک نظامی حکومت قاجار، بدون آنکه متعرض خراسان و هرات گردد، از ترشیز براه سیستان بفراه حمله و فتح کرده، سر راست به شهر قندهار کشیده است. این نقشه سوق الجیشی بادقت ترتیب شده بود، و همینکه محمود در سیستان رسید، بزرگترین فیودال آنجا (بهرام خان) دختر خود را به کامران پسر محمود داد و خود باقوای دست داشته به اردوی او ضم شد. در رسیدن برق آسای محمود در ولایت قندهار، مهر علی خان باقشون پنجهزار نفری خود از شهر قندهار برای دفاع خارج شد و در میدان جنگ آنقدر ایستادگی نمود تا سپاه مختصر او ازقشون متحد و کثیر محمود درهم شکست. آنوقت او برای استحکام شهر قندهار داخل شهر گردید و ۲۰ روز تمام در برابر قوای مخالف و تمام فیودالهای مخالف دفاع نمود. اما خدعه دشمن در داخل شهر کار میکرد، و خائنین بکار شکنی میپرداختند. مهر علی خان که سقوط شهر را ناگزیر میدید، پیش از آن که شهر را تخلیه و خود بدربار زمانشاه عزیمت نماید، دو نفر خاین را که دروازه های شهر را برای قشون دشمن گشوده بودند (حسن خان و امام بخش خان) اعدام نمود.

زمانشاه بمجرد گرفتن این خبر با ۳۰ هزار سپاهی از کابل به قصد قندهار حرکت کرد. پیشدار او جنرال مشهور نورزائی احمدخان بود که در جنگهای داخلی و خارجی خدمات شایان نظامی انجام داده بود، و اینک دومنزل پیشتر باده هزار عسکر سواره حرکت مینمود. زمانشاه هنوز در غزنی بود که خبر خیانت و تسلیم شدن احمد خان بدشمن، مثل صاعقه در بین اردوی او در افتاد. احمد خان در منزل «سراسپ» باده هزار سواره خود عوض جنگ بلدشمن طرف او را التزام کرد. محمود باقشون خود به استقامت غزنی بحرکت افتاد. در این وقت زمانشاه احساس کرد که يك نوع تبلیغ سری در بین اردوی او جریان دارد. چون دشمن بسرعت پیش می آمد، نخواست که با این اغتشاش ذهنی افراد سپاه، با محمود مقابل شود، لهذا برای آمادگی جدید نظامی بکابل برگشت. محمود بعد از تصرف غزنی بدون درنگ بسوی کابل شتافت. زمانشاه چنین تلقین شد که بایستی به پشاور رود، و چون شجاع الملك برادرش حاکم علاقه های سواحل راست هند است به اتفاق او قشون جدید تشکیل کند و بکابل برگردد.

حوادث طوری فراهم شده بود که این مرد مشهور زیر تاثیر چنین تلقیناتی قرار گرفت و چون از قشون کابل بدگمان شده بود، باعده انگشت شماری از کابل به قصد پشاور برآمد. از رجال بزرگ فقط رحمت اله خان وزیر با او بود و همینکه در شنوار رسید به او پیشنهاد استراحت و توقف مختصری در قلعه مستحکم ملا عاشق نام شنواری نمودند. زمانشاه وقتیکه با پانزده نفر سواره خود داخل قلعه شد، بزودی احساس کرد که از طرف ۲۰۰ نفر تفنگداران شنواری محصور و اسیر گردیده است. از این بعد هر قدر شاه و وزیرش سعی کردند که عاشق خاین را رام و راه فراری بدست آرند میسر نشد.

تا این وقت محمود و فتح خان پیشدار او در کابل رسیده و بی منازعی پایتخت را گرفته بودند. ملا عاشق پسر خود را نزد محمود فرستاده، راجع به زمانشاه هدایت خواست و اسداله خان برادر فتح خان داوطلب آوردن پادشاه محبوس بکابل گردید. محمود یکقطعه سواره نظام و یک نفر جراح در معیت اسدخان فرستاد. همینکه زمانشاه از سرفروشت خود آگاه گردید الماس مشهور «کوه نوزه» را در شکاف دیواری گذاشت. اسدخان داخل اطاق شاه گردید و سپاهیان او شاه زمان را بروی زمین انداختند، جراح در رسید و بانیشتر جهان بین او را درهم شکافت. آنگاه شاه زمان نابینا را با وزیرش به عجله در کابل منتقل ساختند. شاه در زندان بالاصهار محبوس و وزیرش رحمت اله خان با دو برادرش (محمد خان و زمان خان) اعدام شدند. و به این صورت طرح سیاسی و استعماری انگلیس به کمک عده از فیودالهای مقتدر، برای بار نخست، در افغانستان تطبیق گردید، نتیجه آنهم نجات حکومت انگلیس در هندوستان، و اعاده ملوک الطوائفی و تنزل دولت مرکزی در افغانستان بود.

به این صورت در نتیجه سیاست مخالفانه استعماری انگلیس، و غرض و جهالت حکومت قاجاری ایران، مخصوصا اغراض شهزاده محمود و عده از فیودالهای مقتدر درانی، دولت بزرگی بنفع استعمار در آسیای وسطی بر افتاد و افغانستان بار دیگر در سرایشی انحطاط سیاسی و اقتصادی فرو افتاد. دو سال از خلع زمانشاه نگذشته بود (۱۸۰۳) که ولایت خراسان را که سالانه یک میلیون روپیه و پنجاه هزار خروار غله مالیات داشت، دولت قاجاری ایران گرفت و بعدها دولت روسیه به تدریج دست انداخت. پنجاب بعد از زمانشاه در تحت اداره و تحجیب جنگ استقلال کرد. از تاریخ عزل زمانشاه تا ۲۰ سال (دوره حکمرانی برادران وزیر فتح خان) قلعه اکمل، ملتان، کشمیر، دیره غازی، دیره اسماعیل و پشاور، یکی پی دیگری از افغانستان جدا و به حکومت جدید الظهور سکه پنجاب الحاق گردید، تا بدست انگلیس ها برسد. این تجزیه و انتزاع پارچه های مختلف مملکت تا اواخر قرن نوزدهم طول کشید، و بالاخره سیاست انگلیس، افغانستان قدیم را دو قلب کوچک و فشرده کنونی درآورد (البته به کمک عده از فیودالهای مقتدر داخلی). جانشینان بی کفایت زمانشاه هم، مجددا توسعه سیستم ملوک الطوائفی را در افغانستان بار آوردند و کشور را قرنی به عقب راندند.

در زمان سلطنت شاه محمود ابدالی (۱۸۰۱ - ۱۸۰۴) :

بعد از خلع زمانشاه، شاه محمود رسماً پادشاه افغانستان شد. ولی او بی کفایتی



خود را در اداره کشور درچنین دوره بحرانی - که سیاست انگلیس تمام افغانستان را آتش ساخته بود - نشان داد. در غرب افغانستان دولت قاجاری ایران آله سیاست استعماری انگلیس شده و در صدد تجزیه ولایت خراسان از افغانستان بود. همچنان در شرق افغانستان حکومت سک پنجاب که تحت الاطاعه دولت افغانستان بود، استقلال خودش را اعلان کرده بود. حکومت قاجاری و سکه بر محور دیپلو ماسی حکومت انگلیسی هند، دور خورده و برای تضعیف قدرت افغانستان، بشکل طلایه سپاه استعماری انگلیس درآمده بودند معینا اگر انگلیس موفق به اشتغال داخلی افغانستان نمیگردید، و یافیودالهای افغانستان اغراض شخصی خود را بر مصالح کشور مقدم نمیشنودند، ایران و پنجاب هیچ کدام قادر به اضمحلال افغانستان نبودند.

همینکه محمود پادشاه شد، وزارت خود را به محمد اکرم خان امین الملك وقاضی القضاتی را به ملا محمد سعید خان داد. شیر محمد خان مختار الدوله، آدم دوم دولت گردید، و فتح خان لقب «شاه دوست» گرفت. حکومت هرات به شهزاده فیروزالدین گذاشته شد و عبدالله خان الکوزانی (محبوس زمانشاه) رها و والی کشمیر مقرر گردید. پسر همین شخص است که بعد ها وزیر مشهور هرات گردید (یار محمد خان). در این وقت شجاع الملك در پشاور برخاست و با افسران بزرگ دربار سرا داخل مکاتبه گردید. از طرف دیگر قوای بزرگ غلجانی برهبری عبدالرحیم خان بفرض سقوط دادن دولت فاسد شده ابدالی، قیام کردند و به استقامت غزنی روان شدند. غزنی سقوط کرد و قیام کنندگان وارد لوگر شدند. ولی قوای شاه محمود به قیادت شیر محمد مختار الدوله، جلو شورشیان را در محل «سجاوند» گرفت. شورشیان در قلعه زرین تکیه کرده و شباشب به قصد کابل حرکت نمودند، اما مختار الدوله برگشت و با قوای خود به عجله بین آنها و کابل سد کشید. در این جنگ شش هزار نفر کشته شد و قیام کنندگان به سبب ضعف اسلحه و تنظیم عسکری منهزم گردیدند. از طرف دیگر شجاع الملك جمله زردادخان فوفلانی را که از یوسف زائی برضد او شروع کرده بود، توسط گل محمد و فیض طلب بامی زائی عقب زده و به استقامت کابل باده هزار عسکر حرکت کرد. پیشدار اونیز در جلال آباد بر پیشدار شاه محمود غلبه نمود. ولی قشون شاه محمود در موضع «اشپان» شجاع الملك را درهم شکست و شهزاده کامران داخل پشاور گردید. شجاع الملك از راه کرم و تیرا بدره های خیبر پناهنده شد و به تشکیل قوای جدید پرداخت. اما باز عبدالوحد حاکم و خواجه محمد قوماندان نظامی پشاور قوای شجاع الملك را در «سنگو خیل» بکوفتند. کامران بکابل رفته و از طرف پدر به حکومت قندهار اعزام گردید، در حالیکه هرات هم بدست فیروز الدین برادر شاه محمود، توسط میر افضل نایب قیصر (پسر زمانشاه و والی هرات) رسید. قیصر فراری به کاکای خود شجاع الملك پیوست.

در سال ۱۸۰۳ غلجانی ها مجددا به تعداد چهل هزار نفر قیام نمودند، و برهبری عبدالرحیم خان بکابل و قندهار حمله نمودند. این بار وزیر فتح خان به جلوگیری پرداخت و به این مجادله صیغه قبیلوی داد. لهذا غلجانی ها در هر دو محاذ کابل و قندهار مغلوب شدند. متعاقبا قشون بخارا جیحون را عبور کرد ولی از قشون شاه محمود شکست خورد. دولت قاجاری ایران از فرصت استفاده کرده مشهد و نیشابور را اشغال کرد، و نادر مرزا حاکم افغانی را با ۳۸ نفر خانواده اش در تهران برده و بجز



يك طفل همه را اعدام نمود. شجاع الملك از سرزمین افریدی به کاکرستان و غلجانی و شکارپور رفته، از تجار بازو پول به قرضه گرفت و عسکر تجهیز کرده به قندهار تاخت اما در کوزک از قشون کامراز شکست خورده و به ارغسان رفت. سپاه پنج هزار نفری فیروز الدین و ملک قاسم پسرش بر سر او در ارغسان ریخته و شه شجاع جنگ ناکرده فرار کرد.

شاه محمود با چنین اوضاعی هنوز در ارگ بالا حصار نشسته مشغول عسرت و اناث بود. کامران پسرش دورتر از مرکز قرار داشت و امور دولت در دست يك عده رجال مخالف و متخالفی افتاده بود که در رقابت و خصومت در سرانحصار قدرت بودند. فتح خان «شاه دوست» و شیر محمد خان «مختار الدوله» با محمد اکرم خان وزیر ضدیت داشتند، و جنرال احمد خان نورزانی و نواب خان و میر واعظ (روحانی بزرگ) با شخص شاه دشمنی میورزیدند. شاه محمود، فتح خان را برای حصول مالیات پشاور و کوهات و بنو و غیره فرستاده و او بعد از حصول پول نزد کامران به قندهار رفت و باز در کابل آمده و وزیر شد. شیر محمد خان مختار الدوله که خود را مستحق وزارت میدانست، از این تعیین شاه برنجید و مخالفت خود را علنی کرد و باسید احمد «میر واعظ» پیوست. همچنین محمد علی میر آخور باشی و محمد خان نساجی باشی، قبلا از کابل فرار کرده و به شجاع الملك پیوسته بودند.

در سال ۱۸۰۴ یکدست مخفی در کابل، برای باز آتش يك جنگ مذهبی را بین سنی و شیعه مشتعل ساخت. وزیر فتح خان این نزاع را در محفلش با آوازی خاموش نمود. همینکه وزیر فتح خان برای حصول مالیات بامیان از کابل دور شد، مردم کابل که از اداره شاه محمود ناراض و متنفر بودند، قیام کردند و او را در شهر بالا حصار محصور نمودند. قوای شاه محمود از فراز برجهای مرتفع بالا حصار، شهریان کابل را تحت باران گلوله توپ قرار داد. مردم تنزیر «شاه برج» بالا حصار تقبزدند، و مردم کوه دامن و کوهستان بطرفداری مردم کابل رسیدند. مختار الدوله از کابل فرار کرده و در نزد شجاع الملك رفت. شجاع الملك بدعوت مردم کابل براه زرمت و التموز در لوگر رسیده بود. شجاع الملك به عجله وارد کابل شده در باغ مشهور «بابره» منزل گرفت. بیشتر از ۱۵۰ هزار نفر بهور اوجم شدند. این وقت وزیر فتح خان با قشون ده هزار نفری از بامیان برای تخلیص شاه محمود رسید. مگر سپاه شجاع الملك بقیادت مختار الدوله در قلعه قاضی جلو او را گرفت. فتح خان به قندهار فرار کرد و در نزد کامران جا گرفت. شاه محمود مجبور شد که تسلیم شود. شجاع الملك داخل بالا حصار شده، محمود را محبوس و سلطنت خود را اعلام کرد.

#### در زمان سلطنت شه شجاع (۱۸۰۴ - ۱۸۰۹):

شه شجاع بزودی پنج هزار سواره نظام بقیادت عطا محمد خان پسر مختار الدوله و جنرال احمد خان نورزانی و سیدالخان، با شش هزاره حیلز به قندهار سوق کرد. شش هزاره کامران و وزیر فتح خان جنگ ناکرده بفراه فرار کردند و قندهار فتح شد. شه شجاع متعرض هرات و فراه نگردیده، ولایات مذکوره و اکامگان به شش هزاره فیروز الدین گذاشت، و او حکومت فراه را به شش هزاره کامران قرار داد. در حالیکه وزیر فتح خان با آنها نساخته به معروف قندهار کشید. بعدها شاه شجاع حکومت قندهار را به شش هزاره

قیصر بداد. شاه شجاع ملا عاشق شنواری را بکابل خواسته و اعدام نمود، الماس کوه نور نیز از قلعه او گرفته شد. فتح خان توسط مختارالدوله به شاه شجاع مراجعه کرد و سفو شد، و بدربار آمد. مگر او در کمین فرصت بود تا آنچه در دل دارد عملی نماید، زیرا در افغانستان تبلیغ شده بود که فتح خان «تاج بخش» است و او در تخت این تلقین قرار گرفته بود. لهذا اتصالاً جهد میورزید که یکی را از تخت بزیور اندازد و دیگری را بردارد. و این از جهتی بود که هنوز ذهنیت عمومی تنها اولاده احمدشاه ابدالی را مستحق پادشاهی افغانستان میدانست، پس فتح خان نمیتوانست ادعای پادشاهی کند، اما میتواند کسی را از خاندان احمدشاه به پادشاهی بردارد که مثل قلم در انگشتان او بازی کند. در قدم اول چنین شخص همان شاه محمود مجبوس بود، ولی او از بین رفته و در دسترس فتح خان نبود.

فتح خان هنگامیکه شاه شجاع با ۳۰ هزار عسکر به قصد پشاور حرکت کرد، از اردوی شاه جدا شد و به قندهار رفت و در صدد شد که شهزاده قیصر را آله اغراض خود قرار دهد. او در این کار موفق گردید و قیصر (که زمانشاه پدرش کشنده پدر فتح خان بود) اینک به مشوره فتح خان اتکا و اعتماد نموده، نایب خود احمدخان نورزانی را مجبوس و خودش را وارث حقیقی سلطنت کشور اعلام کرد و متعاقباً با فتح خان و قشون قندهار بکابل مارش نمود. شاه شجاع که در پشاور نشسته و مالیات کشمیر و دیره جات را تحویل گرفته بود، همینکه از قصد قیصر و فتح خان اطلاع گرفت، بکابل مراجعت کرد و در قلعه قاضی معسکر گرفت. قیصر و فتح خان بعد از نزدیک شدن شاه دیدند که در سپاه شان تزلزل افتاده و فیض اله خان بادهسته عسکری خود از سپاه قندهار جدا و به اردوی شاه پیوسته است، پس هر دو دل از دست داده و به قندهار جنگ ناکرده فرار نمودند. شاه شجاع نیز به قندهار رفت و باز قیصر و فتح خان فرار کردند. زمانشاه که در اردوی شاه شجاع بود، برادر را واداشت که پسرش را عفو کند و مجدداً به حکومت قندهار - در تبعیت زمانشاه - بگمارد.

تا این وقت (۱۸۰۵) نماینده امیر حیدر توره پادشاه بخارا، نامه و هدایای بخارا را بنزد شاه شجاع تقدیم و خواهش کرده بود که بآدمی از امیر حیدر به شاه شجاع دختر شاه شجاع و دختر شاه شجاع به امیر حیدر، روابط دو کشور تحکیم گردد. شاه شجاع دامادی خودش را به امیر حیدر پذیرفت ولی از داماد شدن امیر حیدر طفره زد. مصطفی خان برادر محمود والی بلوچستان نیز در قندهار آمده و دختر برادر را به شهزاده تیمور، پسر شاه شجاع بزنی داد و همینکه شاه شجاع به قصد سند از قندهار به گنداب رسید، خود محمود بلوچ هم باشش هزار سپاهی به اردوی شاه شجاع پیوست. شاه شجاع به شکار پور رسید. بود که نمایندگان میران سند با دوملیون روپیه مالیات سند، بنزد او رسیدند. شاه از آنجا بدیره جات و در ۱۸۰۶ به پشاور رسید و مختار الدوله را برای تحویل گرفتن مالیات کشمیر فرستاد. مختار الدوله در ۱۸۰۷ بنام اینکه عبداله خان حاکم کشمیر مقاومت میکند، او را درهم شکست و حکومت کشمیر را به پسر خود عطا محمد خان داد و عبداله خان که شخصی کارکنی بود، در این گیر و دار از جهان بگذشت. فتح خان که قیصر را مجدداً حاکم قندهار دید، بغراه رفته و کامران را برانگیخت و متفقاً به قندهار عسکر کشیدند. قیصر درهم شکست و قندهار در دست کامران افتاد. شاه شجاع مجبور به عسکر کشی شد ولی فتح خان و کامران از قندهار فرار کردند. شاه



در شهر صفا رسیده بود که باز عریضه فتح خان از گرشک توسط درباریان بنزدش پیش شد. شاه فتح خان را خواسته و عفو نمود و قیصر را حاکم کابل و شهزاده یونس را بانیابت میرعلم خان در قندهار مقرر کرد.

شاه به شکار پور رفت و در همین وقت شاه محمود بدستیاری علی محمد خان فرملی از زندان بالاحصار کابل موفق بفرار درفراه شد. شیر محمدخان مختارالدوله از کشمیر بکابل آمده و قیصر را به بغاوت وادار نمود و به اتفاق خواجه محمد پوپلزانی سپاه به پشاور کشید. فتح خان نیز از شکارپور به قندهار فرار کرد. شاه به پشاور آمد و در جنگی که با مختارالدوله نمود (۱۸۰۸)، مختارالدوله و خواجه محمد درمیدان جنگ کشته شدند و قیصر بکابل فرار کرد. و قتیکه شاه بکابل آمد، میر واعظ قبلا به خون خواهی مختارالدوله، شهزادگان محبوس را از زندان بالاحصار رها کرده و با قیصر یکجا به کوهستان پناه برده بود، و در مقابل عساکر اعزامی شاه شجاع مکرر جنگید. مگر بالاخره قیصر به شاه شجاع تسلیم شد و مورد عفو قرار گرفته و از حکومت کابل معزول گردید. در همین وقت بود که عطا محمد پسر مختارالدوله به خون خواهی پدر در کشمیر باقی شد، فتح خان در قندهار شهزاده یونس را اغوا کرده، و نایبش میرعلم خان را بفرار در کابل مجبور نمود، و شاه محمود را ازفراه به قندهار خواسته و به پادشاهی برداشت.

در چنین ایامی که جنگهای فیودالی سرتاسر افغانستان را به جیباخانه‌ئی تبدیل کرده بود، و هرروز یکجائی متغلق میکردید، مردم مملکت در زیر ضربات آن سخت کوفته میشدند. قدرت دولت مرکزی از بین رفته و پادشاه کشور که خود بدستیاری فیودالهای قوی سلطنت را گرفته بود، برای ارضای آنها و تامین منافع ایشان حصص مملکت و مالیات دولت را به اقطاع و تیول و جاگیرشان میداد، و خود در بین مسابقه و رقابت جاه طلبی آنان در نوسان بوده، گاهی یکطرف و گاهی دیگر طرف را التزام کرده و طرف مقابل را برضد خود برمی انگیزخت، و اگر میخواست به پای بایستد، همرا در مقابل خویش خصم متحد می یافت. این است که در دوره شاه محمود و شاه شجاع، دولت مرکزی ضعیف و سرتاسر افغانستان در دست فیودالها و ملوک الطوائف افتاد، که همدیگر را میخوردند و برای جلب فیودالهای کوچک به آنها دست درازی برای چپاول مردم میدادند. دیگر قضیه وطن و ملت و مملکت در نزد آنها مطرح نبود، فقط چیزیکه ایشان میدانستند کسب قدرت شخصی و تحصیل اراضی بیشتر و بهتر بود و بس. این است که افغانستان در زیر پای شاه محمود و شاه شجاع آتش گرفته بود.

دولت قاجاری ایران که چنین دید به هرات حمله کرده و چهل روز شهر را در زیر محاصره قرار داد. فیروزالدین که افغانستان را مشتمل و خود را تنها احساس میکرد، مجبور شد که بادادن پول و تحفه، محمدولی میرزای ایرانی را به بازگشت وادارد. اما محمد ولی تنها بر نه گشت و از سرهای پنجصد نفر مدافعین افغانی پنجصد نیزه برافراشت و در نزد فتح علی شاه قاجار بفرستاد، و هم در بازگشت از هرات دهات عرض راه را تاراج نمود. شاه شجاع از کابل به عزم رزم فتح خان و شاه محمود به قندهار کشید و از غزنی گذشت و دریل سنگی رسید. فتح خان و شاه محمود جنگه ناکرده فرار کردند. شاه شجاع بعد از تامین قندهار به قصد فراه و هرات حرکت کرد. در عرض راه عریضه تسلیمی فیروزالدین و تضمین از حرکات آینده شاه محمود رسید.



شاه شجاع خواهش فیروزالدین را پذیرفته، حکومت هرات را به او گذاشت. شاه در ۱۸۰۹ جهت سرکوب شورش اهالی کشمیر به پشاور رفت و از آنجا به سیاه دوازده هزار نفری بقیادت شهزاده منصور و محمد اکرم خان امین‌الملک، به کشمیر فرستاد.

در همین وقت بود که هیئت سیاسی الفنسطن (۱) از راه راجپوتانه و سند و دیره جات و کوهات وارد پشاور گردید. قبلاً هیئت از طرف حاکم افغانی ملتان (مظفر خان) کتباً به شاه شجاع معرفی شده بود. این وقتی بود که انگلیس ها از اتحاد ناپلیون و زار روسیه به مقصد حمله در هند هراسان شده بودند، لهذا هیئت سیاسی آنها در پشاور و لاهور و ایران و سند مشغول عقد معاهدات گردید، تا این دولت ها راه عبور به حمله آوران اروپائی را از خاک خود بجانب هند ندهند. از آنجمله سرهار فورد جونز که از لندن براه بمبی در ایران رفته بود، در ۱۲ مارچ ۱۸۰۹ با حکومت قاجاری ایران عهدنامه بست که طبق آن ایران تعهد کرد: هیچ قوه اروپائی را راه عبور به هند ندهد، و اگر افغانستان و یادیگری به هند حمله کند، ایران برای دفاع هند عسکر کشی نماید. بر تانیا تعهد کرد که در صورت حمله کدام دولت اروپائی در ایران، کمک نظامی و تجهیزات جنگی به کشور مذکور خواهد نمود.

هیئت الفنسطن هدایائی (چون تفنگ، تفنگچه، ساعت آئینه، ظروف بلوری، فیل و عماری و هم یک بالاپوش زردوزی) از طرف پادشاه انگلستان برای شاه شجاع آورده بود. الفنسطن روز باریابی خود را بحضور شاه شجاع چنین تصویر میکند: شاه در صدر مجلس روی تختی نشسته تاج و لباس پراز جواهر داشت، دربار خاموش و در اطراف تخت خواجه سرایان استاده بودند، هیچ کس مجال دست شور دادن نداشت، ما از دور مقابل شاه خمیدیم و باز دستها افراخته شاه را دعا گفتیم، آنگاه داخل خیمه شدیم. چاوش باشی بدون تذکر القاب و یا الفاظ تشریفاتی، تنها نام های مارایاد و عرض کرد: قربان، این ها از اروپا به حیث سفیر حاضر حضور والا شده اند. شاه به آواز صاف و رسا گفت: خوش آمدید. مامجددا دعا کردیم و بار سوم تعظیم نمودیم. شاه امر کرد که به اینها خلعت داده شود. بعد از این افسر قومانده داد و عساکریکه در قطارهای دو طرفه ایستاده بودند، بیک قطار تبدیل شده و از دربار برگشتند. در قومانده دوم سایر عساکر مارش نمودند، در قومانده سوم تمام درباریان بجز چند نفر - مرخص گردیدند. در این اثنا شاه با عظمت و جلال از تخت برخاست و درشانه دو نفر خواجه سراتکیه داد تا از نظر ناپدید گردید، مامورین باقیمانده نیز در قطار های دونفری پیش رفتند. پای اندازها همه قالین های نفیس بود. شاه کابل بسیار زیبا و دارای ریش سیاه بود، مردخوش طبع و تقریباً ۳۰ ساله‌ئی بنظر می آمد. در هر حال مامور مذاکره بالفنسطن، محمد اکرم امین‌الملک وزیر و ابوالحسن خزانه دار شاه شجاع بود. در نتیجه مذاکره، برای اولین بار معاهده‌ئی بین افغانستان و انگلیس در هفدهم جون ۱۸۰۹ به امضا رسید که روی هم رفته مقصد انگلیس را از نظر دفاع هند برآورده می ساخت، و عین این کامیابی را هیئت های انگلیسی در ایران و پنجاب بدست آوردند. انگلیسها با شاه شجاع سه معاهده کردند، یکی همین معاهده پشاور در حالیکه شاه شجاع پادشاه مستقل و طرف احتیاج سیاسی انگلیس بود،

دیگر معاهده لاهور در حالیکه شه شجاع مرد مخلوع و مسلوب الاختیاری بود، سوم معاهده قندهار در حالیکه شه شجاع در زیر سیطره نظامی انگلیس ها قرار داشت. محتویات این سه معاهده بایک نفر، نماینده حقیقی روح ابن الوقتی و دیپلماسی انگلیس در شرق است. عهدنامه پشاور از این قرار است :

«آنگاه که فرستادگان دولت بهیه انگلیس را خسته گی جاده پیمانی رفع گردیده راحت حاصل شد، سخن از اتحاد دولتین در بین ایشان پوشاه و الاجاه بنیاد گردیده، رشته دوستی و اتحاد دولتین بواسطه مستر الفنسطن و مستر جی وکیلین دولت انگلیس، چنین انعقاد پذیرفته، وثیقه عهد مرقوم گشت : از آنجا که به سبب ظهور تمهیدات عنوان موافقت و مرافقت از طرف قوم فرانسه با پادشاه ایران، با اراده یورش آوردن بر مملکت سرکار عظمت مدار پادشاه دردران و بعد از آن در ممالك سرکار دولت انگلیس متعلقه کشور هند، جناب شهامت و بسالت مرتبت نبالت و ایالت منزلت امیرالامرا، العظام فراسط و کیاست ارتسام مستر الفنسطن بهادر به جهت این معنی مامور آمده که به اتفاق و استصواب کارگذاران حضور باهر النور اعلی حضرت فناء رفعت، قمر طلعت، ناهید بهجت، عطار دلفننت، خورشید مرتبت، بهرام صولت، برجیس سعادت، کیوان منزلت، سکندر حشم، جمشید خدم، قآن دربان، قیصر پاسبان، ظل ظلیل کردگار جلیل، حامی مراسم معدلت و ماحی آثار بدعت، الموید بتائیدات الله پادشاه سپهر بارگاه کابل، طرح انداز سر رشته حفظ و حراست ممالك هر دو سرکار عالم مدار، از اسب یورش متخیله قوم فرانس و قاجار شوند. چنانچه از طرف جناب عظمت و جلالت و اقبال ماب، حشمت و فخامت و اجلال نصاب، ازیکه آرای قوت و اقتدار و وساده پیرای قدرت و اعتبار، محرم حقایق ملت مسیحیه، مشیر خاص دولت انگلیسیه، رموزدان احکام سلطانی، مقرب بارگاه جهان بانی، اشرف الامرا لارد منتو گورنر جنرال بهادر، مالک و مختار جمیع امور مالی و ملکی و عسکری متعلقه ممالك فسیع المسالك سرکار انگلیس بهادر و اقله دیار هند، بدر بار فیض آثار پادشاه مددوح متعین و مامور و بسعادت تلثیم عتبه علیه فایض و مستعد شده، و مقصود دوستانه افادت انتمای تعینات خود را ب معرض عرض و اظهار حضور باهر النور پادشاه مددوح در آوردند. و پادشاه مددوح نیز فرماید و منافع سر رشته موافقت و مرافقت هر دو دولت دوران عدت راه در این باب بنظر حق بین دیده، بوجه احسن و روش مستحسن فهمیده، بکار پردازان سرکار خود حکم فرمودند، که باسفر موصوف سوال و جواب نمایند، و لحاظ سود و بهبود هر دو سرکار جهان مدار را داشته، عهد نامه دوستی شمامه یکجبهتی ختامه، فیما بین دولتین قوی شوکتین علیتین موثق گردانند، و در این صورت بفضل و عنایت لم یزلی، قطعه عهد نامه مشتمل بر چند شرط، در میان کار گزاران موصوف و سفیر دولت انگلیس بهادر، حسن انتسباق و بهر خاص میمنت اختصاص پادشاه مددوح درجه منظوری یافت، چنانچه سفیر موصوف نقل عهد نامه مزبور را به عالی خدمت فیض موهبت گورنر جنرال بهادر معزی الیه، جهت مهر و دستخط ارسال داشته بودند، و شرایط مندرجه آن پیش ثواب صاحب معزی الیه، بلافیر و تبدیل مقصد و معنی، منظور شده، بالفعل نقل دفعات عهد نامه مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر و دست خط نواب معزی الیه، و نیز دست خط امرای که در انتظام امور این ریاست شریک اند، مرسل گشت، و مستتر مائیکه ایفای آن چه در حال و چه در مال ابدال دهر بر ذمت همت اولیای هر دو



دولت ابدمدت، واجب و لازم خواهد بود، محض از روی مضامین و فحوای کلام موانست اکین دفعات مزبوره که در ذیل تحریر یافت مشخص و مستنبط خواهد گردید:

«اولا آنکه چون طایفه فرانسه و قاجاریه باهم در مخالفت دولت، در انیه متفق شده‌اند، هرگاه خواسته باشند که در ممالك سلطانی عبور نمایند، چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه مددوح، سدراه آنها شده، حتی المقدور درمجادله و ممانعه آنها کوشیده، نگذارند که عابر و قاصد هند متعلقه انگلیس شوند.

«ثانیا آنکه اگر فرانسوی و قاجاری به معاهده خودها عازم ملك پادشاهی شده لشکر کشی نمایند، کارکنان دولت انگلیسیه به جهت تدافع آنها قصوری نورزیده، از اخراجات جهت منہم مزبور خودرا معاف ندارند، و هرگاه قرار داد معاهده فرانس و قاجار برقرار هم نباشد، این دو مطلب که مرقوم خامه مشکین شمامه گردید، برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد.

«ثالثا آنکه فیما بین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بوده، حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد، و به ملك دیگر به هیچگونه مداخلت نمایند، و پادشاه مددوح از فرانسویان احدی را در ملك خودراه ندهند فقط و چون خیر خواهان دولتین عهدنامه را باینوجه نگار نمودند، و از طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد، مراقبه هذابمهر و دست خط نواب صاحب مددوح و دست خط دیگر امرای شریک امور انتظام این ریاست، در تاریخ هفدهم جون ۱۸۰۹ مطابق نوم جمادی الاول ۱۲۲۲ هجری سمت تحریر یافت.»

۲۹ سال بعد انگلیس معاهده سه جانبه و هژده فقره‌ئی لاهور مورخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ را با شاه شجاع به امضا رساند. این معاهده از نظر حقوقی در دنیا ماهیت بی نظیری داشت، به این معنی که یکطرف مکناتن نمایند اکلند گورنر جنرال هند، و طرف دیگر رنجیب سنگ پادشاه پنجاب، و طرف سوم یکمرد فراری و شاه مخلوع بنام شجاع الملك مقیم هند و جیره خوار حکومت انگلیس بود، که او را بحیث پادشاه افغانستان شناختند. ماده اول این معاهده چنین میگوید: «آنچه ممالك متعلقه اینروی آب سند و آنروی آب مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جی (رنجیت) است چون صوبه کشمیر، باحدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن، و پشاور بایوسفزائی و غیره، و ختک و هشت سنگر و مچنی و کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تاحدخیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گده و غیره با توابع آن، و دیره اسمعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشهن و عمرکوت و غیره باجمیع توابع آن و سهنکر و اروات مندواجل و حاجی پور و روح پور، و هرسه کیچی ملك میسنگره با تمام حدود آن، و صوبه ملتان با تمام ملك آن. سرکار شاه موصوف (شه شجاع) و سایر خاندان سدوزائی را درممالك مرقومه الصدر، هیچدعوی نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن نبوده و نخواهد بود.»

ماده چهارم میگوید: درباره شکارپور و علاقه های سند که در راست دریای سند واقع است، هرفیصله‌ئی که بین رنجیت و کلادوید بعمل آید، طرف قبول شاه شجاع خواهد بود. در یازدهم ذکر است که: اگر شاه از مهاراجه کمک نظامی بگیرد، در آن صورت غنایم حاصله متساویا بین هردو تقسیم میشود، و اگر چنین غنایمی بدون کمک مهاراجه بدست آید، هم يك قسمت آنرا شاه برای رنجیت میفرستد.

در ماده چهاردهم میگوید: دوست و دشمن هرسه سرکارات مددوحین یعنی سرکار



خالصه جی و سرکار کمپانی انگلیس بهادر و سرکار شاه موصوف، واحد است. ماده شانزدهم گوید: آنچه ممالك و توابع آن در تصرف میران سند الحال است، شه شجاع الملك و سایر خاندان سدوزانی رانسلا بعدنسل بطنا بعدنسل، بابت فرمان برداری یا باقیات معامله مال گذاری، در حال واستقبال با آن ممالك هیچ دعوی و سروکاری نیست و نخواهد بود، ملك و مال میران سندیه نسلا بعدنسل است و خواهد ماند. (پنجسال بعد انگلیس تمام سندرا ملك و مال کمپانی نسلا بعدنسل قرار داد!). ماده هفدهم میگوید: هرگاه شه شجاع الملك در ملك كابل و قندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد، آنگاه در مملکت محروسه وائی هرات برادر زاده شاه موصوف به هیچ جهت متعرض و دست انداز نخواهد شد. ماده هجدهم میگوید: شاه شجاع الملك و سایر خاندان سدوزانی بدون استمراج واستصواب سرکاری عالین خالصه جی و سرکار کمپانی انگلیس معامله و سر و کار باحدی از سرکارین یعنی پادشاهان غیر نخواهد کرد، و اگر احیاناً کدام سرکار غیر عزم لشکر کشی بر ملك سرکار خالصه جی یا صاحبان انگلیس نماید، بقدر مقدور خود بمقابله آن پردازد. یکسال بعدتر که انگلیس در زیر نقاب شه شجاع داخل افغانستان شد، و شه شجاع پادشاهی خود را در قندهار اعلام نمود، «دوستان» انگلیسی او در هفتم می ۱۸۳۹ معاهده «دوستانه» ذیل را در سایه سرنیزه با او امضا کردند: ماده اول: روشن و مبرهن باشد که جمیع شرایط عهد نامه که بتاريخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ فیما بین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه فی جاه شه شجاع الملك و مهاراجه رنجیت سنگه زیب نفاذ یافته، بحال و برقرار خواهد بود، و سرکارات ثلاثه بموجب شرایط عهدنامه مذکوره کار بند خواهند شد. ماده دوم: بهمد نظر ارتباط و استدامت اتحاد واقع فیما بین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه مفتخرالیه، يك «صاحب» ایلچی انگلیس از طرف سرکار انگلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر و موجود خواهد ماند، و در صورت مناسبه و مصلحت متصور ساختن، پادشاه مدد و نیز ایلچی از طرف خود جهت اقامت بخدمت گورنر جنرال بهادر، معین و مامور خواهند فرمود. ماده سوم: به عوض و بدل معاونت معاهدت دیرینه، و نظر بر اتحاد و محبت کامله مستقیمه که از جانب سرکار دولت مدار انگلیسیه، و کیفیت شاه ذی جاه شه شجاع روبه ظهور آورده است، و بلحاظ یگانگی و یکجبهتی هر دو سرکار محتشم الیه، گاهی احدی را از قوم و اهل فرنک در زمره نوکران، منتظم و منسلک نخواهند کرد، و کسی از اهل فرنک را اجازت استقامت بملك افغانستان، بدون اطلاع واسترضای سرکار انگلیس عطا نخواهند فرمود. ماده چهارم: فوج منتظم و مرتب که صاحبان انگلیس سر کرده و سرداران باشند، برای حفاظت ملك و ذات پادشاه مفتخرالیه، و هم جهت اندفاع اعدای بیرونی، علی الدوام در ملك افغانستان مقرر و معین خواهد شد، و هر خدمتی که بصوابدید شاه و ایلچی (!) مذکور مناسب و ضرور متصور گردد، از فوج مذکور گرفته آید. ماده پنجم: خرج فوج مذکور طوریکه الحال است، آینده، بهمان اسنوب خواهد ماند، و تعداد سرداران انگلیسیه معینه لشکر مذکور، زیاده از پنجاه نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه مفتخرالیه خواهش ازدیاد آن و ازدیاد فوج مذکور نکنند. ماده ششم: شاه شجاع الملك متفخرالیه مشاخره فوج مذکور راحتی الوسع و لامکان از خزانه خود مودی سازند. ماده هفتم: در خصوص امر تجارت، شاه مدد و در صورت پیش آمدن موانع بیجا، انسداد و ارتفاع آن فرمایند، و هر تدبیری که در رای صواب انتمای شاه مفتخرالیه بصلاح ایلچی انگلیسی، برای رفاه مردم تجار قرار پذیرد، جلوه ظهور خواهد کرد. ماده هشتم: مضامین دفعات هفت گانه مرقومه بالا ابداً و دایماً تا بقای حکومت و سلطنت خاندان سدوزانی، بحال و برقرار و مستقر

و پایدار خواهد ماند. (دارالقرارقندهار)

در هر حال شه شجاع معااهده پشاور را بالنفستن امضا کرد، در حالیکه قشون نظامی او در کشمیر تباه شده بود، و در قندهار محمد اعظم خان و میر علم خان نایبان شهزاده یونس والی قندهار به گریز هم افتاده بودند، تا جائیکه میر علم خان درخفا توسط ملا محمد سعید خان خوانچه زائی که از همکاران فتح خان بود، شاه محمود فراری و فتح خان را برای اشغال قندهار بخواست، آنها آمدند و میر علم باقشون خود تسلیم و شهزاده اعظم خان بفرار در پشاور مجبور شد. شاه محمود مجدداً سلطنت خود را در قندهار اعلام کرد و حکومت قندهار را به برادر خود شهزاده ایوب و نیابتش را به برادر وزیر فتح خان (اسدالله خان) باعنوان نوابی داد. اما وزیر فتح خان که بامیر علم رقابت داشت، او را به امر شاه محمود محبوس کرد و بعد ها بقتل رساند، متعاقباً شاه محمود و وزیر فتح خان بکابل کشیدند، و با استفاده از اختلاف آرای مامورین شه شجاع، شهر را اشغال کردند و بسرعت بخط پشاور حرکت نمودند.

شه شجاع هم بعد از رسیدن عساکر شکست خورده کشمیر، معجلاً به استقامت کابل حرکت کرد، و قوای طرفین در موضع «نمله» بهم رسیدند. در جنگ شدیدی که واقع شد شه شجاع منهنماً فرار کرد، ولی امین الملك محمد اکرم خان که مرد دلیر و باوفائی بود، تنگ شکست را قبول نکرد، و با سواری پنجصد که داشت آنقدر شمشیر زد تا کشته شد. همقطار او عبدالغفور خان نیز تا آخر مقاومت نمود و بالاخره اسیر و اعدام شد. علت مهم این شکست، خیانت جنرال مدد خان بود که هم در جنگ کشمیر فرار کرده بود و هم در اینجا چهار هزار نفر سواره نظام خود به شاه محمود تسلیم شده بود. شاه شجاع که در پشاور رسید دید که ابوالحسن خزانه دار و ملا جعفر، حرم شاه را در قلعه اتک گذاشته و خود ها با جواهر و طلا و نقره خزانه شاهی، در پنجاب نزد رنجیت سنگ فرار کرده اند. او متعاقباً شنید که شاه محمود در جلال آباد رسید و شهزاده کامران نزدیک پشاور گردیده است پس به سرعت از راه کوها ت و بنگش و هزاره به مقر رفت و بعد از گشت و گذار هادرولایت جنوبی افغانستان بالاخره به تجهیز سپاه پرداخت.

آنگاه در ۱۸۱۴ به قندهار حمله نمود، نواب اسد خان و شهزاده ایوب فرار کردند و شهر بدست شاه شجاع افتاد، زیرا افسران قندهار به شاه شجاع پیوسته بودند. و اما شه محمود از جلال آباد به کابل برگشت، شهزاده کامران پشاور را اشغال و حکومتش را به عطا محمد خان پسر مختار الدوله داد و خود بکابل برگشت. شاه محمود به قندهار عسکر کشید، شاه شجاع در هم شکست و به راه دیره جات بر او پندی گرفت. به این صورت سلطنت شاه شجاع خاتمه یافت. مگر او از پنا ننشست و در ۱۸۱۱ به قندهار آمد و با قشون شاه محمود در آویخت، اما باز مغلوب شد و در پشاور رفت. عطا محمد خان حاکم باغی کشمیر این وقت در پشاور نفوذ پیدا کرده بود، شاه شجاع را اسیر گرفت و در کشمیر حبس نمود. در ۱۸۱۳ قشون محمود بقیادت وزیر فتح خان و ده هزار نفر سپاهی امدادی رنجیت بر عطا محمد خان غلبه کرده و کشمیر را فتح کرد. وزیر فتح خان شاه شجاع را بدست محکم چند قوماندان سکه داد که او را به شکل آله نئی در دست رنجیت بسپارد. شاه شجاع در لاهور زیر حبس و شکنجه رنجیت (برای دست یافتن رنجیت به کوه نور) قرار گرفت. شاه شجاع توانست با حیل عجیبی در ۱۸۱۵ اول حرم خود را و به خود را از محبس رنجیت برهاند. او باز قشونی تشکیل و به کشمیر حمله کرد، مگر شکست خورد و در ۱۸۱۶ به لودھیانه رفت. از این بعد او با خانواده خود در آنجا میزیست و انگلیس ها او را در دام «دوستی» خود وزیر تلقین قرار دادند، تا بالاخره او در ۱۸۳۸ معااهده سه جانبه را با انگلیس و رنجیت امضا نمود، در ۱۸۳۹ باقشون



انگلیس داخل افغانستان گردید و در ۱۸۴۲ با اردوی دوستان انگلیسی خود یکجا در طوفان قیام مردم افغانستان ناپدید گردید .

#### در زمان سلطنت شاه محمود بار دوم (۱۸۰۹-۱۸۱۸):

سلطنت دوم شاه محمود که بدستگیری وزیر فتح خان تاسیسی گردید ، صحنه اداره افغانستان را تبدیل نمود . به این معنی که شاه شجاع با تمام طرفداران قوی خود از بین رفته ، وفیودالهای مقتدر وادعا دار یگر چون محمد اکرم خان امین‌الملک و شبرمحمد خان مختار الدوله و میر علم خان و غیره کشته شده بودند ، پس وزیر فتح خان با ۱۸ برادر خود برشاه محمود واداره دولت مسلط گردید ، در حالیکه شاه محمود درارگ کابل مشغول عیاشی و از اداره امور بیگانه بود . وزیر فتح‌خان برای تحکیم قدرت شخصی خود ، ولایات عمده کشور را بشکل اموال موروثی در آورد و در بین برادران خود تقسیم کرد . از آن جمله ولایت بلوچستان به سردار رحمدلخان (از این بعد هر جا لقب سردار و نواب ذکر میشود ، مطلب از رجال خانواده محمد زائی است) ، ولایت قندهار به سردار پردلخان ، ولایت پشاور به سردار سلطان محمد خان طلائی ، ولایت غزنین به سردار شیر داخان وولایت بامیان به سردار کهن دلخان (همه برادران وزیر فتح خان) رسید . در حالیکه برادران دیگر وزیر چون سردار محمد عظیم خان و نواب عبدالجبار خان و نواب اسد خان و سردار دوست محمد خان در مرکز اداره دولت باقی ماندند . شهزاده کامران با قدرت بی سر حد وزیر فتح و برادران او مخالفت داشت ولی علی‌الرغم اراده پدر کاری نمیتوانست انجام داد .

وزیر فتح خان بعد از تأمین داخله در صدد عزل عطا محمد خان حاکم کشمیر بر آمد ، در حالیکه او شاه شجاع را محبوس کرده و با شاه محمود اختلافی نورزیده بود . اما وزیر فتح خان میخواست او را که مرد متغذی بود ، از بین بردارد و کشمیر را به برادر خود سردار عظیم خان بدهد . پس در سال ۱۸۱۲ با سپاهی از کابل بطرف کشمیر حرکت کرد ، اما شنید که عطا محمد خان باقوت بسیاری برای دفاع حاضر شده است . لهذا وزیر فتح خان با دولت سکبه پنجاب در تماس شد و قرار داد که با قشون امدادی رنجیت سنگ حکومت افغانی کشمیر را سقوط دهد و در عوضی دست خارجی را در اداره حکومت کشمیر دخیل سازد . وزیر قبول کرده بود که بعد از اشغال کشمیر ثلث مالیات آنولایت سهم حکومت پنجاب است . این بزرگترین عمل منفی وزیر فتح خان بود که دست دشمن مترصد را در خاک های افغانی دراز کرد ، در صورتیکه انگلیس خود محرك قویتر حکومت سکبه در برابر افغانستان بود . رنجیت که چنین در خواست غیر منتظره از وزیر فتح خان شنید ، فوراً ده هزارعسکر به قیادت جنرال محکم چند سوق نمود . این سپاه سکبه باقشون وزیر فتح خان شانه‌به‌شانه داخل کشمیر گردیدند . حکومت کشمیر به سردار محمد عظیم خان داده شد . در حالیکه این اعمال وزیر فتح خان به ضرر ملت و کشور افغانستان تمام شد ، فریر راجع به شخصیت و اعمال وزیر فتح‌خان چنین اظهار نظر میکند:

«او (فتح‌خان) شخص شایسته‌ئی بود که بر علاوه نبوغ فوق‌العاده ، لیاقت حکومت نمودن و جنگیدن را نیز داشت ... او در فعالیت بی نظیر بود ... فتح خان زود شان و شوکت دوره احمد شاه بزرگ را به کشور خود باز آورد ... افغان ها به نظر تحسین بسیار فتح‌خان را مینگریستند ، در حالیکه پادشاه خود را با دیده تحقیر نظر میکردند ...» (۱)

(۱) صفحه ۲۰۷ جلد اول دینیتوتاریخ، قاضی عطاءالله خان بنقل از نوشته فریر هنری بارتل ادوارد فریر (Frere) حاکم‌سند (۱۸۵۰-۱۸۵۹) کسیست که حقوق میران سندرا سلب کرد ودر تعمیل سیاست پیشروی در افغانستان کارکرد، ودر انقلاب هند از قیام افغانهای سرحدات شرقی جلو گیری نمود ، او کتابی هم بر مبنی یادداشت های عموی خود (جان هوکم فریر) نوشته است .

رنجیت سنگ به این هم اکتفا نکرده و همینکه دید وزیر فتح خان در دشمنی باعطا محمد خان گرفتار است، قشون سوق کرد و قلعه نظامی اتک رادر کنار رودبار سند از برادر عطا محمد خان در همین سال (۱۸۱۲) گرفت. سال دیگر سپاه دوازده هزار نفری سردار دوست محمد خان را (که به قصد کشمیر حرکت میکرد) جلو گرفت و در هم شکست. از این بعد دست رنجیت جسورانه در سواحل راست سند درز گردید. رنجیت در جون ۱۸۱۴ باز عسکر به کشمیر کشید و گفت ثلث مالیات موعود به او نرسیده است. اما سردار محمد عظیم خان رنجیت را شکست سختی داد. رنجیت در این جنگ تلفات بسیاری داده و جنرال مشهور اومه سنگ نیز کشته شده بود. رنجیت در سال ۱۸۱۸ از جنگهای داخلی افغانستان استفاده و در ملتان حمله کرد. حاکم افغانی ملتان در نهایت مردانه گی ششماه تمام در برابر حمله يك دولت قوی مقاومت کرد، در حالیکه از طرف دولت افغانستان کوچکترین امدادی بعمل نیامد. بالاخره مظفر خان با دوپسرش در جنگ کشته و دو پسر دیگرش بدست دشمن اسیر و ملتان مفتوح گردید. در حالیکه شاه محمود و وزیر فتح خان بجان هم افتاده بودند، تا هر دو از بین رفتند.

فتح علیشاه قاجار که قبلاً خراسان را بلع کرده بود، در صدد اشغال هرات، برآمد و در ۱۸۱۶ قشونی به قیادت حسن علی مرزا به استقامت هرات سوق داد. قلعه غوریان را تسخیر کرد. شهزاده فیروز الدین والی هرات از کابل کمک نظامی خواست. شاه محمود قشونی به قیادت وزیر فتح خان در هرات فرستاد. وزیر با چند برادر خود (پرداخان، شیردلخان، کهنه دلخان و دوست محمد خان) به هرات کشید ولی قبل از آنکه به جلوگیری دشمن بشتابد، فیروز الدین را که به استقبال او آمده بود محبوس کرد و کهنه دل خان و دوست محمد خان را در داخل شهر بفرستاد. آنها ناگهانی داخل ارگ شده، محافظین و افسران هراتی (زبیل خان و حسن خان) را کشتند و شهزاده قاسم (داماد شاه محمود) را زخمی ساختند، و حاجی آقا جان وزیر هرات را با سردار عبدالرشید اعدام کردند، و خود داخل حرم شهزاده فیروز الدین شده تمام نقود و جواهر و زیور آنانرا ضبط نمودند. حتی دوست محمد خان بدست خود زیوران گرانبهای دختر شاه محمود (زن قاسم) را از او جدا کرد. و قتیکه وزیر فتح خان داخل شهر شد، دوست محمد خان از ترس آنکه غنایم قیمت داراوارا نگیرد، در خفا از هرات به کشمیر فرار کرد. سردار محمد عظیم خان حسب نامه وزیر فتح خان، جواهر مفضوبه را از دوست محمد خان گرفته و خودش را در زندان کوه ماران محبوس نمود. فتح خان فیروز الدین و خانواده او را محبوساً به قندهار فرستاد، و آنگاه بمقابل دشمن تا اسلام قلعه کنونی شتافت و با آنکه زخم برداشته بود دشمن را در کپسان در هم شکست و بفرار در مشهد مجبور نمود.

وزیر فتح خان در رفتاریکه در هرات بمقابل فیروز الدین برادر شاه محمود و خاندان او نمود، آخرین بهانه قطع رشته امنیت عمومی کشور را بدست داد. همینکه این اطلاع بکابل رسید شاه محمود در زمستان ۱۸۱۷ کامران را در هرات اعزام کرد تا حکومت هرات را در عوض کاکلی خود بدست گیرد. کامران که قبلاً از اقتدار مفرط وزیر فتح خان در امور سلطنت کوفته خاطر بود بهانه بی احترامی خواهر خودش رادر پیش کشید و همینکه وزیر در دربار او آمد، امر کرد تا کور و محبوسش گردند. برادران وزیر فرار کردند و کوری وزیر را دستاويز عصیان در تمام مناطق تحت نفوذ خود قرار دادند. این است که بار دیگر آتش خانه جنگی در افغانستان مشتعل گردید. سردار محمد عظیم خان در کشمیر به تجهیز عسکر پرداخت و سردار دوست محمد خان



را از حس ره‌اوبه حیث پیشدار در کابل فرستاد . سردار پردلخان هم در صدد حمله به قندهار شد. گل محمد خان والی شاه محمود از قندهار به هرات فرار کرد . شاه محمود حکومت کابل را بنواسه خود جهانگیر داد ، بطا محمد خان حاکم سابق کشمیر را بارت او مقرر کرد و خود به غزنی رفت . کامران نیز از هرات به قصد غزنه حرکت رد .

سردار یار محمد خان و سردار دوست محمد خان همینکه در پشاور رسیدند ، شهزاده ایوب سدوزانی را علی‌الرغم شاه محمود به پادشاهی برداشتند . در حالیکه سردار محمد عظیم خان قبلا شاه شجاع فراری را کتباً به سلطنت افغانستان و آمدن در پشاور دعوت کرده بود . دوست محمد خان بکابل رسید ، شهزاده جهانگیر حاکم کابل را بفرار در غزنه مجبور کرد ، وزیرش عطا محمد را با میثاقی دستگیر و کور نمود و خود در حوالی کابل معسکر گرفت . سردار محمد عظیم خان از کشمیر در پشاور رسیده و شه شجاع را خلاف میثاقی که کرده بود ، در هم گرفت و بفرار در شکارپور واداشت . شاه محمود و کامران از غزنه بطرف کابل حرکت کرده و وزیر فتح‌خان محبوس را در منزل سید آباد اعدام نمودند . ولی همینکه در چهار آسیای کابل رسیدند ، خبر گرفتند که سردار شیر دلخان و سردار کهن‌دلخان و سردار پردلخان از نادعلی عسکر کشیده و شهر قندهار را اشغال کرده‌اند . پس از قطع خطوط مواصله خود با هرات متوهم شده ، براه قلات و دهرآوود به هرات مراجعت کردند . به این صورت افغانستان به استثنای هرات در دست برادران محمدزانی افتاد، و دولت ابدالی در افغانستان منهدم گردید (۱۸۱۸) فیروز الدین نیز از هرات به ایران پناهنده گردید .

بقیه دولت ابدالی بشکل یک شهزاده نشینی کوچکی در قالب ولایت هرات تا سال ۱۸۶۳ باقی ماند ، که در وسعت حداعظمی خود احیاناً شامل فراه و میمنه و قسمتهای میبود . اما بعد از رفتن شاه محمود در هرات ، شهزاده کامران با قوت اداره را در دست گرفت . شاه محمود که چنین دیدار شهر هرات خارج شد و از مردم ایمان قشونی بیاراست و برگشت و هرات را در محاصره کشید، ولی در سال ۱۸۲۰ در مقابل پسر مغلوب گردید . در ۱۸۲۱ بار دیگر حمله خود را در هرات تکرار نمود تا مردم در میانه درآمد ، شاهی را به پدر و وزارت را به پسر داده ، صلح را برقرار کردند . از این بعد شاه محمود بدون عشرت و انان کاری نداشت و کامران مستقلانه حکومت مینمود . در ۱۸۲۲ فیروز الدین فراری به کمک قلیچ خان تایمنی و به حمایت حکومت قاجاری در هرات حمله نمود . قوای کامران در نهایت دلیری مدافعه کرد و بعد از یازده جنگ قلیچ خان را در میدان حرب بکشت و فیروز الدین را اسیر گرفت . قاجاری ها در ۱۸۲۳ به هرات حمله نمودند و باز قوای کامران سه ماه دفاع سختی نمود و قوای دولت ایران مجبور شد که در بدل اخذ پولی مصالحه و مراجعه کنند . کامران بعد از این در صدد الحاق ولایت فراه (که به سرداران قندهار تسلیم شده بودند) برآمد و با قشونی تسخیر نمود .

فیودالهای مقتدر هرات مانند محمد حسین حاکم و مصطفی قوماندان هرات ، برخاستند و جهانگیر پسر ۲۳ ساله کامران را بریاست برداشتند ، در حالیکه شاه محمود هنوز در قصری نشسته و به شراب نوشی مشغول بود . محمد حسین و مصطفی هم بزودی شهزاده جهانگیر را محبوس کرده و در گردن هم افتادند . محمد حسین شهزاده فیروز الدین را از محبس کشیده بریاست برداشت و مصطفی شاه محمود را از باغی کشیده و در زیر علم قرار داد . بعد از ۱۸ روز جنگ که شهر هرات زیر گلوله باران ارگ قرار داشت ، فیروز الدین و محمد حسین مغلوباً به مشهد فرار کردند . کامران که از فراه برگشته بود با دفاع مصطفی مقابل شد و برگشت . مصطفی یک حمله سردار شیر دلخان حاکم قندهار را نیز به عقب زد و خود مستقل

گردید. ولی مردم هرات که کامران را بواسطه رشادتش نسبت بدیگران میپسندیدند، برخاستند و ده هزار نفر ارگ هرات را بمصطفی در محاصره کشیدند و کامران را دعوت به آمدن نمودند. کامران بعد از یکماه در رسیدن وارگ رافت و مصطفی را اعدام نمود، از پدر يك ماه شراب را بازداشت و جهانگیر پسر باغی خود را محبوس کرد. ولایت فراه که این اغتشاشات هرات را میشنید مجدداً الحاق خود را بولایت قندهار عملی ساخت. مگر کامران به سوقیات پرداخت و فراه را به هرات ملحق نمود.

شاه محمود د رسال ۱۸۲۹ مرده در حمام قصرش یافت شد. از این بعد کامران خودش را به حیث جانشین پادشاهان ابدالی اعلان نمود. وزیر کامران عطا محمد خان الکوزائی بود که در ۱۸۳۰ بمرد. کامران جای او را بمرد لایقی چون یار محمد خان پسر عبداله خان الکوزائی داد. یار محمد خان بتدریج در نظم اداری و عسکری کوشید و در امور هرات رونقی بخشید. مگر طولی نکشید که محمد شاه قاجار جانشین فتح علی شاه، در تحت تأثیر سیاسی دولت زاری روس رفت و هم به تحریک آن دولت با یک اردوی منظم و توپخانه قوی و افسران اروپائی در سال ۱۸۳۷ به هرات حمله نمود. در حالیکه حکومت انگلیس آماده گئی برای حمله در افغانستان از جنبه شرق میگرفت. افغانستان در این دوره با بحران کشته دچار شده بود، زیرا دولت مرکزی و تمام موسسات سیاسی و نظامی خود را باخته بود، دولت ابدالی معدوم شده و جای آنرا در سر کشور حکومت کوچک کوچک ملوک الطوائفی گرفته بود. این ملوک الطوائفی (برادران محمد زائی) دشمنان مقتدر خارجی مثل حکومت انگلیس و حکومت سکه پنجاب را فراموش کردند، و بجان همدیگر افتاده بودند، آنها از تجاوز حکومت ایران برضد حکومت ابدالی هرات حسن استقبال میکردند، اینها برای حفظ منافع خود گاهی بروس و گاهی به انگلیس و گاهی به ایران دست دوستی دراز میکردند. در حالیکه ایران خود بازیچه سیاست خارجی بود، و دولت استعماری انگلیس و روس مخالف موجودیت قوی و مستقل افغانستان و ایران و پنجاب بودند.

محمد شاه قاجار به هدایت رجال سیاسی و نظامی دولت زاری روس، توانست که بزودی يك اردوی ۳۶ هزار نفری با توپخانه قوی در ایران تشکیل و به افغانستان حمله کند. شهزاده گان و فیودالهای عمده ایران در این حمله شرکت داشتند و تا وقتی که در سرحد افغانستان رسیدند تعداد اردو به چهل هزار نفر رسید. قوماندانان اروپائی در این اردو عبارت بودند از یکنفر لفتنانت کلونل بلارم برگ افسر انجیری وابسته سفارت روس در ایران، جنرال بوروفسکی و کلنل سمینوف روسی (مستخدمین نظامی ایران) و سارجن سمسون و یکنفر افسر پولیندی بنام پروسکی. اینها در ترتیب نقشه های جنگی و تنظیم انجیری و توپخانه و استحکامات نظامی (در جنگ هرات) فعالیت مینمودند. افسران بزرگ ایرانی اینها بودند: محمد ولی خان سپهسالار، شهزاده محمد رضا، شهزاده علی قلی میرزا، سلطان محمد میرزا، شهزاده بو حمزه میرزا فرخ غفاری سکندر قاجار، جعفر قلی سالار، محب علی جنرال، عبدالله یاور، جعفر سرهنگ، شیر خان، احمد بیگ، نبی قراگوزلو، رشید خان، اسمعیل خان، خانلر خان، مهدی قلی، باقر خان، علیمردان، عبدالحسین بیگ، محمد خان سردار و غیره افسران.

در مقابل ایران اینک تنها ولایت هرات و بخصوص شهر هرات باششهزار عسکر افغانی قرار داشت. در حالیکه سرداران محمد زائی قندهار طرف دشمن را گرفته و سردار عمر خان پسر سردار کهند لخان با چهار هزار سواره نظام به کمک محمد شاه قاجار در هرات فرستاده بودند. این سردار برای ضبط کردن اسفزار و فراه از دست جلال الدین خان پسر شهزاده کامران، نفع ایران میجست. همچنین



سردار دوست محمد خان از کابل دولت ایران را به اشغال هرات تشویق مینمود. (۱) سردار شمس الدین خان (خسربوره شهزاده کامران) از داخل شهر خاینانه به اردوی دشمن رفت و وظیفه آذوقه رسانی اردوی ایران را بر ذمه گرفت. به این صورت مصالح افغانستان در سر رقابتهای فیودالها و اغراض شخصی و خاندانی بر باد شد. کنت سه ونچ سفیر روسیه در ایران و نماینده او ویکو بیچ در قندهار و کابل از این اغراض و خورد فیودالها حداظم استفاده مینمودند، و هرات را در دسترس ایران می گذارند. دولت انگلیس که عملاً از جلو گیری پیشرفت نظامی ایران در هرات و پیشرفت سیاسی روس در ایران عاجز بود، و برنس و مستر لیچ از کابل به قندهار معاودت کردند، خود در صدد آن شد که بنام مقابله با روسیه افغانستان را استیلا نماید. لهذا افغانستان بین دو سنگ آسیا گیر افتاد و همین جا بود که استعداد حیرت انگیز مردم افغانستان در آسیا ظهور نمود.

محمد شاه در اواخر ۱۸۳۷ سرحد افغانستان را عبور و قلعه غوریان را با قوت اشغال و شیر محمد برادر وزیر یار محمد خان را با قلعه دار آنجا تسلیم گرفت. پیشدار اواله یار اصف الدوله با دوازده هزار عسکر و نه توپ مامور تاخت و تاز از هرات تا میمنه گردید. محمد شاه در ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ شهر هرات را در محاصره کشید و این محاصره تا ۸ دسامبر ۱۸۳۸ تقریباً نهم ماه طول کشید. در طی این مدت حملات ایرانی ها اطراف هرات را در قطر تقریباً ۳۰ کیلو متر بکلی برباد نمود، مزارع از بین رفت، دهات و قصبات تاراج شد، گلوله باران دشمن در داخل شهر تمام بازارها و سرای ها و عمارات را ویران نمود و قحطی عظیمی در هرات افتاد. اسرای جنگ از طرف محمد شاه باراول طبق پیشنهاد شیر محمد خان قلعه دار اسیر غوریان، هر یک در بدل ۲۵ هزار روپیه امرهائی داده شد، درحالیکه این پول ممکن الحصول نبود. هنگامیکه یک اسیر افغانی با خنجر به شخص محمد شاه حمله برد و ناکام کشته شد، محمد شاه امر کرد که آینده تمام اسرای جنگی افغانی اعدام شوند. چون در داخل شهر هرات خوراکی موجود نمیشد، وزیر یار محمد خان دو هزار زن و طفل و پیر را اجازه خروج داد ولی محمد شاه همه را در خراسان تبعید کرد.

افغانها به همان تاکتیک نظامی ملی قدیم خود بمدافعه برخاستند، یعنی جنگهای گوریلانی و دایره و شباهون را برای انداختند. از آنجمله عدّه از مردم برهبری شیر محمد خان هزاره در یک حمله ۶۰۰ اسب رساله های ایرانی را ربودند و مردم قریه شکیبان در تربت شیخ جام کاروان آذوقه رسانی موبد الدوله ایرانی را تار و مار کردند. در اندخوی و میمنه ازبک های دلیر در برابر اصف الدوله دست به شمشیر بردند، و مردم هزاره و جمشیدی در خدمت رجعت اصف الدوله تلفات زیاد جانی و مالی برای ایرانی ها تحمیل کردند، تا جائیکه قشون شکسته ایرانی واپس به اردوی ایران پناهنده شدند. مضراب خان حاکم میمنه، شیر محمد خان هزاره، زمانخان جمشیدی، شاه پسندخان فیروز کوهی، و خلیفه عبدالرحمن ترکمان همه بادرسته جات داوطلب ازبک و ترکمان و هزاره و جمشیدی و فیروز کوهی، در تعداد دوازده هزار سواره و پیاده برای طرد دشمن رسیدند. علی قلی طوره حاکم خوارزم یکسوار سواره امدادی بفرستاد و یکسوار مردداوطلب از قندهار نیز رسید. گرچه قشون ایران جلو این داوطلبان قندهاری را گرفت، و محمد شاه امر کرد که به جز یکنفر همه کشته شدند و از سر هایشان کله منار برپا گردید، و آن یکنفر را گذاشت که خبر این حادثه را به قندهار برد.

مردم کرخ که از قحط هرات آگاه شدند، برخاستند و غله بسیاری با قبول تلفات

(۱) تاریخ افغانستان در قرن نوزدهم - صفحه ۶۴ چاپ کابل - تالیف سید قاسم

رشتیا

به هرات رساندند و سلسله آذوقه رسانی را تا آخر جنگ حفظ کردند. روسها که تسخیر هرات را به عجله تاکید میکردند و در تهران تبلیغ میشد که بعد از فتح هرات دولت روس قروض و دیون خود را بدولت ایران خواهد بخشید، محمدشاه را امیداشت که بهر قیمت است شهر هرات را مسخر نماید. چون مستر مکنیل سفیر انگلیس مقیم ایران، در اردوی محمد شاه و مستر پاتنجر در داخل شهر هرات از دفاع شهر نظراً حمایت میکردند اگر چه فعالیت شان با دست خالی بود، ولی کنت سیمونچ سفیر روس رامشوش مینمود.

پس محمد شاه آخرین حمله قاطع خود را ترتیب کرد: محمد خان امیر تومان مقابل دروازه قندهار محمدولی سالار در دروازه غرب، امیر بهادر جنگ مقابل برج خاکستر، صمصام الدوله بدروازه عراق مامور شدند و سمینوف روسی و پروسکی پولیندی به تنظیم استحکامات و تپ ها تعیین گردیدند. سه تپه سرکوب شهر امداد گزیدند که یکی مقابل دروازه خشک و دیگری مقابل دروازه قندهار بود. ده توپ بزرگ که هر یک گلوله ۷۲ پوند میخورد برای گلوله باری داخل شهر روی تپه ها نصب گردید. شهراده گان ایرانی با ۲۴ توپ بزرگ و ده خمپاره مامور هجوم گردیدند. محمد شاه امر کرد که تخته های سنگی و تاریخی قبرستان های هرات را بکنند و گله توپ تراشیدند. مستر مکنیل که چنین دید واز ممانعت پادشاه ایران عاجز آمد اردو را ترک گفت و به ایران برگشت و با حکومت انگلیس در تماس آمد. البته پالمرستون به مکنیل اختیار استعمال قوه برضد ایران داد ولی بسیار دیر شده بود. چون محمد شاه با مساعی که برای مصالحه با حکومت هرات نمود و ناکام شد پس بزدن قمار آخری پرداخت. زیرا شهراده کامران و وزیر یار محمد خان نماینده محمد شاه را (عزیزخان) که اعتراف «هرات جزوی از ایران است» میخواست طرد کردند و هم از رفتن خود ها تنرد محمد شاه انکار کردند. همچنین آخرین خواهش محمد شاه را که فرستادن عبدالرحمن خطاط معروف هرات بدربار محمد شاه بود نپذیرفتند. حکومت هرات فقط پذیرفت که اگر اردوی ایران هرات را ترک گفته و به ایران مراجعت کند در آنصورت مقداری پول به ایران خواهند پرداخت و بس. محمد شاه مجاز نبود با مصرف گزاف و تلفاتی که داده بود به چنین چیزی قناعت کند. پس امر حمله عمومی و قاطع صادر شد و در یکروز «چهل هزار» گله توپ در داخل شهر هرات فرو ریخت.

و اما مردم هرات چه کردند. ملا عبدالحق بر منبری برآمد و مردم شهر را خطاب کرد که ایرانی دشمن کشور است، دفاع از آزادی و مملکت در مقابل دشمن «جهاد اکبر» است. ملا عبدالحق این اعلام جهاد را در رساله های متعددی قبلاً نوشته بود و در بین مردم منتشر ساخت و هم در علاقه های دور دست فرستاده بود. جوانان و پیران هرات در مقابل این اعلان جهاد غریب برداشتند و هزار ها نفر غسل کردند و ناخن چیدند و کفن پوشیدند و بیرق ها افراشتند و دروازه شهر گشودند و بر سر دشمن ریختند. دیگر مقاومت در برابر این ها نا ممکن بود. محمد ولی خان سپهسالار، پروسکی پولیندی، سالار سرخوش خان افشار، شیر خان سرهنگ، نبی خان قره گوزل، خانلر خان، اسمعیل خان سرهنگ، محمد ولیخان سرهنگ، مهدی قلیخان سرهنگ، و باقر خان قوماندان سواره نظام با یک غند هزار نفری دشمن در میدان جنگ کشته افتادند. امیر بهادر جنگ، سکندر خان قاجار، محبعلی خان سالار، محمدعلی خان سالار، محمدخان سردار باقشون های زیر قیادت خود فرار کردند. جعفرخان قره چورلو، عبدالله خان یاور، رشیدخان سرهنگ، عبدالحسین بیگ یاور، علی مردان خان سرهنگ زخمی افتادند. جباخانه قوای ایران نیز آتش زده شد، به این صورت بعد از ده ماه و شش روز سفر جنگی، دل و دست شاه و اردوی ایران درهم شکست. این وقت بود که بحریه انگلیس در آبهای ایران



رسید و جزیره خارک را اشغال کرد، محمد شاه که قوای خود را در افغانستان باخته بود، مجبور بر رجعت ناکام و ناامیدانه از هرات گردید، اما تا رسیدن به خراسان از خرابی و تاراج دهات عرض راه خود داری نکرد.

در هر حال با شکست قوای دولت ایران، مردم افغانستان یکبار دیگر آزادی و کشور خود را از بحران بزرگی نجات داده بودند، و دفاع هرات به صفت یک شهکار نظامی در آسیای وسطی تعریف شد. این همان داستانیست که نویسندگان انگلیسی خواسته‌اند از آن افسانه افتخاری برای اعمال انگلیسی‌امثال پاتنجر و غیره درست کنند. در حالیکه همه حتی دشمن میدانند که پاتنجر و مکنیل در هرات با دست خالی فقط روی الفاظ میان تپی بازی میکردند، و این مردم افغانستان بود که متجاوز را با تمام قوایش در هم شکست و طرد نمود. ورنه همین پاتنجر و امثال آنها بودند که متعاقباً با اردوی عظیم دولت انگلیس داخل افغانستان شدند ولی شکست خوردند و از بین رفتند، و خود پاتنجر هم یکی از گروگانان اسیر در دست مردم افغانستان بود. پس باید پرسید آنوقت چه کسی از خارج، مردم افغانستان را در برابر انگلیس بدفاع بر می‌انگیخت؟ هیچ کس.

واقع بین‌ترین انگلیسی که راجع به این جنگ و دفاع هرات سخن‌زده است دوک ولینگتن است که راجع به جنگ اول انگلیس و افغان در مکتوبی چنین نوشت و طبع کرد:

«از نگارش پارلمنت و گورنر جنرال هندوستان معلوم میشود که جنگ افغان کار دراز و خطرناک است، پنجاه هزار تن لشکر و بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگاورند و هزار و پنجاه میل از سرحد انگلیس دور است... شاه شجاع که رانده افغانستان است و ۳۰ سال است مواجب خوار ماست شایسته آن نیست که بجای دوست محمد خان (پادشاه افغانستان) که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در صد تومان، دو تومان و نیم میگیرد و مملکت کابل را به نظم میدارد. و نیز افغانان را قوت بسیار است و جنگاورند. وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نموده لشکر او سه بار بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانها با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند به شهر درایند. و لشکریکه ما فرستاده‌ایم بیشتر از هندوستان است و افغانها اهالی هندوستان را مرد جنگ نمی‌شمارند و به سخره میگیرند. بالجمله این دیوار که ما بدست خود میخواهیم خراب کرد، سنگر سختی در میان ما و اهل مشرق بود.» (۱)

البته دوک بعد از این مکتوب بزودی دید که دولت برتانیا از فتح چنین مردم و سنگری عاجز و زبون بود.

بعد از رانده شدن قوای دولت ایران از هرات، وزیر یار محمد خان بکلیه زمینداران و تجار اطراف نوشت که برای رهایی مردم از قحط غله و حبوب بسیاری به هرات وارد کنند و هم مالیات را از واردات غله برداشت. گرچه از آن بعد غله بسیار وارد شد اما مردم نادار که توان تادیه پول قیمت غله را نداشتند، مجبور بودند که بعضاً فرزندان خود را به آن تجار که تجارت برده میکردند، بفروشند و از قیمت آن غله بخرند. همچنین وزیر یار محمد خان مجبور بود که برای ترمیم مجدد شهر هرات سعی بسیار ورزد و بتلافی خرابی‌های وارده از جنگ بپردازد. در حالیکه این جنگ بنفع مردم ایران نبود و بضرر مردم افغانستان تمام شد. البته فائده که از این جنگها متصور میشد هم عاید بدول استعماری روس و یا انگلیس بود. افغانستان از آغاز دولت ابدالی در قرن هژده هم ببعد، همیشه سیاست دوستانه و بی طرفی را نسبت به ایران رعایت میکرد. احمد شاه و تیمور شاه و زمانشاه هیچ کدام با وجود اختلافاتی

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نهم اثر محمود محمود جلد

دوم چاپ تهران صفحه ۲۹۷

که در ایران پیش شد و اشغال آن مملکت را آسان ساخت ، بخاک ایران و امور داخلی آن تجاوز نکردند . ولی دولت قاجاری ایران که تحت تاثیر نقشه های دول استعماری قرار میگرفت ، اتصالا به امور داخلی افغانستان مداخله نظامی ، اما بدون نتیجه مینمود . چنانیکه بعد از اشغال خراسان از اوایل قرن نوزده هم تا نیمه این قرن (۱۸۰۶-۱۸۵۶) در طی پنجاه سال ، هشت بار هجوم نظامی ایران در هرات بعمل آمد ، مثلا :

در سال ۱۸۰۶ هنگامیکه شهزاده فیروز الدین ابدالی حاکم هرات بود ، محمد ولی مرزا حاکم مشهد قشونی بقیادت محمد خان قجر بغرض تصرف قلعه غوریان اعزام نمود و بعد از جنگی در بدل اخذ صد هزار روبیه و صد شال و یک فیل ، مصالحه کرد و برگشت و غوریان در تصرف ایران ماند . از آن بعد نماینده گانی بین هرات و ایران هم در رفت و آمد شد . ملک حسین ابدالی به تهران و اسمعیل دامغانی به هرات آمدند و رفتند . باز حاجی آقا از هرات به ایران رفت و مرزا صادق از تهران به هرات آمد و مرزا عبدالکریم از مشهد به هرات آمد و بازگشت . اما فیروز الدین این روابط را مانع آن ندانست که عسکر کشید و قلعه غوریان و جام و باخزر را از ایران مسترد نماید و قشون اعزامی ایران را با محمد خان قاجار مغلوب و منهزم نماید . در سال ۱۸۱۶ باز حسن علی مرزا والی مشهد به هرات عسکر کشید و بدون حصول نتیجه قاطع مصالحه کرد و برگشت . اما در عودت از حملات هزاره ها و هراتیها تلفات زیادی متحمل شد . حسن علی باز در ۱۸۲۰ به هرات حمله کرد و بصالحه نمود و برگشت .

در ۱۸۲۵ : وقتی که بین شاه محمود و پسرش شهزاده کامران اختلاف پیدا شد ، حسن علی بنام کمک به پسر بر ضد پدرش عسکر کشید ، ولی تا آنوقت شاه محمود مغلوب پسر شده بود . معینا حسن علی پسر خود را (ارغونخان) با قطعات عسکری در هرات نزد شهزاده کامران گذاشت و خود برگشت . در ۱۸۳۹ شاه محمود بمردو شهزاده کامران مستقل شد و ارغون را عودت داد . در ۱۸۳۰ وزیر یار محمد خان بنمایندگی از شهزاده کامران در مشهد نزد عباس مرزا ولیعهد ایران رفت ، اما عباس او را محبوس نمود . در ۱۸۳۲ محمد میرزا قاجار از مشهد به هرات عسکر کشید و شهزاده کامران به دفاع پرداخت . این وقت ولیعهد در مشهد بمرد و محمد میرزا صلح کرد و وزیر یار محمد خان را رها نمود . همچنین در سال ۱۸۵۰ بعد از فوت وزیر یار محمد خان که مردم هرات پسر او سعید محمد خان را نمیخواستند ، ایران بنام کمک به پسر وزیر قشونی بقیادت سام خان و عباس قلی به هرات سوق نمود ، ولی این قشون هم بدون نتیجه عودت کرد . آخرین سوقیات ایران در هرات در سال ۱۸۵۶ بنام خون خواهی محمد سعید خان پسر وزیر بود که داخل هرات شد . اما بهرینه انگلیس بوشهر و محمره و خارکرا در ایران اشغال کرد و قشون ایران هرات را تخلیه نمود . در قرار دادی که ایران در سال ۱۸۵۶ با انگلیس توسط ناپلیون سوم عقد نمود ، از تجاوز به هرات باز داشته شد .

وزیر یار محمد خان در سال ۱۸۳۹ هنگامیکه افغانستان مورد سوقیات حکومت انگلیس برای بار اول قرار گرفته بود ، برای حفظ هرات زمام امور حکومت هرات را در دست گرفت و شهزاده کامران را که مقاومت میکرد اول محبوس کرد و بازگشت ، زیرا او میدید که شاه شجاع کاکای او با انگلیس ساخته و کشور را در دست خارجی سپرده است . بدینصورت آخرین بقایای حکومت ابدالی در شمال مغرب افغانستان بر افتاد و سه سال بعد با انعدام شاه شجاع و انقراض حکومت پسران او ، دولت ابدالی افغانستان بکلی از بین رفت . و اما وزیر یار محمد خان در سال ۱۸۴۰ با قوه عسکری قلعه غوریان را از تصرف ایران بیرون کشید و متعاقبا هزاره و میمنه را بتادیه مالیات به هرات واداشت . در سال ۱۸۴۱ میجرتاد نماینده سیاسی مکناتن را (که از کابل



فبلا بفرضی عقد قرار دادی نزد کامران آمده بود و خودش را پلتیکل اجنت انگلیس میدانست) از هرات اخراج کرد. تاد در ایران افسر توپخانه بود و زبان دری میدانست. وقتیکه از هرات طرد شد مکتاتین او را از مداخله در امور سیاست باز داشته و مجدداً در خدمت توپخانه منتقل ساخت ..

در سال ۱۸۴۷ هنگامیکه حسن خان و ج. ر. خان در مشهد و سرخس بر ضد حمزه میرزا حاکم ناصراالدین شاه قاجار قیام کردند، و حمزه مرزا از وزیراستعداد کرد، وزیر برای ایجاد روابط همسایگی نیک به مشهد عسکر کشیده، حمزه را از دست مخالفین نجات داد و به هرات آورد و سه ماه نگه داشت تا مرادمرزا از تهران آمد و خراسان را تأمین کرد، آنوقت وزیر، حمزه مرزا را به مشهد فرستاد. ناصراالدین شاه چهار توپ و نشان اعزازی ظهیر الدوله برای وزیر یار محمد خان فرستاد. در سال ۱۸۵۰ سرداران قندهار بر ضد وزیر یار محمد خان برخاستند و سردار شیر علیخان قندهاری پسر مهردلخان تا «لاش» رسید. سردار محمد صدیق خان پسر کهندهلخان قندهاری چخانسور را اشغال کرد و سرداران بزرگ خود تا گرشک وارد شدند. وزیر یار محمد خان عسکر کشیده، سردار شیر علیخان را از لاش براند و احمد خان اسحق زانی را در هم شکست و خود سرداران را کتباً دعوت به اتحاد نمود. ولی وزیر بیمار شد و در راه هرات در محل «رباط میر» در سال ۱۲۶۷ (۱۸۵۰) فوت و در جنب مقبره جامی در هرات مدفون گردید.

سعید محمد خان پسر وزیر که حاکم لاش و جوین بود، در هرات آمد و در جای پدر نشست. اما او مرد مخبوط الحواسی بود که مردم لایق حکومتش نمیدیدند، پس سردار کهندهلخان را از قندهار دعوت کردند. سردار آمد و فراه و اسفزار را گرفت و داخل هرات شد. اما ایران مداخله کرد و بنام کمک به پسر وزیر قشونی اعزام کرد. سرداران قندهار که با ایران دم از اتحاد میردند، بدون مقابله از هرات به قندهار برگشتند و سعید محمد خان قشون امدادی ایران را مرخص نمود. اما مردم او را نمیخواستند، لهذا نایب عیسی خان هراتی، یکنفر از شهبزاده گان ابدالی را (یوسف بن قاسم بن فیروز الدین) که در مشهد زندگی میکرد، برای اشغال حکومت هرات خواست. شهبزاده در سال ۱۸۵۵ وارد هرات و حاکم شد. سعید محمد خان اعدام گردید و ایران باز بنام خون خواهی او عسکر سوق کرد. نایب عیسی خان این بار از امیر دوست محمد خان استمداد کرد ولی امیر نپذیرفت و مثل برادران قندهاری خود از طرف شدن با ایران اجتناب نمود.

پس نایب عیسی خان شهبزاده یوسف را بفرض مصالحه در اردوی ایران فرستاد. مرادمرزا قوماندان قوای ایرانی این شهبزاده را بکشت و محاصره شهر را تشدید نمود. نایب عیسی که مرد بیجگری بود به اردوی دشمن رفت و تسلیم شد، مراد مرزاهم او را بغدر بکشت و هم داخل شهر شد. مگر همینکه شنید بحریه انگلیس بوشهر را در ایران بگرفته است، به عجله به ایران برگشت. سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمد عظیم خان که بعد از پایان جنگ اول افغان و انگلیس از امیر دوست محمد خان (کاکاو خسروش) متنفر شده بود، به ایران سفر کرده و در آنجا میزیست، پس بموافقت حکومت ایران به افغانستان برگشت و حکومت هرات را بدست گرفت (۱۸۵۶) و تا ۱۸۶۲ حاکم هرات باقی ماند.

امیر دوست محمد خان چنین چیزی نمیخواست و به سردار محمد شریف خان حاکم فراه امر سوقیات به هرات داد، و او توانست که غور و ساغر را اشغال کند. سردار سلطان احمد خان در ۱۸۶۱ عسکر بفراه کشید و آنولایت را مسخر نمود. امیر دوست محمد خان به عجله خود به عسکر کشی پرداخت. سلطان احمد خان به هرات برگشت و

تحصن اختیار نمود. امیر دوست محمدخان از آغاز سال ۱۲۷۹ (۱۸۶۲) شهر هرات را در محاصره کشید. جنگهای هرات هشت ماه طول کشید. در طی این جنگها اول زن سردار (که دختر امیر دوست محمد خان بود) و بعد خودش بمردند. روزهای تدفین هردو در گززرگاه متار که برقرار بود. بعد از مراسم مرده داری مجددا جنگ بین امیر دوست محمدخان و سردار شهنواز خان پسر سلطان احمدخان آغاز گردید. ولی بالاخره شهر هرات فتح و شهنواز خان محبوس گردید.

### اوضاع اجتماعی افغانستان در زمان دولت ابدالی :

زمان سلطنت احمدشاه و تیمورشاه، در مدت ۴۵ سال یکدوره امنیت نسبی داخلی کشور بود، که بعد از یکدوره طولانی تجزیه و تقسیم مملکت، مجددا دولت سرتاسری افغانستان تشکیل و مرکزیت اقتصادی موجود شد. لهذا بتدریج امور زراعتی و تجارتی جان گرفت، گرچه دولت در انکشاف اینها دست قوی نداشت - زیرا بیشتر متوجه سیاست داخلی و خارجی بود - معینا امنیت عمومی و مرکزیت اداری که حصص مختلفه کشور را بهم مربوط نموده بود، راه تجارت را در داخل و خارج (هند و آسیای مرکزی و ایران) گشاده تر میساخت، شهرها رونق حاصل میکرد، صنایع دستی و محلی نیز انکشاف خود را از سر میگرفت، وزراعت شکل آرام خود را حفظ میکرد. مساجد و مدارس در شهرها مصروف تعلیم علوم قدیمی گردید. مگر این فرهنگ در احیای مجدد خود نیز بیشتر از یادگار دوره انحطاط چیزی دیگر نبود، در حالیکه در خارجه فرهنگ و ادبیات و صنایع ظریفه جدید در پهلوی علوم و صنایع و اکتشافات برق و بخار و چاپخانه و غیره از مدتی پیشتر زندگی بشر را تغییر بی سابقه داده و جهان کهن را بدنیای نوینی تبدیل کرده بود.

معینا در افغانستان همان فرهنگ قدیم قرون وسطانی نیز فرصت انکشاف نیافت و همینکه در عهد زمانشاه آتش جنگهای فیودالی در داخل کشور روشن گردید، تا انقراض دولت ابدالی دیگر یکقدم جدی در راه انکشاف اقتصادی و فرهنگی افغانستان برداشته نشد. دهقانان کشور که تحت فشار و استثمار فیودالی رنج میبردند با این جنگهای فیودالی و جنگهای دول خارجی بیشتر کوفته شدند. این تنهایی بود، در عهد جانشینان دولت ابدالی تمام موسسات سیاسی افغانستان تخریب شده و ملوک الطوائفی منحل سراسر کشور را فراگرفت. پس تمال شئون اجتماعی افغانستان اعم از اقتصادی و فرهنگی و سیاسی روبه تنزل و انحطاط نهاد، و آنچه هم از قدیم مانده بود متلاشی گردید. این انحطاط و تنزل نه اینکه افغانستان قرن نهم را از اروپای جدید و متری در فاصله بسیار دوری نگه داشت، بلکه افغانستان را از سایر کشورهای آسیائی نیز عقبتر انداخت، و تازه در قرن بیستم افغانستان نمونه کشورهای عقب مانده جهان بشمار رفت.